عنوان	**بیان فارسی**
صاحب اثر	**حضرت نقطه اولی**
مأخذ این نسخه	مجموعه خصوصی 5009 بخط جناب زین المقربین
سایر مآخذ	• مجموعه صد جلدی شماره 96 بخط سید حسین کاتب یزدی • مجموعه خصوصی 1004 بخط ملا احمد معلم حصاری • مجموعه خصوصی 2005 بخط فضل الله نوری • مجموعه خصوصی 2036 بخط جناب نعمت الله صفار • مجموعه خصوصی 2033 بخط آقا سید حسین کاتب • مجموعه خصوصی 4004 بخط سید عبد الرحیم (اسم الله) • مجموعه خصوصی 5005 بخط محمد رضا کاشانی • مجموعه خصوصی 3025 بخط جناب نعمت الله صفار • مجموعه خصوصی 2043 بخط محمد علی بن آقا محمد تاجر نراقی • مجموعه خصوصی 6018 احتمالا بخط محمد علی نبیل بن نبیل قزوینی • مجموعه خصوصی 5004 فقط قسمتی از دو باب + مجموعه صد جلدی شماره 62 + مجموعه صد جلدی شماره 24 + مجموعه خصوصی 6015 + مجموعه خصوصی 3061 + مجموعه خصوصی 2042 + مجموعه خصوصی 1006 + مجموعه خصوصی 5006 + مجموعه خصوصی 6019 + مجموعه خصوصی 6021 + مجموعه خصوصی 6017 + مجموعه خصوصی 2057 + مجموعه خصوصی 3020 + مجموعه براون در کمبرج ف 12 (5) LBL Or. 5760 – LBL Or. 34(8) – LBL Or. 2819 – LBL Or. 1330
مکان نزول	**قلعه ماکو**
سال نزول	**تابستان 1263هـ – 6 جمادی الاول 1264هـ (7 – 9 ماه)**

بسم اللّه الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عزّ مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال به علوّ ازلیت خود متعالی از ادراک کلّشیئ بوده و هست خلق نفرموده آیة عرفان خود را در هیچ شیئ الّا بعجز کلّشیئ از عرفان او و تجلّی نفرموده بشیئ الّا بنفس او اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئ و خلق فرموده کلّ شیئ را بشأنی که کلّ بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرّد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزّز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود نشناخته است او را هیچ شیئ حقّ شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئ بحقّ شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلّی فرموده باو بنفس او در علوّ مقعد او و خلق فرموده آیهٔ معرفت او را در کنه کلّشیئ تا آنکه یقین کنند باینکه او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکند الّا بر علوّ تسبیح او و سموّ تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اوّلی الّا باوّلیت خود و نیست از برای او آخری الّا بآخریت

خود و کلّشیئ بما قد قدر فیه او یقدّر قد شیّئ بشیئیته و حقّق بانیته و باو بدء فرموده خداوند خلق کلّشیئ را و باو عود میفرماید خلق کلّ شیئ را و او است که از برای او کلّ اسماء حسنی بوده و هست و مقدّس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزّه بوده جوهر مجرّد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اوّل و لا یعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اوّل من یؤمن "بمن یظهره الله" و او است اوّل من آمن "بمن یظهر" و او است شیئ واحد که خلق کلّ شیئ بخلق او میشود و رزق کلّشیئ برزق او داده میشود و موت کلّشیئ بموت او ظاهر میشود و حیات کلّشیئ بحیات او ظاهر میشود و بعث کلّشیئ ببعث او ظاهر میشود لم یر عین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویة و طلعة الرّبوبیة المستقرّة فی ظلّ وجهة الالوهیة و المستدلّة علی سلطان الوحدانیة و لو علمت ان یذوقنّ کلّشیئ حبّه ما ذکرت ذکر نار اذ انّها لما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الّا کلّ لما یذوقنّ من حبّه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفعنّ الله لنوره من یرید انّه مبدء و معید و او است که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده اند قبل کلّشیئ از نفس او خلق فرموده و آیهٔ معرفت ایشان را در کینونیت کلّشیئ مستقرّ فرموده تا آنکه کلّ بکنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اوّل و حی لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الّا بعرفان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذ کلّ ما سویه خلق عنده قد خلق بامره الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک ربّ العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود

فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کلّشیئ را بدعا کأنّ کلّشیئ حینئذ قد خلق زیرا که هر شیئ که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است ما ینقطع الیه کلّشیئ و ما ینتهی الیه کلّشیئ و بعد که ظاهر شد بظهور آیات قدرت خود شبهۀ نیست که کلّ شیئ بکمال ما یمکن ان یوصل بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزّ و جلّ مشیّت اوّلیه را و خلق فرمود باو کلّشیئ را و چونکه الآن خلق کلّشیئ در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق او لم یزل و لا یزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الها و لم یکن خلق یعبده و انّ الله لم یزل کان فی علوّ قدسه و ما دونه فی دنوّ حدّه و اوّل خلق کلّشیئ در این آن که آن یوم جمعه است بما یذکره الله شده و حضرت ربّ العزّه این خلق بدع را بامر خود خلق و مستقرّ در ظلّ او فرموده الی ان یعیده زیرا که شبهه نیست که الله یبدء ذلک الخلق ثمّ یعیده و انّ الله کان علی کلّشیئ قدیرا و منظّم فرموده خلق کلّشیئ را بعدد کلّ شیئ باوامر یکه نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق ساخته از شمس جود خود تا آنکه کلّشیئ بذکر کلّشیئ در کلّشیئ متکمّل در کمال گشته از برای ظهور قیامت اخری تا آنکه جزا دهد هر شیئ را جزای کلّ شیئ ان کان من نفی بعدله و ان کان من اثبات بفضله اذ علم او بکلّشیئ قبل کلّشیئ مثل علم او است بکلّشیئ بعد کلّشیئ و قدرت او قبل خلق کلّ شیئ بر کلّ شیئ بمثل قدرت او است بعد خلق کلّ شیئ بر کلّشیئ لم یزل الله کان عالما بکلّ شیئ و قادرا علی کلّشیئ له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبّح له من فی السّموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتّب گشته بعدد کلّشیئ و در ظلّ هر بابی ملائکۀ سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مسبّحند و مکبّر و مقدّسند

و ممجّد و عاملند و معظّم و کلّ در یوم ظهور الله که ظهور نقطهٔ بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هرگاه بعدد کلّشیئ از نفوس ممتنعه راجع باو شوند ثمرهٔ کلّشیئ نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله و لیقبلنّه الله عن باب من ابواب کلّشیئ اذ انّه ذات نفس قد رجع الیها کلّ من قد دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعنّ فی ذلک ثمّ و لتسرعنّ ثمّ و لتسرعنّ ثمّ و لتسرعنّ ثمّ و لتسرعنّ زیرا که خداوند اسرع کلّ حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کلّ ابواب کلّشیئ و حکم فرماید بعود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کلّ را مطوی فرماید در قبضه خود بمثل آنکه در قرآن بما لا عدّ ابواب متکثّره در نزد مؤمنین باو متکثّر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبود نزد او الّا یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او کذلک یفعل الله ما یشاء و یحکم و یرید لا یسئل عمّا یفعل و کلّ عن کلّشیئ یسئلون و در آنوقت که عود کلّ خلق قرآن شد و بدء خلق کلّشیئ در بیان شد مقرّ نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کلّ مطوی شد و راجع شد بنقطهٔ اوّل و لم یشهد علی ذلک الّا الله و من عنده مع آنکه نازل نفرموده بود در قرآن امری اهمّ از امر قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدد کلّ نفوسی که متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کلّ این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که عود کلّشیئ شده و خلق کلّشیئ در نشأهٔ اخری بامر الله متعالی گشته فلتراقبنّ انفسکم ان یا اولی البیان ان لا تحتجبنّ عن الله ربّکم و انتم باللّیل و النّهار تحبّون ان تتقدّسون.

{ ۱ : ۱ } و در باب اوّل از عدد کلّشیئ امری که خداوند عزّ و جلّ فرض نموده کلمهٔ ﴿لا اله الّا الله﴾ حقّا حقّا اذ کلّ بیان راجع باین کلمهٔ خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمهٔ خواهد شد و معرفت این کلمهٔ منوط است بمعرفت نقطهٔ بیان الّذی قد جعله الله ذات حروف السّبع و من یوقن انّها نقطة القرآن فی أخریٰها و نقطة البیان فی أولیٰها و انّها هی مشیة الأوّلیة الّتی انّها هی قائمة بنفسها و کلّشیئ یخلق بامرها و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیته علی توحید ربّه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النّار و ای نار ابعد ممّن لم یؤمن بها و من یؤمن بها یدخل فی الاثبات و ای جنّة اعلی ممّن یؤمن بها تلک کلمة قد سبّحت و عظّمت و کبرّت و قدّست و مجّدت ربّها بالغدوّ و الآصال و نظر مکن در این کلمهٔ الّا بمثل اینکه نظر میکنی در شمس سماء و نظر مکن بمن یؤمن بها الّا بمثل اینکه نظر میکنی در مرآت اذ کلّ من یؤمن بذات حروف السّبع کینونیته یستمد باسم من اسماء الله عزّ و جلّ و ظاهره ورقة من ورقة شجرة الاثبات کلّشیئ راجع باین شیئ واحد میگردد و کلّشیئ باین شیئ واحد خلق میشود و این شیئ واحد در قیامت بعد نیست الّا نفس "من یظهره الله" الّذی ینطق فی کلّ شأن: "انّنی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّشیئ، و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون"[1] و بدانکه او است مرآت الله که متجلّی میشود از او مرآت ملک که حروف حی باشند و دیده نمیشود در او الّا الله و هر کس در بیان کلمهٔ ﴿لا اله الّا الله﴾ میگوید باو متوجّه الی الله میشود چنانکه باو بدء خلق او شده و باو عود خلق او میشود ثمرهٔ این علم این است که در وقت ظهور "من یظهره الله" نگوئید که ما ﴿لا اله الّا الله﴾ میگوئیم و اصل دین این است زیرا که آنچه میگوئید شبحی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلّی شده و او است احقّ باین کلمهٔ از کینونیات کلّ خلق

بنفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید[2] قد عرّفناکم ان یا خلق البیان علوّ وجودکم فی کلمة ربّکم أن لا تحتجبنّ "بمن یظهرنّه الله" یوم قیامه بالحقّ فإنّ ما أنتم به تنطقون مثال ظهوره فی افئدتکم و ما ینطق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انّه لا اله الّا هو المهیمن القیوم و امروز هر نفسی که در قرآن این کلمهٔ که جوهر کلّ دین است میگوید شبهه نیست که بقول محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – من قبل میگوید و شمس این کلمهٔ در فؤاد او بوده که شبح آن در قائلین امروز متجلّی است و لذا راجع میشود باو در ظهور اخرای او که ظهور نقطهٔ بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجرهٔ توحید در کینونیات خلق مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده هر کس در او هست شبحی از آن شمس نقطهٔ فرقان که عین نقطهٔ بیان است در نزد او لابدّ ظاهر خواهد کرد مثل زدم باعلی کلمهٔ که دین کلّ قائم بآن است و بقول آن اوّل دین ثابت میشود و کلّ در وقت موت همین را میگویند و باو راجع میشوند إذ اشباح المرایا لا یرجع الّا الی ما قد بدء و اذا ارتفعت المرآت ما فیها من مثال الشّمس یرجع الیها اذ قد بدئت منها و لم یکن رجعها و لا عودها الّا فی حدّ مرآتیتها جائیکه علوّ کلمهٔ فرقان من قبل و علوّ کلمهٔ بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شئونی که متفرّع بر این کلمهٔ است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمّهٔ هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لا یعدّ و لا یحصی هست هر نفسی بیکی از آنها محتجب شده از کینونیتی که بدء وجود او از او بوده و راجع میشود باو در صورتی که از شجرهٔ اثبات بوده و آیهٔ توحید او مدلّ بر شمس بوده و اگر العیاذ بالله که مدلّ بر او نبوده که

لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب بقرآن کرده چقدر حکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر کینونیت آنها بوده نه در ذکر ما یتفرّع علی الکینونیات اذ ما یتفرّع الی ما دون الحقّ یرجع الی کینونیته و کینونیته لما لم یدلّ علی الله لا یذکر عند الله و آنچه ما یتفرّع بکینونیات حقّه است راجع میشود بآنها و آنها اگر آیات مستقرّه باشند در مرایای افئدهٔ خود نه مستودعه در بدء و عود راجع میشوند بمقاعد خود و لمّا کان الشّمس لم تزل مشرقة تلک المرایا لا تزال مستدلّة و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شأن تعطیل و نفادی من یقل: الله الله ربّی و لا اشرک بربّی احدا،[3] و انّ ذات حروف السّبع باب الله لن ادعو معه بابا، و یؤمن "بمن یظهره الله"، فاذا قد فاز بذلک الباب الاوّل من الواحد الاوّل، و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم، ذلک یوم کلّ علی الله ربّهم یعرضون.

{ 2 : ١ } الباب الثّانی من الواحد الاوّل

ملخّص این باب آنکه رجوع محمّد – صلّی الله علیه و اله – و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اوّل عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را بکلّ رسانیدند و خداوند بوعده که فرموده بود در قرآن: ﴿و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین﴾[4] ایشانرا ائمّه گردانید و بهمان دلیل که نبوّت محمّد – صلّی الله علیه و اله – از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز میباشند و شبهه نیست که شرف عبد بتوحید خداوند و معرفت او است و اقرار بعدل و طاعت و رضای او و شبهه نیست که این نفوس مقدّسه قبل از هر نفسی بآنچه جوهر کلّ علوّ و عزّت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصوّر کند عزّی مشاهده نمیکند الّا برضای خداوند و شبهه نیست که ایشان اوّل انواری بودند که بین یدی الله سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوّی در امکان اعلی تر از این نیست که فؤاد عبد مدلّ علی الله باشد و بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الّا رضاء الله را زیرا که این است منتهای مقصد کلّ و شبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود الّا برضای آنکسی که خداوند باو حجّت خود را عطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار مقدّسه برضای خداوند قبل کلّشیئ مسترضی شده و همین است علوّ اعلی فوق هر

علوّی و سموّ ابهی فوق هر سموّی و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و بآنچه قبل نبوّت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطهٔ بیان همان بعینه ظهور محمّد است در رجع آن و لکن چون ظاهر شده بظهور الله کلّ اسماء در ظلّ و مستدلّ علی الله هستند زیرا که او است اوّل و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدّس بوده و اسم مکنون مصون که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که کلّا عدد حی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای آنها مهتدی هستند بهدای ایشان زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را بایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را بایشان و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لا یزال نزد عرش حقّ ساجد بوده و هستند در هر ظهوری باسمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده و لکن اسماء کینونیت که مدلّ علی الله بوده و در افئدهٔ ایشان ظاهر بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نتوانستند بین یدی الله حاضر شوند لم یزل و لا یزال بوده و هست و از برای خداوند اسماء ما لا نهایة بما لا نهایة بوده و هست و لکن کلّ باین اسماء متجلّی گشته چنانکه هدایت کلّ بهدایت اینها شده و در افئدهٔ این اسماء دیده نمی شود الّا الله بل در فؤاد هیچ نفس مؤمنی و مؤمنهٔ دیده نمیشود الّا آن اسمی که فؤاد آن مستمدّ باو است از خداوند و در او دیده نمیشود الّا الله وحده أَلَا له الخلق و له الامر من قبل و من بعد لا اله الّا هو الحی القیوم و هر نفسی که مؤمن بمحمّد – صلّی الله علیه و اله – بوده با دون آن رجع نموده در ظلّ او و ان کلّا یجزی بما کسبوا و الله علی کلّشیئ شهید.

{ ١ : 3 } الباب الثّالث من الواحد الاوّل

در اینکه علی – علیه السّلام – راجع شد بدنیا با آنچه مؤمن باو بودند و دون آن و او ثانی من آمن بالنّقطه است بعد از سین.

{ ١ : 4 } الباب الرّابع من الواحد الاوّل

در اینکه فاطمه – صلّی الله علیها – راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دونها.

{ ١ : 5 } الباب الخامس من الواحد الاوّل

در اینکه حسن – علیه السّلام – راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ ١ : 6 } الباب السّادس من الواحد الاوّل

در اینکه حسین – علیه السّلام – راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ ١ : 7 } الباب السّابع من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن الحسین – علیه السّلام – راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ ۱ : 8 } الباب الثّامن من الواحد الاوّل

در اینکه محمّد بن علی – علیه السّلام – راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ ۱ : 9 } الباب التّاسع من الواحد الاوّل

در اینکه جعفر بن محمّد – علیه السّلام – راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ ۱ : 10 } الباب العاشر من الواحد الاوّل

در اینکه موسی بن جعفر – علیه السّلام – رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ ۱ : 11 } الباب الحادی و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه علیّ بن موسی – علیه السّلام – رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ 12 : ١ } الباب الثّانی و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه محمّد بن علی – علیه السّلام – رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ 13 : ١ } الباب الثّالث و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی بن محمّد – علیه السّلام – رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ 14 : ١ } الباب الرّابع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه حسن ابن علی – علیه السّلام – رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن.

{ 15 : ١ } الباب الخامس و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه حضرت حجّة – علیه السّلام – ظاهر شد بآیات و بینات بظهور نقطهٔ بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطهٔ بیان در اوّل ذکر شد و نقطهٔ فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهور الله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اوّل ذکر شد و در مقام تعین که مشیت اوّلیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کلّ نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر

شد و نقطه در مقام اوّلیت لم تزل و لا یزال بوده و هست و او است احقّ بذکر کلّ اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت هست اسم ربوبیت هم هست و کلّ اسماء هم هست مع آنکه ظاهر باسم الوهیت لم یزل و لا یزال در مقام نقطه مذکور است و امثلهٔ کلّ اسماء در علوّ امکنهٔ خود ظاهر اذ هو الاوّل فی حین الّذی هو الآخر و هو الباطن فی حین الّذی هو الظّاهر و هو الّذی یذکر باسم کلّ اسم فی حین الّذی لم یذکر باسم لا اله الّا هو القائم القیوم.

{ 16 : ١ } الباب السادس و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب اوّل رجوع فرمود بدنیا با هرکس که باو مؤمن بود من حقّ و دون.

{ 17 : ١ } الباب السّابع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با هرکس که باو مؤمن بود من حقّ و دونه.

{ 18 : ١ } الباب الثّامن و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با هرکس که باو مؤمن بود من حقّ و دونه.

{ 19 : ١ } الباب التّاسع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدنیا با هرکس که باو مؤمن بود من حقّ دونه.

الواحد الثانی

{ ۱ : ۲ } الباب الاوّل من الواحد الثّانی فی بیان معرفة الحجّة و الدّلیل.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور بآنچه اعلی علوّ اهل آن کور تفاخر مینمایند حجّت را نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کلّ بفصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را باعلی علوّ فصاحت نازل فرمود و او را معجزهٔ رسول الله – صلّی الله علیه و اله – قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقّیت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و دین اسلام را نفرموده الّا بآیات که اعظم بینات است و دلیل بر اعظمیت آن آنکه کلّ بحروف هجائیه تکلّم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را بشأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیهٔ در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کلّ عاجز میشوند و سرّ آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجرهٔ مشیت که حقیقت محمّدیه باشد بلسان خود حضرت و آن شجرهٔ ممتنعه هیچ حرفی نازل نمیفرماید الّا و اخذ روح آن میکند در حین نزول مثلا اگر نازل فرماید: "انّا قد بدئنا ذلک الخلق امرا من لدنّا انّا کنّا علی کلّشیئ قائمین" فاذا ذکر البدء یتعلّق بکلّ ما یذکر به اسم کلّشیئ زیرا که غیر خداوند محیط بکلّشیئ نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کلّشیئ و نزد قول او کلّ خلق بدء شوند و کذلک ان ینزّل الله و انّا لنعیدنّ ذلک الخلق وعدا علینا انّا کنّا علی کلّشیئ قادرین زیرا که حین نزول این کلمهٔ اخذ ارواح عود کلّشیئ در مظهر این آیه میشود که در یوم قیامت بین یدی الله حاضر شود که

عود کلّشیئ صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست زیرا که آنچه خداوند تکلّم میفرماید از شجرهٔ حقیقت بنفسها کینونیت شیئ خلق میشود اگر در دون علّیین است از حروف نفی میشود و اگر از حروف علّیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله حقّ است و در هر شیئ که نازل شود شیئّیت تعلّق میگیرد که ذکر حقّ شود و دلالت کند بر اینکه او حقّ است و علی هذا قد نزّل من قبل انّ النّار حقّ و الجنّة حقّ و بیان خلق روح کلمهٔ حقّ در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در اون نماید بیقین مشاهده میکند که ارواح حقّیه بظهور نقطهٔ اوّلیه بآیات الله در کینونیات انفس و آفاق متذوّت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیهٔ: ﴿سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم انّه الحقّ﴾[5] ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر بکینونیت کلّشیئ نشود که روح فؤادش باشد ادراک تحقّق علی انّ قول الله حقّ نمیکند بر اینکه بذکر قول تحقّق حقّ میشود در کینونیت شیئ و این معنی مخصوص است بخداوند عزّ و جلّ إذ غیر او خالق شیئ و رازق شیئ و ممیت شیئ و محیی شیئ نیست و هر کلمهٔ که در ملک او باو نفی نفی شود یا اثبات اثبات در ظلّ آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات بعینه الّا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که حینی که خداوند ذکر مؤمن میفرماید خلق او بآن میشود و حینی که دون حروف علّیین نازل میفرماید خلق ارواح آن به اون میشود این است سرّ آنکه آیات الله حجّت است بر کلّ خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شبهه نیست که در کور نقطهٔ بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجّت او را مثل حجّت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علوّ

توحید و سموّ تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح توحیدی نزد او خاشع شده الّا کسی که درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلّم فرموده و شئون حکمیه و علمیهٔ ما لا نهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته و عارف نگشته اگر چه ظهور شمس حقیقت بنفسها مسدّد کلّ ممکنات است از علوّ عرفان او و لیکن بچیزیکه خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذّب کلّ موجودات است بضیاء آثار خود هل یکن له من عدل لیعرف او من کفو لینعت به او من شبه لیشبه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما اذ لا یری فیه الّا الله و انّا کلّ له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطهٔ بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنعه بر کلّشیئ قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیهٔ بمثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصوّر کند بیقین مشاهده میکند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الّا از نقطهٔ مشیت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب و هرگاه این امری بود که از قوّهٔ بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیهٔ اتیان کرده باشد با وجودی که کلّ با علوّ قدرت خود خواستند که اطفاء کلمة الله را نمایند ولی کلّ عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصوّر کند از اوّل نزول بیان تا امروز بیقین مشاهده میکند که آنهائی که اعتراف بحجّیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکلّ فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجّیت ایشان و لکن علوّ عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذهٔ مرحوم سید[6]

– علیه السّلام – اعلی علوّ علماء و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق بحجّیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبهۀ در علوّ تقوای ایشان نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الّا آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کلّ ما علی الارض و شبهۀ نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الّا بشهادت کسی که حجّت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بعجز ما علی الارض از کلّشیئ زیرا که این حجّتی است باقیه من عند الله الی یوم القیمة و هرگاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علوّ امر الله مینماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کلّ بآنها متعلّم میگشته متعرّی بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تأمّل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علوّ مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کلّ علماء و حکماء در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک آنها نموده شبهۀ نیست که کلّ ذلک من عند الله هست علمائی که از اوّل عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن بسطری عربی دقّت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کلّ اینها از جهت حجّت خلق بوده و الّا امر الله اعزّ و اجلّ از این است که بتوان او را شناخت بغیر او بل غیر او شناخته میشود باو قسم بذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که آثار آن مضئی تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار آنهائیکه مهتدی شده اند بعلوّ هدایت او اگر باعلی علوّ درجۀ علم و عرفان واصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفر الله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل ببحر الحدوث و کیف یعرف ذکر الاوّل بذکر الحدود

سبحان الله و تعالی عن کلّ ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض و السّموات کلّ اینها نظر بمقامات حدودیهٔ خلق بود که ذکر شد و الّا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانکه بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کی است کلّ مؤمنین باو گفتند که کتاب الله هست بعد سؤآل کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و بیان دیده میشود اولوالافئدة گفتند لا و الله کلّ من عند ربّنا و ما یتذکر الّا اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و این است کلام من بلسان ذات حروف السّبع – باب الله – و هر کس باون ایمان آورده مفرّی از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الّا آنکه ایمان آورد باین آیات و الّا باطل خواهد شد کینونیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عند الله مذکورا و بعد نازل فرمود ای خلق من کلّ از اوّل عمر تا آخر عمر بمنتهای جدّ و جهد عمل میکنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعیه را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بائمّهٔ هدی ایمان آورده اید یا آنکه بزیارت قبور ایشان تقرّب بسوی من میجوئید بواسطهٔ آنست که در قرآن برمز اسمای آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوّت محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – میکنید بواسطهٔ آن است که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطهٔ آن است که من او را بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آن است که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه از نفس امّت آدم باشد لابدّ آنچه میکند بواسطهٔ نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصوّر کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که هیچ شیئ نیست مگر

آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق شده است بامر من و آن هیکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و آن نبی ثابت نمیشود نبوّت او الّا بکتابی که نازل شده بر او و حجّتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الّا از برای ذات من نه اوّلی است و نه آخری و نه ظهوریست و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت مینماید شود راجع بمن میشود و آنچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلای از این متصوّر در بیان نمیشود چقدر محتجب هستید ای خلق که کلّ بنسبت بمن در مقاعد خود چنان تصوّر میکنید که در رضای من هستید و آیتی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزائن اون فطرت او است باذن من تلاوت می نماید بغیر حقّ او را در جبلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که درنزد من است غیر یک نفس که از حروف حی کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل یک مصباح مضیئ نیست و حال آنکه بمقاعدی که بتعدّد درجات باو میرسد مصابیح متعدّده مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده بآلاء او متلذّذ و از او بقدر یک مصباح محتجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و دون شهادت من نزد من لا شیئ بوده و هست و هیچ جنّتی از برای خلق من اعلای از حضور بین یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست و هیچ ناری اشدّ از احتجاب این خلق بمظهر نفس من و ایمان نیاوردن بآیات من نبوده و نیست اگر میگوئید از قبل من چگونه تکلّم مینماید نمی بینید آیات مرا بآنچه قبل در کتاب

من گفتید حال هم حیا نمیکنید و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کلّ باو مؤمن بمن هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین آیات است و لیکن امروز که نفع میدهد انفس شما را اظهار ایمان بما لا ینفعکم و یضرکم محتجب شده اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد ترحّم بر انفس خود نموده و در هوائی که گمان رضای من میکنید عروج نموده و در جائیکه محقّق است رضای من بحجّتی که دین کلّ باو ثابت است از منسوبین بقرآن محتجب شده اید قسم بذات مقدّس خود که هیچ جنّتی از برای این خلق اعلی از ظهور من وآیات من نیست و هیچ ناری اشدّ از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه میگوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگر چه این کلمهٔ است بلا معنی زیرا که امروز حقّ ما علی الارض راجع میشود بقطع اسلام و هرگاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کلّ عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمینمایند بآیهٔ مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسّب و سرقت اگر چه در نزد هر حقّی لابدّ است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علوّ رضای حقّ سیر مینمایند و از محقّق حقّ بآیات قدرت خود محتجب هستند و همین ذلّ علمای اسلام را بس که بنسبت اسلام اظهار علم اسلام را مینمایند و از کسیکه کلام او محقّق اسلام بوده و هست محتجب میشوند و اگر باحتجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود نمیکردند خود را بنار انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی

که ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه هر کس از ظهور الله محتجب گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینموده و آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه در ظلّ او بودند راضی باحتجاب از حقّ نمیشدند زیرا که افتخار کلّ باتّباع حقّ است و هرگاه مشتبه کاری هم نزد آنها ننموده امر باینجا منتهی نگشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حقّ را بر کلّ ظاهر خواهد فرمود بحجّیت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب باسلام میداند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجّیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار دارد کلّ علما را حاضر مینماید و میگوید بآنها بفتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شقّ بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است "سبحانک اللّهمّ انّک انت سلطان السّلاطین لتؤتینّ السّلطنة من تشاء و لتنزعنّها عمّن تشاء و لتعزّنّ من تشاء و لتذلّنّ من تشاء و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء و لتغنینّ من تشاء و لتفقرنّ من تشاء و لتظهرنّ من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلّشیئ تخلق ما تشاء بامرک انّک کنت علّاما مقتدرا قدیرا" تکلّم نمائید بمثل آنچه او تکلّم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تأمّل و سکون قلم و هرگاه نمیکنید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حقّ شده و صاحب این آیات حقّ است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او بمثل آنکه بر رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – نازل فرموده چنانچه حال بمثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف و مناجات او و صور علمیه و حکمیهٔ

او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد یا باسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت مینماید میتوان میزان گرفت که هرگاه از اوّل ظهور تا امروز میگذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگوئید که این آیات بنفسها حجّت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوّت رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – بغیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تأمّل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده: ﴿ما یجادل فی آیات الله الّا الّذین کفروا فلا یغررک تقلّبهم فی البلاد کذّبت قبلهم قوم نوح ... و همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ فأخذتهم فکیف کان عقاب و کذلک حقّت کلمة ربّک علی الّذین کفروا أنّهم اصحاب النّار﴾[7] و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده: ﴿أولم یکفهم انّا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم انّ فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون﴾[8] و جائی که خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید کفایت نمیکند حجّیت کتاب بنفسه و اگر گفته میشود در آیات آنچه اوّلین گفتند از دو شقّ بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حقّ نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده: ﴿و ان یروا کلّ آیة لن یؤمنوا بها﴾[9] و در جای دیگر نازل فرموده: ﴿انّ الّذین حقّت علیهم کلمة ربّک لا یؤمنون و لو جائتهم کلّ آیة حتّی یروا العذاب الالیم﴾[10] و اگر غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است ﴿فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون﴾[11] یا خود حاضر میشود و از آنچه میخواهد از مطالب بنهج آیات سؤال مینماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدأ تأمّلی و ترکیبی و ملاحظهٔ اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت

میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمیشود واگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اوّل ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل بر آمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالالباب از عدم علم بآنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمرهٔ این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجرهٔ که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده و نیست بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب کلّ علوم هستند ولیکن ایمان ایشان بایمان بآیات الله ثابت است زیرا که ثمرهٔ علوم علم باوامر الله است نه دون آن و اتّباع مرضات او که اگر بنفسه این علوم مثمر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و علم توحید او است و استقرار در ظلّ طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند ما بین خود و او قصد نمیکنند الّا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطّلع میشود مگر کسیکه برضای حجّت او مطّلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجّت او و مستقرّین در ظلّ او و اگر چه دون آنها یحسبون انّهم مهتدون ولیکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و آنچه غیر متّبعین امر الله میکنند مضمحل میگردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآنرا در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و فصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از

برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقّیت حقّ را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء الله هست و رضای او رضاء الله هست محتجب نماند زیرا که کلّ خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده: ﴿الله الّذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخّر الشّمس و القمر کلّ یجری لأجل مسمّی یدبّر الأمر یفصّل الآیات لعلّکم بلقاء ربّکم توقنون﴾[12] و شبهه نیست که هر مرآتی که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود و الّا او بنفسه طالع میشود و غارب میگردد و عزّ کلّ این است که بثمرهٔ وجود خود که فوز بلقاء الله و ایمان بآیات او است برسند و الّا خود شیئ باطل میگردد بنفسه و همین شجره است که غرس شجرهٔ قرآن را در افئدهٔ مردم نمود از برای امروز و امروز کلّ خود را بنسبت باو معزّز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی: "لا حول و لا قوّة الّا بالله"[13] در تشریع و الّا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذبابه قوّت ندارند و همین ذلّ بس است محتجبین را که بنسبت باو میکنند آنچه میکنند و عوض ثمرهٔ وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی نمیشوند و اگر راضی میشدند مقرّ این شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کلّ عباد را حکم خواهد فرمود بقسط و حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل مینماید ما بین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین.

{ ۲ : ۲ } الباب الثّانی من الواحد الثّانی فی انّ لا یحیط بعلم ما نزّل الله فی البیان من احد الّا من شاء الله.

ملخّص این باب آنکه کسی احاطه بآنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمینماید الّا "من یظهره الله" او من علّمه علمه و مثل ذلک شجرهٔ که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء قلم و کلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اوّلا و آخرا و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند بآنچه خداوند در بیان نازل فرموده الّا کلّ حروف علّیین را "بمن یظهره الله" و حروف حی او و کلّ حروف دون علّیین را بابواب نار او زیرا که کلّ حروف علّیین در ظلّ او محشور خواهند شد و کلّ حروف غیر علّیین در ظلّ نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کلّ قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علوّ شأن هر حرفی از حروف "بسم الله الرّحمن الرّحیم" نازل شده که شش سورهٔ اوّل از نقطه بوده و شش سورهٔ آخر از میم و کلّ حروف علّیین راجع باین مظاهر تسعة عشر میشود و کلّ حروف دون علّیّین راجع به مظاهر تسعة عشر ابواب نار میشود و کلّ ابواب نار راجع میشوند بباب اوّل چنانچه کلّ ابواب جنّت راجع میشوند بباب اوّل که کلّ در کلمهٔ ﴿لا اله الّا الله﴾ جمع میشود آنچه از دون حروف علّیین است در نفی و آنچه از حروف علّیین است در اثبات و کلّ حروف دون علّیین قرآن در ظلّ اوّل باب نار فانی شده و کلّ حروف علّیین قرآن در ظلّ کلمهٔ اثبات باقی مانده کذلک یفنی الله من یشاء و یبقی من

یرید انّه قوی مقتدر قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الّا بآنچه تفسیر شده از نزد شجرهٔ او و کلّ اسماء خیر او در انوار افئدهٔ مؤمنین باو لایق و کلّ حروف دون علّیین او در حقایق دون مؤمنین باو جاری و لم تزل و لا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است و کلّ حروف نور و نار آن در آفاق و انفس مبین چنانچه امروز هر کس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقتدر ولی بعد از ارتفاع شجره لا یقدر احد ان یمیز بحقیقة الواقع الّا علی حکم الظّاهر من لم یتعدّ حدود الله فیه فهو من حروف العلّیین و من یتعدّ فمن دونه الّا ان یفرّجنّ الله عن ذلک الخلق بظهور نفسه یوم القیمة فاذا ما یحکم نقطة البیان فی اخریٰها من احکام الواقعیة الاوّلیة من یؤمن بها فمن حروف العلّیین و من لم یؤمن بها فمن دونها و الله یفصل بینهما بالحقّ انّه هو خیر الفاصلین و امر بجائی میرسد که از حروف غیر علّیین دیگر ذکر نمیماند الّا در کتاب و همان شجرهٔ نفی خود را از حروف علّیین میداند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کلّ میگویند امروز که ما مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجرهٔ حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده این قسم در ظهور شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و حجبها مرتفع نفوسیکه خطور بر ایشان نمیکرد دون رضاء الله فتوی بآنچه قلم حیا میکند از ذکر آن بمعدن رضا که رضاء الله ظاهر نمیشود الّا برضای او میدهند فلتعتبرنّ یا اولی الابصار ثمّ من امر الله تتّقون.

{ ۳ : ۲ } الباب و الثّالث من الواحد الثّانی فی بیان ما فی البیان بانّ فیه حکم کلّشیئ.

ملخّص این باب آنکه از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اوّل حجّت باقیهٔ ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجّت است بر کلّشیئ من حیث لا یعلم احد و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلّاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الآن نازل میکند حجّت میشوند تا یوم ظهور او ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسیکه ایشانرا حجّت کرده بمثل آنکه علمای امروز بقول یکی از ائمّه – علیهم السّلام – که فرموده: "انظروا الی من روی حدیثنا"[14] خود را از قبل امام حکم میدانند و اسمائی که لایق نیست ایشانرا بخود نسبت میدهند و اگر صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت و نبوّت میشود محتجب نمیماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حقّ منافی با مقام ایشان هست بنسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده اند فتوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئ اشدّ عمّن ذکر بآیات الله فاعرض عنها[15] و شبهۀ نیست که آیات الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیت اوّلیه باشد که در او دیده نمیشود الّا الله وحده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند نمیکنند ولی عنقریب همین آیات را باعلی علوّ ذکر نموده و بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده و بآن افتخار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن در بیست و سه سال نازل شده کسی بهم نرسید که

اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین – صلوات الله علیه – بر شانهٔ گوسفند و الواح ممکنهٔ دیگر ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء مذکور است[16] و امروز دیده میشود که بما لا عدّ له قرآن نوشته شده از بهاء الف الف گرفته تا بهزار دینار ختم میشود چنانچه چاپی آن باین بهاء در عضد اکثر خلق هست این است حدّ خلق عند الله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کلّشیئ را باعلی علوّ تفصیل در حجّت باقیه نازل فرموده و هر کس بگوید که شیئ هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان باو نیاورده بیقین قطع زیرا که کلّشیئ خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات و آنچه ما لا یحبّه الله است راجع بآن و آنچه ما یحبّه الله است راجع باین میشود و کلّ اسم دون حقّ در اوّل ذکر و کلّ اسم حقّ در ثانی ذکر این است مدار عرفان کلّ شیئ در بیان و من یشهد علی ذلک لیشهدنّ بانّا ما فرّطنا فیه من شیئ و کان الله بکلّ شیئ محیطا و هیچ شأنی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدّر فرموده لم یکن هذا إلّا بهذا و لا هذا إلّا بهذا و من لم یتعدّ عن کتاب الصّامت فاذا انّه هو کتاب النّاطق و انّ کتاب النّاطق "من یظهره الله" فانّ کلّ یرجع الیه ان لم یتجاوز احد من حدود البیان فذلک عبد قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کلّ ذا ایمان الّا من یؤمن به فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشّهادة للّذین هم شهداء و انّ هذا فرع الایمان فلتتّقن الله یا ایها الشّهداء ان لا تحکمنّ علی الله ربّکم بمثل ما قد حکموا الّذین هم شهداء من عند القرآن علی فانّ من یحکم علی فانّما یحکم علی الله ربّه و ما لهؤلاء من تسع تسع عشر عشر خردل من ذکر خیر عند الله و اولئک هم المعتدون.

{ ۴ : ۲ } الباب الرّابع من الواحد الثّانی فی بیان ذکر حروف العلّیین و دونها.

ملخّص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الّا آنکه از برای او روحی بوده و هست که متعلّق باو است و از این جهت است که مؤمن بذکر جنّت و رضاء الله فرحناک میگردد و بذکر نار و دون رضاء الله متأثّر میگردد بشأنی که گویا اوّل متلذّذ و ثانی متعذّب میگردد و کلّ کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علّیین است یا دون آنها آنچه کلمات علّیین است ارواح آنها در جنّت است و آنچه دون آنها بوده ارواح آنها در نار است و کلّ حروف دون علّیین راجع میشود بلا آله و کلّ حروف علّیین بالّا هو چنانچه بدء کلّ حروف دون علّیین از این کلمهٔ شد و بدء کلّ حروف علّیین از آن کلمهٔ لم تزل آن در اعلی علّیین جنّت مرتفع میشود و آن در تحت الثّری مضمحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی نظر در بدء شجرهٔ قرآن کند بیقین مشاهده میکند که پنج حروف نفی چگونه در تحت الثّری مضمحل شده که اوّل و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حروفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی علّیین مرتفع شده که محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شود نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذلک این حروف اسماء خمسه که منشعب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف علّیین راجع باین کلمهٔ میشود کلّ حروف علّیین هم راجع بکلمهٔ اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او بجنّت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت بر او میکند

این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمهٔ نفی منشعب شده در یوم قیامت راجع بکلمهٔ نفی شد و کلّ حروف دون علّیین با ارواح متعلّقه بآن در ظلّ همین کلمهٔ حشر شدند و همین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمهٔ اثبات در یوم قیامت راجع بکلمهٔ اثبات گشته و کلّ حروف علّیین و ارواح متعلّقه بآن در ظلّ آن حشر شده هر کس در نفی رفت در نار الهی است الی یوم "من یظهره الله" و هر کس در ظلّ اثبات مستقرّ شد در جنّت الهی است الی یوم "من یظهره الله" و علوّ عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بما لا نهایه او معدوم میشود و بما لا نهایه او مرتفع میگردد و حجّت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظلّ اثبات مستقرّ شدند هیچ ناری اشدّ از مظهر کلمهٔ نفی نیست و هیچ جنّتی اعظم از مظهر اثبات نه بانّ علی الاوّل یدور حروف دون العلّیین و علی الآخر یدور حروف العلّیین تا آنکه کل راجع میشود در یوم "من یظهره الله" باو اگر مقبل شد از علّیین میشود و الّا از دون آن فطوبی لمن یعتصم بحبل الله و یتوکل علی ربّه ان لا یدخلنّ النّار و یدخلنّ فی الجنّة باذن ربّه فانّ ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد حینی که حروف علّیین را تلاوت مینماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلّق باو میگردد و این است اعلی جنّت مسبّحین و مقدّسین و مهلّلین و مکبّرین و معظّمین و هر وقت ذکر دون علّیین مینماید دوست میدارد عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلّق باو میگردد باید پناه برد در آن وقت بخداوند عزّ ذکره تا آنکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن وعدهٔ جنّت داده بود در یوم قیامت راجع بشجرهٔ محبّت خود فرمود و این

است اعلی علوّ درجات جنّت که برضاء الله فائز گردند و باقرار بتوحید او متلّذذ و آنهائیکه خداوند وعدهٔ نار فرموده بود راجع بکلمهٔ نفی فرمود و آنها در آن نفی معذّب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از احتجاب عن الله و ایمان باو نیست و هیچ جنّتی اعظم از ایما ن بخداوند و آیات او نیست و هرگاه ذا نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنّت سبقت بدخول جنّت گرفته اند اگر چه اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشئونی که از نزد کلمهٔ نفی منتفع شدند که بآن افتخار میکنند و بهمان در نار معذّبند و مشعر نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده و یأکلون فی بطونهم نارا این قسم حروف دون علّیین راجع بارواح خود میشوند و حروف علّیین راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علّیین را که ذکر میکند در آنوقت ارواح ملائکهٔ متعلّقه بآن ناظر باو میشوند و صلوات بر او میفرستند من قبل الله و در حین ذکر دون حرف علّیین اگر بحبّ آنها باشد ارواح شیاطین نار ناظر باو میشوند و اگر استعاذه نجوید از خداوند از شئون خود باو میرسانند اگر چه بخطور قلبی باشد و اگر پناه برد بخداوند و طلب نقمت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسع تسع عشر عشر خردلی ضرر دینی باو نتوانند رسانید اگر چه گویا می بینم که حروف نفی در ظهور "من یظهره الله" پناه میبرند از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود الّا "من یظهره الله" زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده نمیشود از نار بلکه این کلمهٔ را نمیگوید مگر بواسطهٔ دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان بقرآن نشده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجّت او است هرکس ایمان بمحمّد – صلّی الله علیه و اله – آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند

اگر چه خود حروف نار همین کلمهٔ را میگویند و حال آنکه نفع نمیبخشد زیرا که پناه بحجّت نمی برند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن بالله و مقترن فرموده بکلمهٔ بعد او و حال آنکه نفس کلمهٔ خودش میخواند و ملتفت نمیشود چنانچه در صدر اسلام تفسیر باین کلمهٔ در ثانی شده و حال آنکه کلّ قرآن را میخواند آنوقت مظهر آیهٔ الوهیت امیر المؤمنین – علیه السّلام – بود که اگر پناه باو می برد نجات می یافت از کلمهٔ بعد او و این است که کلّ الی یوم "من یظهره الله" پناه می برند بخداوند و نقطهٔ بیان ولی آن روز ثمر نمی دهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطهٔ بیان پناه باو است چنانچه از اوّل ظهور این شجره کلّ اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در نار ساکن هستند الّا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه باو که برده اند از نار محض محفوظ مانده و الّا این کلمهٔ را بما لا عدّ لها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه نجاتی از برای او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخود را بپناه برسول خود و پناه برسول را بپناه باوصیای او و پناه باوصیای او را بپناه بابواب اوصیای او و نفع نمیدهد اوّل الّا بآخر و نه ظاهر الّا بباطن زیرا که پناه برسول عین پناه بخدا است و پناه بائمّه عین پناه برسول است و پناه بابواب عین پناه بائمّه است و هر کس امروز داخل در بیان شود پناه داده میشود از نار چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نار الّا در وقتیکه داخل حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم "من یظهره الله" علّیین آن در جنّت است و دون علّیین در مقاعد خود و آنروز هر کس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته و الّا ثمری نمیبخشد او را بقای در بیان چنانچه ثمر نمیبخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ما شاء الله یترقّی العلیون فی

اعلی علوّها و ینفی دونها فی حدّ انعدامها فیا طوبی لمن یرزق فؤاده بحروف العلّیین و ان یذکر دونه یستجیر بالله ربّه فانّه لیعصمنّه و لابدّ أن یذکرها الذّاکرون و لا یضرّهم ذکرها بمثل الّذین آمنوا بالقرآن ذکر الّذین اوتوا الکتاب من قبل کذلک یفصّل الله الآیات لعلّکم بآیات الله توقنون.

{ ۵ : ۲ } الباب الخامس من الواحد الثّانی فی انّ کلّ اسم خیر قد نزّله الله فی البیان کان مراده "من یظهره الله" بالحقیقة الاوّلیة، و کلّ اسم شرّ قد نزّله الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاوّلیة.

ملخّص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد "من یظهره الله" است بحقیقت اوّلیه ثمّ فی الحقیقة الثّانویة اوّل من یؤمن به الی ان ینتهی الی آخر حدّ الوجود بمثل آنکه آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزّل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که منسوب باو است و مقرّ او است که اعلی غرف جنّت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون خیری که در اون نازل شده بحقیقت اوّلیه مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارضی شده در دون علّیین مراد ارض نفس او است و کم کم تنزّل میکند تا میرسد بارض ترابی که مقرّ او است که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگر چه فوق او سریر عزّت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اوّلیه مراد رسول الله هست و هر ذکر دون خیر مراد نفی اوّل است که در مقابل اثبات اوّلیه واقع شده و اگر ذکر ارض علّیین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود بارض ترابی که مقرّ جسد او بوده که کلّ راجع میشود بقائم آل محمّد – علیه السّلام – که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است بحقیقت اوّلیه چنانچه در بیان "بمن یظهره الله" تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اوّل من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقّق است در بیان هم عند الله ثابت است و آنچه اسم خیر در علم الله

هست بحقیقت اوّلیه نقطهٔ مشیت است و دون آن من لم یقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطهٔ بیان تا آنکه از ارض فؤاد بارض روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکلّشیئ الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الّذی ثلاثه شبر فی اربعه هذا جوهر کلّ اراضی التّرابیه حینئذ و ان یتغیر المقعد یتغیر الامر الی ان یستقرّ الی ما لا یتغیر و کذلک فی ظلّ العلّیین الحرف بالحرف و النقطة بالنّقطة هذا اعلی ارض الرّضوان و ذلک ادنی ارض النّار اعوذ بالله عمّا لا یحبّه الله و لاسئلنّ الله عن کلّ ما یحبّه انّه فضّال کریم و کم کم اسماء خیر قرآنیه از رسول الله بدرجاتها متجلّی شده بیک یک از اوصیای او و بمثل ذلک در دون علّیین تا آنکه رسید اعلی علوّ ارض جنّت بمقرّ شهادت سید الشّهداء – علیه السّلام – و ادنی ارض نار بمقرّ سلطنت نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است و امروز کلّ اسماء خیریه بحقیقت اوّلیه در نفس نقطه است حتّی ذکر ارض که مثال زده شد و بحقیقت ثانویه در حرف سین است الی ان ینتهی الی آخر الوجود فلتتّقن الله ان یا ایها النّاس کلّکم اجمعون.

{ ۶ : ۲ } الباب السّادس من الواحد الثّانی فی انّ البیان میزان من عند الله الی یوم "من یظهره الله"، من اتّبعه نور و من ینحرف عنه نار.

ملخّص این باب آنکه بیان میزان حقّ است الی یوم القیمة که یوم "من یظهره الله" باشد هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنّت است و در ظلّ اثبات و حروف علّیین عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظلّ نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها و حکم کسی که تعدّی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدّی بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الّا باطاعت حجّت خداوند و الّا عملهای آنهائیکه با اهل بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امروز کلّ حکم میکنند که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمرهٔ در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است همینقدر که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید بلکه دیده نمیشود الّا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد تقوای او او را چنانچه ثمر نبخشید تقوی رهبان الف را وقوف بر میزانیت او در نزد ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند در بارهٔ شجرهٔ حقیقت این نوع حکمها نمیشد تکاد السّموات ان یتفطّرن و تنشقّ

الارض و تخرّ الجبال هدّا و قلوب آنها از این جبال سخت تر است که متأثّر نمیشوند هیچ جنّتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر باهل بیان است و من بعد هر کس از حدود آن تجاوز نکند باین فضل باقی است الی یوم "من یظهره الله" و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الّا بر نفس خود و الله غنی عن العالمین و در اوّل ظهور او کلّ بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کلّ دین یوم الف حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – اتّباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آنوقت حکم دون حقّ بر وقوف در آن میشود من یهتدی فلنفسه و من یحتجب فعلیها و الله غنی عن العالمین.

{ ۷ : ۲ } الباب السّابع من الواحد الثّانی فی بیان یوم القیمة.

ملخّص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجرهٔ حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهّم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجرهٔ حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت عیسی – علیه السّلام – تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آنزمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – تا یوم عروج آن قیامت عیسی – علیه السّلام – بود که شجرهٔ حقیقت ظاهر شده در هیکل محمّدیه و جزا داد هر کس که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجرهٔ بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنهٔ هزار و دویست و شصت که سنهٔ هزار و دویست و هفتاد بعثت میشود اوّل یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجرهٔ حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیئ تا بمقام کمال نرسد قیامت[17] اون نمیشود و کمال دین اسلام الی اوّل ظهور منتهی شد و از اوّل ظهور تا حین غروب اثمار شجرهٔ اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور "من یظهره الله" است زیرا که امروز بیان در

مقام نطفه است و در اوّل ظهور "من یظهره الله" آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاریکه غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمّد – صلّی الله علیه – بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الّا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئدهٔ مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمرهٔ اسلام نیست الّا ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره بر عکس بخشیده در بحبوحهٔ اسلام ظاهر شده و کلّ بنسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حقّ در جبل ماکو ساکن میکنند و حال آنکه در قرآن خداوند کلّ را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کلّ عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجرهٔ حقیقت باشد و کلّ بلقاء الله فائز میگردند که لقاء او باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصوّر نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجرهٔ اوّلیه است و خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجرهٔ حقیقت میشود از اقرار بعرض او و از لقای او بلقای او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القامتین میگذرد زیرا که ثمرهٔ این سنین در یوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمرهٔ هزار و دویست هفتاد سال اسلام از اوّل این ظهور تا آخر این ظهور که اوّل غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اوّل این ظهور تا ظهور "من یظهره الله" راجع میشود ثمرهٔ آن بقیامت اخری که ظهور او است ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال افتخار باسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان بهمین حکم باطل میشوند الی قیامة الاخری چه بسا نفسی که از اوّل عمر ریاضتها کشیده و مجاهده

ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمّد – صلّی الله علیه – را در خواب میدید بخواب افتخار مینمود و حال که ظاهر شده بظهور الله که اظهر از هر ظهوری است بآیات و بیناتی که دین اسلام بآن ثابت است عرض بر خدا که نمیشود در جای خود ثمرهٔ ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمیشود بر جای خود فتوی میدهد بر کسی که شب و روز باو توجّه بخداوند میکند ﴿و ایاک نعبد﴾ میگوید و اگر باین هم راضی شود باز در جای خود باین هم راضی نمی شود بلکه بر اولیای حقّ میخواهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن ببیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید الله ربّنا و لا نشرک به احدا و انّ هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا و بآنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمرهٔ بیان را ظاهر کرده اید و الّا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل آنکه من ظاهر شدم و عود میفرماید خلق بیان را و حال آنکه در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بآیات او که او است اجابت "من یظهره الله" و تصدیق کلمات او و بهیچ شیئ از محبوب خود محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و بهمان اهل جنّت در جنّت متنعّم و اهل نار در نار معذّب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محلّ فصل القضاء در این جبل است و کلّ بگمان رضای او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه بر نفس خود راضی نمیشوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الّا آنچه از برای نفس خود راضی میشوید لعلّ در قیامت اخری

اگر بلقاء الله فائز نمیگردید آیة الله را هم محزون نکرده باشید از نفع کلّ متدیّنین ببیان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید اگر چه میدانم نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع متدینین بقرآن گذشتم و لیکن شماها از ضرر رسانیدن خود نگذشتید و هیچ ناری اشدّ نیست از برای شما عند الله که شب و روز توجّه کنید بمن بسوی خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمیشدید و سیحکم الله بینی و بینکم بالحقّ انّه هو خیر الحاکمین.

{ ۸ : ۲ } الباب الثّامن من الواحد الثّانی فی بیان حقیقة الموت بانّه حقّ.

ملخّص این باب آنکه از برای موت اطلاقات ما لا نهایه بما لا نهایه عند الله هست که غیر او کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کلّ ادراک مینمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حقّ است و آنچه کلّ مکلّف هستند بر اقرار باینکه آن حقّ است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجرهٔ حقیقت است از ما دون آن و آن ثابت نمیشود الّا در پنج رتبه یا بکلمهٔ "لا اله الّا هو"، یا "لا اله الّا انا"، یا "بلا اله الّا الله"، یا "بلا اله الّا انت"، یا "بلا اله الّا الّذی کلّ به موقنون"،[18] و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجرهٔ توحید که این مراتب خمسه مراتب او است کلّ میت شوند باینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سرّ دقیق را ابحر سموات و ارض و ما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت او نباشد الّا مشیت "من یظهره الله"، و ارادهٔ او الّا ارادهٔ، او و قدر او الّا قدر، او و قضاء او الّا قضاء، او و اذن او الّا اذن، او و اجل او الّا اجل، او و کتاب او الّا کتاب، او آنوقت ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و ارادهٔ او ذات ارادة الله و قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجلّ او ذات اجلّ الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطهٔ بیان هر کس میت شد اقرار کرد باینکه موت حقّ است و الّا از آنچه در قرآن و دعا خوانده ثمری باو نبخشید چه بسا اشخاصی که می گفتند موت حقّ است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب قول

ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه برتبهٔ کتاب منتهی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم حیا میکند از آنچه کردند ذکر شود و حال آنکه شب و روز میگفتند که انّ الموت حقّ و بکتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین اسلام مینموده و علم خود را خرج میدادند و بنسبت منقطعه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدّر فرموده بود میگرفتند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از روی ایمان بخدا نمیکشیدند این است ثمرهٔ علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار خود تخلّف نمی ورزیده باینکه اقرار کند که او حقّ است و از شئون محقّق حقّ محتجب شود و این موتی است که در یوم قیامت نفع میبخشد کلّ را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقة و انّما المراد بالبرزخ بین الظّهورین لا ما هو المعروف بین النّاس بعد موت اجسادهم فانّ هذا دون ما یکلّف به النّاس لانّ بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الّا الله و انّ ما هم به یؤمرون لابدّ ان یعلمون[19] و هر گاه کسی در بحر موت سیر نماید عجایب ما لا نهایه بما لا نهایه ملاحظه می نماید مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کلّ شئونی که بمن لم یؤمن بمحمّد – صلّی الله علیه و اله – راجع میشود از عالم تجرّد گرفته تا عالم تحدّد نفی محض و نار بحت است و کلّ شئونی که بمن یؤمن بمحمّد راجع میشود از عالم تجرّد الی منتهی التّحدّد از شئون شجرهٔ اثبات و جنّت نبوّت بوده و اوّل میت نبوده و ثانی میت بوده و اوّل چون که میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمرهٔ میت شدن مؤمنین که چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او بلکه از

تکثّر آنها است کلّ مؤمنین امروز و ثمرهٔ میت نشدن دون مؤمنین باینکه ذکری از ایشان نیست و اگر تکثّری از ایشان شده خود ایشان راضی نمیشوند باین نسبت بلکه تبرّی میجویند از نسبت خود بایشان زیرا که امروز اگر بر شجرهٔ اوّل دون حقّ بگویند آنچه در اون گفته میشد بنفسه تبرّی میجوید و طلب نقمت از خداوند میکند از برای او و حال آنکه در سنهٔ هزار و دویست و هفتاد همین قسم که شجرهٔ حقیقت ترقّی نموده آن هم تنزّل نموده و اشدّ تر شده ولی چون مظاهر مختلف شده تمیز نمی دهد الّا حجّتی که من عند الله ظاهر است که او می شناسد کلّ شیئ را در امکنهٔ خود و اگر بخواهد ذرّهٔ نار را از ذرّهٔ جنّت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است بر نقطهٔ بیان حین خطور حکم میت بر او نمیشود و امر اینقدر ادقّ است بل ادقّ از این و لا یتذکر الّا اولوالابصار و از جوهر علوّ توحید اطلاق موت صحیح است الی منتهی مقام التّحدّد بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت حیث قد ظهر عند هذا و ان یجعله علی شأنه لم یزل الباء یدعوا الله ربّه ان تقبضنی و تحیینی فاذا اراد الله ان یستجیب دعائه فاذا یلهم احدا من اولیائه ان یقبض عنه روح البائیة و تؤتینّه روح الالفیة فاذا یمکن ان یقرأ لانّ قبل ذلک یتبدّل معنی الکلمة لانّ بعد الله اعظم لابدّ الالف و ان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به و انّ بمثل ذلک فی کلّ کلّی و جزئی حیث یدرکه اهل النّظر حتّی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحصی ذکر دون البیض ان تمحو عنه فاذا موت فیه حیات ذلک اللّوح و انّ هذا فی مقامه بمثل ما یرفع عن نفس الانسانیة ما یضرّ عن ایمانها و ان یکن عند من لم یؤمن بالله لوح فمن یقل انّی میت لابدّ ان یمیت عنه و لا ینظر الیه لانّه من شئون النّار و فیها و ان یری لوحا عند من یؤمن

بالله لابدّ ان یحفظه بمثل ما یحفظ نفسه اذ انّه من شئون النوّر و انّ الامر حین ما هو اظهر فوق کلّ ظهور ابطن فوق کلّ بطون و من یعرف الموت لم یزل میتا عند الله بان لا یشاء الّا ما شاء الله و ذلک موته عند نقطة البیان اذ ما شاء الله لا یظهر الّا بمشیّتها هذا حقّ الموت لمن اراد ان یمت فی الله و ما خلق الله فی الابداع شیئا اعزّ من الموت عنده کلّ یتمنّون ان یکون مشیتهم مشیة "من یظهره الله" و لکن اذا ظهر لا یوفون بحبّهم و قولهم بمثل کلّ من قد دان بالقرآن قد جعلوا انفسهم علی شأن لو رجع محمّد – صلّی الله علیه و اله – الی الحیوة الاولی ان لا یقولنّ فی قوله: لِمَ وَ بِمَ، و قد رجع باعلی ما قد ظهر فی اوّل ظهوره لانّ ذلک نشأة الآخرة عند نشأة الاولی و انّ الّذین یقولون انّ محمّدا رسول الله کلّ قد احتجبوا و لم یصدّقوه بل لا یرضوا له بمثل ما یرضون لانفسهم من نسبة الاسلام و ان یرضوا به ما اکتسبوا فی حقّه ما اکتسبوا لانّ هذا ممّا لم یرض المسلم للمسلم هذا شأن الخلق عند الله و انّ بما یثبت نبوّته من قبل حینئذ یثبت و لکن کلّ محتجبون لا یحصی عدد من ینسب نفسه الی دینه و ما آمن به فی رجعه الّا من شاء الله حتّی ظهر ما قد ظهر و ما للّذین لا یعرفوه نار اشدّ عن احتجابهم عمّن جعل الاسلام لهم دینا و جعل القرآن لهم کتابا و لیس له عزّ فی اخریه الّا و قد فاز بلقاء ربّه و بلّغ رسالاته وانقطع الیه بما یقدر علیه هذا عزّ کلّ به یفتخرون و اگر نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اوّل ظهور جواب گفته میشود که در نزد کلّ محقّق است که او است اوّل من اجاب فی الذّرّ حین ما قال الله له: ﴿الست بربّک﴾، قال: ﴿بلی﴾،[20] سبحانک ان لا اله الّا انت انّک انت ربّ العالمین و اگر گویند ظهور الله را ندانستیم قرآن که کتاب الله بود و کلّ میگویند امروز که کتاب الله هست در نزد کلّ بوده و همینقدر که شنیدند یا دیدند که

آیات الله از نفسی ظاهر شده شبهۀ و ریبی از برای ارباب افئده نمی ماند که آن نفس نفس الله ظاهره بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است و من اجاب اوّل اوّل خلق است چنانچه قبل می گفتند که من اجاب اوّل محمّد – صلّی الله علیه و اله – بوده و اوّل خلق بوده چنانچه کلّ امروز متعرفند اگر میگویند اجابت در ذرّ اوّل بوده این است ذرّ اوّل زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقرّ ظهور الله هست و خداوند لم یزل و لا یزال قرب و بعد او بکلّ اشیاء بر حدّ سواء بوده هیچ شیئ بالنّسبة باو اقرب از شیئ نیست یا ابعد چه عرش در فوق سموات باشد بزعم متوهّمین یا مقرّ شجرۀ که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است بلکه در عرف سکان ملأ حقیقت قصد همان محلّ ظهور است چنانچه کلّ در زیارت سید الشّهداء میگویند بآنچه در حدیث مسطور است: "من زار الحسین عارفا بحقّه کمن زار الله فوق عرشه"[21] و نزد اولوالافئدة ظاهر است که همان مقرّ عرش الله بوده و او است عرش محمّد – صلّی الله علیه و اله – رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم حدّ ترقّی کرده باشد آنچه شنیده می شود از کلّ عوالم در این عالم متذوّت میگردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین – علیه السّلام – اوّل من آمن بمحمّد – صلّی الله علیه و اله – شد دلیل است که در کلّ عوالم مؤمن بوده است و کلّ عوالم در ظلّ همین عالم متحقّق میشود و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئدة فیا طوبی لمن یری کلّ شیئ بحقیقته و خیال نکند امر موهومی را که عند الله و عند اولی الافئدة حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لا یزال ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر میشود مراد شجرۀ حقیقت است که دلالت نمیکند الّا بر او و اون شجرۀ است که مرسل کلّ

رسل و منزل کلّ کتب بوده و هست و او لم یزل و لا یزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در هر زمان بآنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمّد – صلّی الله علیه و اله – اظهار قدرت خود فرموده و حین نزول بیان بنقطهٔ بیان اظهار قدرت خود فرموده در نزد ظهور "من یظهره الله" باو اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء و او است که مع کلّشیئ بوده و هیچ شیئ با او نبوده و او است که در شیئ نیست و در فوق شیئ نیست و با شیئ نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل و لا یزال بوده و هست و کسی او را نشناخته و نمی شناسد زیرا که ما دون او مخلوق شده اند بامر او و مخلوق میشوند بامر او و او است متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدّس از هر نعت و مثالی لا یدرکه من شیئ و انّه هو یدرک کلّشیئ حتّی آنچه گفته میشود لا یدرکه من شیئ بمرآت ظهور او راجع میشود که "من یظهره الله" باشد و او است اجلّ و اعلی از اینکه ذا اشارهٔ بتواند اشاره کند بسوی او و "من یظهره الله" اوّل خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفؤاد او میگردد و او و فؤاد او هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربّا و لا مربوب، لم یزل الله کان الها و لا مألوه، لم یزل الله کان قادرا و لا مقدور، لم یزل الله کان عالما و لا معلوم، لم یزل الله کان واحدا و لا معدود، و آنچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحدا و لا معدود در وقتی است که در ظهور "من یظهره الله" عدد واحد باو ایمان آورده باشد که افئدهٔ ایشان دلالت میکند بر وحدانیت او و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کلّ اسماء و صفات و نظر بحدود مکن که لم یزل الله کان واحدا اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اوّل الآن

مقرّی و از برای رسول خدا مشاهده میکنی کلّ اسماء و صفات را اگر بخواهی بگوئی انّه سلطان می بینی که در امّت او هست که خود را یکی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقترن شود بذکر این سلطان و اگر بخواهی بگوئی انّه مقتدر مشاهده میکنی اولوالاقتدار در ظلّ طاعت او که بذکر اینکه ما از امّت او هستیم مفتخر هستید و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه مقترن شود با این اقتدار و اگر بخواهی بگوئی انّه عالم می بینی اولوالعلم که بنسبت بسوی او افتخار میکنند و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر بخواهی بگوئی انّه حاکم می بینی اولوالحکم بسیار که در ظلّ حکم او مفتخر هستند بحکومت و حال آنکه متعالی است حکومت کینونیت او از اقتران بمظاهر این حکام از قبل او و بمثل این کلّ اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الّا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الّا او زیرا که در هر ظهوری آنچه مهتدی بآن ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اوّل که آدم اوّل باشد الی ما لا نهایه ذا شیئیتی نمی بینی الّا بالله و نمیتوانی عارف شوی بمظهر الوهیت الّا از شجرهٔ ظهور او که مشیت اوّلیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سید الشّهدا علیه السّلام الهی علمت باختلاف الآثار و تنقّلات الاطوار انّ مرادک منّی ان تتعرّف الی فی کلّشیئ حتّی لا اجهلک فی شیئ زیرا که این است ثمرهٔ وجود کلّشیئ که کلّشیئ را قائم بمشیت اوّلیه بداند و در هیچ شیئ ملاحظه نکنند الّا ظهور الله را بقدر شیئیت آن شیئ که متحمّل ظهور شده و الّا نسبت ظهور بکلّ اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور آیات الله است و از همان مبدئی که که آیات الله صادر

میشود در نبوّت نبی در دون آن هم بآنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور باین دو شیئ مساوی است الّا آنکه این از اعلی علوّ اثبات است و آن از ادنی دنوّ نفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی نمودی در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئ ذات الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عزّ ذکره متعالی است از اینکه در شیئ باشد یا با شیئ باشد یا قبل شیئ یا بعد شیئ یا فوق شیئ باشد یا دون شیئ باشد و آنچه شیئیت باو متحقّق است بمشیت او است و او بنفسها قائم است و لم یزل و لا یزال کلّ اسماء در ظلّ او بوده و او در ظلّ الله مستقرّ است و مقام مشیت مقام نقطهٔ بیان است که در هیچ شیئ ظاهر نیست الّا شأنی از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئ ذات مشیت دیده میشود که ذات رسول الله باشد بل در هر شیئ دیده میشود که شیئیت او باو متحقّق است مثلا اگر هزار مثقال ذهب یک نفس در سبیل بیت الله صرف کند در این دیده نمیشود الّا آن امری که رسول الله – صلّی الله علیه و اله – فرموده از قبل الله و همین قسم اگر بگوئی کینونیت ذهب چگونه بهمرسید لابدّ راجع میشود بامریکه آن امر راجع میشود بشجرهٔ حقیقت اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئ نیست که اطلاق شیئیت شود بر او الّا آنکه متحقّق الشّیئیة است به مشیت و او است قائم بنفس خود بالله عزّ و جلّ و او است کاف مستدیره[22] که لم یزل و لا یزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت نکرده و نمیکند الّا علی الله عزّ و جلّ الّذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب واز برای هر اسمی مسمّائی است مثلا اگر گفته میشود خداوند عزّ و جلّ لابدّ دو مظهر هست که در نزد

مشیت اوّلیه ذکر شوند و لم یزل و لا یزال مستقرّ باشند که دلالت نکنند الّا بر او فطوبی لمن لا یری من شیئ الّا و یری فیه ظهور ربّه و لا یسکن بشیئ الّا بالله و لا یری من شیئ الّا ایاه و لا یعتقد فی الله ما یعتقد لخلقه لانّ الله سبحانه لم یکن فی شیئ و لا من شیئ و لا علی شیئ و لا الی شیئ و لا یذکر بشیئ و کلّ شیئ دونه خلق له لن یعرفه بکنهه احد دونه و لا یوحّده بذاته احد سواه و کلّما قد عرفت المشیة ما عرفت الّا نفسها و کلّما قد عرفت الموجودات ما عرفت الّا ما قد تجلّت المشیة فیها و انّ الله عزّ و جلّ بذاته لن یعرف و لا یدرک و لن یسبّح و لن یقدّس و لا سبیل لاحد الیه الّا بالعجز عن عرفانه و الاستقرار فی ظلّ وحدانیته و استقلاله لم یزل کلّشیئ له بکینونیته و ذاتیته و جوهریته و مجرّدیته و اوّلیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و سازجیته و انّه هو فی اعلی علوّ سلطان قیومیته و ابهی سموّ ملیک قدّوسیته متعال عن کلّ ذکر و ثناء و مقدّس عن کلّ نعت و علاء لم یزل الله کان الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا معتمدا لم یتّخذ لنفسه صاحبة و لا ولدا و انّ ما دونه خلق له قد خلقه بامره و انّه لم یزل و لا یزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لا یکون غنیا عن دونه و مستغنیا عن ذاته بذاته و کیف لا یکون مستغنیا عن غیره سبحانه و تعالی بما ینبغی لعلوّ قدسه و سموّ ذکره انّه کان علیا علیا.

{ ۹ : ۲ } الباب التّاسع من الواحد الثّانی فی بیان حقیقة القبر.

ملخّص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حدّ امکنهٔ خود مقدّر و کلّ منتهی میگردد در حین ظهور "من یظهره الله" بنفسی که ببعث او بعث کلّ میشود و حشر او حشر کلّ و خلق او خلق کلّ و خروج او از قبر او خروج کلّ از قبر خود چنانچه در نقطهٔ بیان حینی که مظهر الوهیت بعث رسول الله را از نفس او فرمود بعث آنچه در ظلّ او محشور میشود نزد بعث او میشود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده میشود امروز بر دین اسلام میشود و همینکه حکم بعث بر رسول الله – صلّی الله علیه و اله – شد بمدین بدین او بطریق اولی خواهد شد و کلّ ارواح حقّه که مهتدی ببیان میشوند راجع میشود بنفس اوّلیه که در یوم قیامت در ذرّ اوّل اجابت امرالله میکند واقرار بوحدانیت او و کلّ ارواح دون حقّه راجع میشود بشجرهٔ نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقّهٔ قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کلّ در ظلّ او مبعوث شدند و ارواح حقّه چون شجرهٔ اثبات مرتفع شد کلّ در ظلّ او مرتفع نه این است که روح ذا روحی بروح دیگر متّصل گردد بلکه کلّ در امکنهٔ مقامات خود هستند مثلا حروف حی در امکنهٔ افئده خود هستند ببعث اوّل آنها مبعوث میشوند نه آن است که ارواح آنها از امکنهٔ خود تجاوز نماید و همچنین آنچه از مؤمنین در ظلّ این حروف هستند و قبری که کلّ در او سؤال کرده میشوند در جوهر امکانیه در ذکر اوّل سؤال کرده میشود تا آنکه بشئونات ما لا نهایه مفصّل میگردد و همین قسم در ظلّ آنچه دون خیر علم الله باو احاطه فرموده از شجرهٔ نفی سؤال میشود این است معنی آن حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین – علیه

السّلام – بر صراط بین یدی الله اقرار میفرماید که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اقرار میکند که آنچه شرّ بوده از من است شئون خیریه الی ما لا نهایة در ملک متکثّر و کذلک در شئون افکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطهٔ حزنی است که حرف ثانی نفی در اوّل ظهور وارد آورده و کلّ شئون متکثّرهٔ منفیه راجع باو میشود و کلّ شئون مثبتهٔ خیریه راجع باوّل من آمن میشود و او راجع الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمیگردد از نفس خود و شجرهٔ نفی هم در حدّ خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجرهٔ اوّل نه خود میداند و نه دیگری این است قبر کلّیه بشئون کلّ انفس متکثّر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان بالله و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملوّ از نور میگردد و ملائکهٔ رحمت بر او نازل میشوند وهرگاه اجابت نکند قبر او مملوّ از نار میگردد و مظاهر نقمت بر او نازل میشوند در نفس جزئیه زیرا که این شأنی است از شئون آن نفس کلّیهٔ ناریه چنانچه مجیب حقّ شأنی است از شئون نفس کلّیهٔ نوریه و از برای او بشیر و مبشّر ذکر میشود و از برای او دون ذلک این است که ثمر میدهد از برای هر نفسی از اقرار باینکه قبر حقّ است زیرا که اگر از شئون نفس علّیین است راجع باو و بعد در نشأهٔ اخری از او منفصل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هرکس مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین اسلام مربّیٰ شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او بیوم نزول بیان راجع شد باو و از او منتشر شد در خلق آخر الی ما شاء الله در این جنّت نشو و نما مینماید تا یوم "من یظهره الله" آنوقت راجع بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق اخر

الی ما شاء الله حیث لا حدّ لفضل الله و جوده و همچنین در ظلّ اگر نفسی از حروف الفیه مؤمن نبوده راجع شده باوّل من لم یؤمن برسول الله – صلّی الله علیه و اله – و از او منفصل گشته در دون علیین فرقان در تحت الثّری بوده تا آنکه راجع شده باوّل حرف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر میکند در فنای خود تا آنکه راجع میشود باوّل من لم یؤمن "بمن یظهره الله" و بعد منفصل میگردد و در کلّ این عوالم لبس او نار میشود اگر چه حریر باشد و مقرّ او نار میشود اگر چه اعلی امکنهٔ فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس لباس دون آن از آنچه در جنّت خلق شده میشود و مقعد او اعلی غرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنّت میشود اگر چه نپوشیده الّا قطن و ننشسته الّا بر تراب و تناول نکرده الّا برگ کاهو و هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او قبض شود الّا آنکه قبر او روضهٔ میشود از ریاض جنّت خلد و آنچه دوست دارد در او خداوند خلق فرموده و نزد او مهیّا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن ببیان نباشد الّا و آنکه قلم طاقت نوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نقمت الهی عزّ و جلّ و هرگاه بخواهد نفسی که در این عالم مشاهده کند بآنچه فضل در حقّ شجرهٔ اثبات نازل شده شئون متکثّره از این شجره هم هر نفسی بما هی علیها بآنچه خداوند عطا فرموده متلذّذ و همچنین اگر بخواهد نقمت خداوند را مشاهده کند نظر کند بآنچه در حقّ شجرهٔ نفی نازل فرموده که شئون متکثّره از او بمثل او معذّب خواهند بود چنانچه شئون متکثّره از علّیین بمثل او متنعّم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حقّ واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حقّ است فهمیده باشد هر کس بیان الله را در ذکر حقّ فهمیده تصدیق این کلمهٔ هم ان القبر حقّ میکند و روح هیچ شیئ از

حدّ خود تجاوز نمیکند مثلا روحی که تعلّق بخلق میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلّق بحقّ میگیرد لم یزل حقّ است و روحی که مدلّ علی الله بوده لم یزل مدلّ است و از برای او امکنه و حدود نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود الّا آنکه خداوند عالم عزّ سلطانه امر میفرماید ملائکهٔ مسبّحین و مقدّسین و موحّدین و مکبّرین را که او را مرتفع ساخته تا آنکه بمحلّ اعلای از جنّت و افق امنع از رضوان جا دهند و بقدر ذکر شیئ نخواهد دید حزن بعد از موت اگر مؤمن بوده بآنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اوّل ظهور این مقبول نخواهد بود بمثل نفوسی که از اوّل ظهور این امر بدون ایمان ببیان قبض روح شده که رایحهٔ از جنّت برایشان نمیوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور "من یظهره الله" بقدر اینکه بگوید بلی یا آنکه اشاره کند بر اینکه او حقّ است و فاصله شود ثمر نمی بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که بدون ایمان ببیان قبض روح شود الّا آنکه بعد از موت نمی چشد بقدر ذکر شیئ از چیز حسن و قلم خائف میشود که ذکر کند از آنچه از برای او مهیا شده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن "بمن یظهره الله" و کلمات او باشد که او است مؤمن ببیان و آنچه در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حدّی و منتهائی نیست لم یزل اهل جنّت در جنّت هستند الّا من شاء الله بمثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الّا من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که بمشیت نقطهٔ بیان مشیة الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الّا من شاء الله و این مشیت در ظهور "من یظهره الله" نزد اولوالعلم ثابت میگردد مثلا حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – در جنّت بوده اگر بآنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار میشود بر آنها و اگر در این بین نفسی

از ایشان مهتدی شود من شاء الله در حقّ او صدق میکند که از نار نجات یافته داخل در جنّت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنّت بوده الّا من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن ببیان نشود که داخل در نار میشود و از جنّت خارج میشود و لم یزل مظهر کلّیهٔ مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل که بذکر برزخ ذکر میشود مشیت الله باطنه یدخل من یشاء فی جنّته و یمنع من یشاء عن جنّته کسی را علم نیست باو الّا آنکه کسیکه از حدود بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او مستنبئ از مشیت قبل او باشد و الّا او در هر یوم در شأنی است چه بسا همان مظهر مشیّت کلّیه در برزخ به شهداء از قبل خود بابی از معرفت را مفتوح نماید که نتوانند متحمّل شد چنانچه از اوّل ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از حین عروج عیسی این امر متبطّن بود چنانچه از حین قبض روح رسول الله الی اوّل نزول بیان مشیت متبطنه در میان خلق بود و کسی نمیشناخت او را زیرا که او لم یزل و لا یزال در مقام نقطهٔ اوّلیه باقی بوده و هست و حروف حی در امکنهٔ خود و سایر حروف از علّیین و دونها در امکنهٔ خود کلّ مستمدّ از او هستند و او میشناسد کلّ را ولکن کسی او را نمیشناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابدّ مدد میدهد او را من حیث لا یعرفه اذ انّه هو القادر السّبحان و المقتدر العلّام.

{ ۱۰ : ۲ } الباب العاشر من الواحد الثّانی فی بیان سؤال الملائکة فی القبر.

ملخّص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین "بمن یظهره الله" از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما بچه چیز ثابت است جواب میگوئید بحجّیت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بآیات الله جواب ملائکه را بحجّتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده میدهند و الّا حجّة الله بر ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیاورده کلمهٔ نقمت در حقّ ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان باو آیات رحمت در حقّ او نازل میفرماید و الّا کلمات نقمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حقّ او جاری میشود بمثل آنچه نقطهٔ بیان نازل فرموده در حقّ هرکس الی یوم القیامة ثابت میماند مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات و اوّل در دون حروف علّیین معذّب و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علّیین نازل فرموده مخلّد و این است فضلی که از برای او مثل نیست الی یوم القیامة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر جسدی راجع باو میگردد اگر مؤمن است روضهٔ است از ریاض جنّت و اگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد نار چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکم ممات است اگر مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزّ و جلّ و الّا از ارض نار میگردد بامر خداوند عزّ و جلّ و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع ادلّاء بر "من یظهره الله" است بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده

و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کلّ ما یذکر به اسم شیئ من قبل و من بعد، له الخلق و الامر فی ملکوت الارض و السّموات و ما بینهما لا اله الّا هو المتکبّر المتعال.

{ ۱۱ : ۲ } الباب الحادی و العشر من الواحد الثّانی فی بیان انّ البعث حقّ.

ملخّص این باب آنکه کلّ را خداوند خلق فرموده بآنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علّیین که متعلّق بحروف آنها است و دون آنها که متعلّق بحروف آنها است و هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شیئ بذکر "من یظهره الله" است در آن روز زیرا که خلق آن شیئ هم در اوّل بذکر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلا این فنجان و نعلبکی بلور که الآن بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکینونیت و ذاتیت و نفسانیت انیّت در وقتی که شجرهٔ حقیقت تنطّق فرماید که این فنجان و نعلبکی بعینه او است در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود اون میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطهٔ بیان بوده مثل در حدّ جماد زده شد تا در کلّ عوالم کلّ درک نمایند مثلا در این کور حروف حی قرار داده بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که غیر قول او خلق شیئ نمیکند بکینونیت و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شیئ متکوّن میشود اگر در علّیین است بذکر حقّ و اگر در دون علّیین است بدون او زیرا که آنچه در قرآن رسول خدا قرار داده کلّ بآیات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعث قرآن است کلّ بامر الله مبعوث و قائم میشود و کلّ ما علی الارض بین یدی الله هست و بعث کلّ بر جوهر کلّ میشود چنانچه خلق کلّ بر نفس واحده میشود بعث کلّ هم بر نفس واحده میشود در حینی که نفس واحده بعث میشود بعث کلّشیئ فردا فردا در امکنهٔ خود میشود اگر چه بذکر الله باشد که خداوند نازل فرماید بعث شیئ را و

کسی غیر از او نداند و بعد بشهادة الله کلّ شهادت دهند مثل آنکه این بعینه بساطی است که مشیت اوّلیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اوّلی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور بنفسه در حقّ او میشود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – و این است سرّ آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمّد هست در امکنه که حکم فرماید زیرا که آنچه کلّ دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حقّ هر شیئی همان شیئ بوده اگر چه در صدر اسلام محمّد ابن عبد الله – صلّی الله علیه و اله – بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بنقطهٔ حقیقت نشود ادراک بعث کلّشیئ را در نفس واحده نتواند کرد اگر چه هر ذیروحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلّف است از اعتقاد ببعث اخذ کند تا یوم ظهور "من یظهره الله" که هر کس بسوی او راجع شد بعث او در علّیین و در ظل شجره اثبات میگردد و الّا بعث آن در دون علّیین و داخل شجرهٔ نفی میگردد و اگر شیئ باسم ذکر بعث او نشود همینقدر که میفرماید مبعوث کردیم کلّشیئ را کلّ مبعوث میگردند در امکنهٔ خود در ظلّ نقطهٔ واحده اگر در علّیین است بشجرهٔ اثبات و اگر در دون آنست بشجرهٔ نفی و لا یعزّب من علم الله من شیئ لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما یبعث کلّ شیئ بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کلّ از نفس احیاء آن زمان میگردد اگر از علّیین است از مؤمنین و اگر از دون علّیین است از دون آن و مردّی نیست از برای بعث هر شیئ در یوم قیامت نزد خداوند عزّ

و جلّ اذ انّ الله یبدأ ذلک الخلق ثمّ یعیده و قدّر خلق کلّ شیئ ثمّ یبعثه و الله علی کلّ شیئ قدیر.

{ ۱۲ : ۲ } الباب الثّانی و العشر من الواحد الثّانی فی بیان الصّراط و انّه حقّ.

ملخّص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقرّ بوده بر صراط حقّ بوده و الّا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطهٔ بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان باو آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی تر و ممرّین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی و ربّنا هذا هو الحقّ من عند الله لا ریب فیه تنزیل من ربّ العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل بنفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشیئ تأمّل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست و دو هزار سال بلکه این از جهت ذکر حدّی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الّا ایام و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اوّلی از برای ظهور الله نبوده که محدود بحدّ شود و کلّ مظاهر ظهور راجع میشود امروز بنقطهٔ بیان اینست که در عالم لاحدّ متأمّل تأمّل نموده و مسیر از عالم لاحدّ اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تأمّل نموده بر صراط وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میماند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کلّ را میبیند و از برای دون مؤمنین ادّق از شعر و احد از سیف است صراط زیرا که نه میتوانند از حجّیت آیات قبل بیرون

روند و نه اتیان بمثل نمایند و نه ازبعد نفوس خود اقرار بحقّ کنند این است که از برای ایشان احدّ از سیف و ادّق از شعر میگردد و از برای مؤمنین اوسع از جنّت میگردد زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کلّ عاجز از اتیان بآیهٔ از آیات بمثل آن بودند وامروز همان شجرهٔ که قرآن را تکلّم نمود تکلّم ببیان میفرماید کلّ من عند الله لا ریب فیه تنزیل من ربّ العالمین و عجزی که کلّ را بود در قرآن در بیان مشاهده میشود و از برای ما قدر وصل کاف بنون تأمّلی نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیت باب او وکلمات او چه بسا انفس که از صراط گذشته و داخل جنّت میشوند و چه بسا از انفس که در حین گذشتن بنار میافتند و چه بسا اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و ممرین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هر دو در ظلّ نار ذکر میشود ای شجرة النّفی لا دونها و چه بسا نفسی که از اوّل عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و حینی که آیات خدا را میشنود تصدیق نمیکند و اگر تأمّل کند بر صراط واقف میشود و در ظلّ نار حشر میشود و اگر جحد کند داخل نار میشود و امروز محصی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الّا من شاء الله وکلّ بوقوف یا دون ایمان در ظلال نار حشرشده و خود خبر نشده و خداوند حکم ایشانرا نازل فرمود و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بزعم خود در علوّ تقوای خود متّقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حقّ آنها از قبل الله شد و بهمان حکم الی یوم القیامة در مقاعد خود معذّب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر پا میدارد کلّ می فهمند ولی هرکس بچیزی محتجب میگردد که نزد خداوند بلا شیئیّت بوده و هست چنانچه امروز صراط الله آیات است و کلّ میتوانند حجّیت آنرا بفهمند و محتجب

مینمائید خود را بچیزیکه نفع نمی بخشد ایشان را سبحانک اللّهمّ لتأخذن ایدی الّذین آمنوا بالبیان یوم القیامة بفضلک علی ان تمرّنّهم علی الصّراط اقرب من کلّشیئ انّک کنت علی کلّشیئ رقیبا.

{ ۱۳ : ۲ } الباب الثّالث و العشر من الواحد الثّانی فی حقیقة المیزان و انّه حقّ.

ملخّص این باب آنکه از نقطهٔ مشیت اوّلیه الی ما لا نهایه در هر ظهوری میزان همان نقطهٔ حقیقت است و اوامر مشرقه از شمس جود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمهٔ ﴿لا اله الّا هو﴾ است هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنّت دخول نفی متحقّق نمیشود الّا بولایت ابواب نار و دخول در جنّت متحقّق نمیشود الّا بولایت ابواب جنّت اگر چه کلّ نفی منتهی میشود بیک شجره و کلّ اثبات منتهی میشود بیک شجره چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – از حینی که بعثت آنحضرت بوده تا امروز الی ما لا نهایه درکفّ عدل او بنار رفته و الی ما لا نهایه درکفّ فضل او به جنّت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف از او نیست در جنّت و در میزان فضل و الّا درکف عدل و در نار زیرا که مبدأ خلق نار و جنّت هر دو از نقطهٔ حقیقت متحقّق میگردد حکم بر مقبل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقبل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است بمشیت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است بعدل و فضلی که از این شجره ظاهر میگردد زیرا که اگر در شجرهٔ نقطهٔ قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین – علیه السّلام – نشده بود خلق جنّت متحقّق نمیشد و همین قسم در ظلّ اگر نازل فرموده بود که کسی که متّبع من نیست بر حقّ نیست خلق نار متحقّق نمی شد حال آنچه شئون خیر است بقول او راجع بشجرهٔ اثبات میگردد و آنچه شئون دون خیر است راجع بشجرهٔ نفی میگردد و حقیقت میزان

در حقیقت اوّلیه شجرهٔ اولی است الی ما لا نهایه اطلاقات در ظلّ آن در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی بحکم رسول الله – صلّی الله علیه و اله – من قبل عمل نماید شأنی از شئون آن میزان است و کسی که دون آنرا بگوید در کفّ عدل میزان است و از ظهور بیان کلّشیئ در ظلّ نقطهٔ اوّلیه مبعوث شدند هر کس مقبل شد در کفّ فضل و اثبات ثابت میگردد و هر کس قدر سر جوی منحرف در کفّ عدل فانی میگردد الی یوم "من یظهره الله" که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان ما ینسب الی المیزان میزان[23] اذا تحقّق النّسبة فی الکتاب و الّا علی قدر ما یقطع النّسبة یقطع الحکم الی حین یرفع کلّ النّسبة و یبقی النّفی فی النّار و انّا کلّ لنستعیذنّ بالله الواحد النّوّار عن ذکر کلّ نار و لا امر الّا من عند الله الواحد الفطّار.

{ ۱۴ : ۲ } الباب الرّابع و العشر من الواحد الثّانی فی بیان الحساب.

ملخّص این باب آنکه حساب کلّ بید الله هست و غیر الله مقتدر بر حساب کلّ نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کلّشیئ را بآنچه حساب میفرماید شجرهٔ حقیقت در هر زمان بظهور او و در حین بطون او حساب میفرماید کلّ را ولی حکم ظاهر نمیگردد الّا در حین ظهور و حساب میفرماید کلّ را در یوم قیامت بیک کلمهٔ واحده چنانچه در این قیامت کلّ خلق را حساب فرمود بیک کلمهٔ و آن این است "انّنی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّشیئ" هرکس تأمّل نمود در نار نفی بعدل حساب کرده شد و هرکس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کلّ ما علی الارض نفوس مستدرکه از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت رسول خدا حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جسدی و الّا کلّ ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجّتی نزد ایشان بر صحّت دین ایشان اقوای از کتاب الله نبوده و از این جهت خداوند شجرهٔ حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجّت که دین این نفوس مؤمنه بآن ثابت بود و این کلمهٔ که حساب کلّ بآن شد و الی یوم القیمة میشود بهمان لسان آیات قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کلّ السن است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده شده و در نار نفی لا شیئ گشته و نفوسیکه اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمهٔ بفضل حساب کرده شده و جزا داده شدند باحسن جزا بآیاتیکه الی یوم القیمة باقی است و کلّ خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمة بایشان میرسد زیرا که هیچ آیهٔ خداوند نازل نفرموده الّا ارواح متعلّقهٔ بآن در ظلّ آن هستند و راجع بان نفوسی که

خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الظّهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمهٔ قول خدا است جواب گفته میشود که همین کلمهٔ بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجرهٔ طور بمثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که این کلمهٔ را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجّت اینجا اثبات یقین میشود زیرا که اگر در آنجا میگفتند که ما علی الارض از اتیان باو عاجز هستند در اینجا هم اولوالعلم مشاهدهٔ این امر را نموده و مینمایند بچه حجّت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر به اتیان نفسی کو اتیان او و از شجرهٔ حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف مینویسد و الّا بقدریکه بتواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولوالافئدة نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او تنطّق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیت دیده نمیشود الّا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او اسهل تر و اقرب است حین تکلّم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام کینونیت او که دلالت نمیکند الّا بر خداوند وحده از این جهت است که آیات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و حالت تکلّم و قبل از تکلّم یا بعد از تکلّم شئون ثلاثه صفت مشیّت اوّلیه است و

خداوند اجلّ و اعظم است از اینکه متّصف باین صفت گردد و منعوت باین هندسه و بهر حجّتی که در مثل این کلمهٔ کلّ در قرآن محتجّ میشوند در بیان هم محتج میشوند اینست که مردم از حساب خداوند باک نداشته که از اوّل عمر تا آخر عمر قلم لا شیئ گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خائف است در این محاسبات دنیویه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جائی که مقدار در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیگردد و راجع بفنای ابدی میگردد متذکر نمیشود و حال آنکه اولوالافئدة کلّ ما علی الارض را میدهند که در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت دربارهٔ ایشان کلمهٔ "بلی" بفرماید "لا"، لا زیرا که حساب باین دو کلمهٔ کرده میشود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از محاسبات دنیویه ترسیده که راجع میشود باینکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در ذمّهٔ او حقّ کسی باشد و اینقدر اهتمام کلّی مینمایند در اینکه شغل الذّمّهٔ نفسی نگردند ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده اند که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لا شیئ بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی میبود ما علی الارض را میدادند که حساب ایشان بفضل کرده شود نه عدل زیرا که بعدل در نار الی یوم القیمة معذّب میگردند و بفضل الی یوم القیمة در جنّت متنعّم میگردند و سنهٔ سبع از ظهور "من یظهره الله" سنه حساب است اگر چه خواهد شهر سبع قرار میدهد و الّا اسبوع سبع و الّا ایام سبع یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عمّا یفعل و کلّ بما اکتسبت ایدیهم یسئلون.

{ ۱۵ : ۲ } الباب الخامس و العشر من الواحد الثّانی فی بیان الکتاب و انّه حقّ.

ملخّص این باب آنکه مراد از کتاب آنچیزیست که از قبل نقطهٔ حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطهٔ بیان کتابی است که مدلّ علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الی ما لا نهایه ذکر میشود چه آنچه از نقطهٔ حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب میشود و آنچه "من یظهره الله" کتاب بخطّ خود نویسد کتابی است که بخطّ الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده وهست زیرا که کتاب او حقّ است ای ارواح متعلّقه بکلمهٔ حقّ در کلماتی که نازل میفرماید از هر شأن که باشد سواء آنکه آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیر و تفاسیر آیات که خمر حمر و اجوبه و تفاسیر مناجات که عسل مصفّی است در کتاب الله هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که کلّ از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده ونیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حقّ است ولی از محقّق حقّ محتجب مانده و چه بسا که نقطهٔ حقیقت که کتاب او کتاب الله هست بل اعزّ است کتاب او از کلّشیئ بل یک حرف از کتاب او اعزّ است از کلّشیئ از استکبار مردم خائف از ایشان میشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل جنّت شوند و چه بسا از ملاحظه علوّ فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود ملتفت نمیشود بلکه قلم حیا

میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخوانده اللهمّ اعطنی کتابی بیمینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند از آنچه قلم حیا میکند در حقّ او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و رسول رسول او و از علوّ فضل و جود بر او نازل فرموده بشأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله است و غیر او قادر بر مثل اون نیست چنانچه دین کلّ امروز بآیات قرآن محقّق است و بنهج آیات او شجرهٔ حقیقت بر کلّ نازل فرموده و کسی مطّلع نشد و حال آنکه کلّ اقرار کرده و میکنند بر اینکه کتاب حقّ است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجرهٔ حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد ممتحن میشوند بحیثیتی که نمیماند الّا مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمر است چنانچه نفوسی که بعیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمّد – صلّی الله علیه و اله – بعینه همان ظهور بوده بنحو اشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بنحو اشرف احدی از نصاری از دین خود بر نگشته و کلّ برسول الله ایمان آورده و بکتاب او تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین برسول الله – صلّی الله علیه و اله – و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم – علیه السّلام – و بیان همان ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – هست بنحو اشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت احدی از مؤمنین بقرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما یحقّق به الیقین است از برای ایشان شده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجّتی که باو دین اسلام ثابت شده مشاهده مینمایند بعینه همان حجّت را بنحو اشرف و همینقدر که

تصدیق و یقین نمیکنند علامت این است که کینونیات ایشان از شجرهٔ نفی بوده و راجع باو میشود و ایمانهای ایشان و اعمالی که کرده اند در دین اسلام مستودع بوده نه مستقرّ و بقدر خردلی نفع بایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف امروز نفع بایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه بآنچه ما نزّل الله بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتین راجع بانفس خود نموده وعمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حقّ واقع عند الله ظاهر است و راجع میشود بشجرهٔ بیان و همان حکم که از آن مطلع ظاهر گشته جاری است در کلّ مدارک مجتهدین و مفتین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگر چه مختلفین باشد چون راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگر چه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاصّ شود اگر چه آنوقت هم بتعدّد امکنه و ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود مختلف میگردد و لم یزل الله فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه از نقطهٔ حقیقت الی امروز ظاهر شده کلّ من عند الله بوده و هست و حال آنکه بظاهر در هر شریعتی اختلافات ما لا نهایه در بین اهل آن ذکر میشود و محقّق است که آنچه من عند الله است در او اختلافی نیست بانبساط بصر سرّ این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونیات است لم یزل در تجدّد و حدوث است و اقلّ از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود بآنچه در ظهور ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه ممدّ است کلّشیئ را در حین بطون خود ولی بآنچه در حین ظهور مدد

فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمیگردد الّا من شاء الله انّه علّام قدیر.

{ ۱۶ : ۲ } الباب السّادس و العشر من الواحد الثّانی فی بیان انّ الجنّة حقّ.

ملخّص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهریکه خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نه جنّت را فهمیده و نه نار را و آنچه متعلّق بذکر جنّت است در این عالم که مبدأ کلّ عوالم و منتهی الیه کلّ عوالم است که کلّ در مقام عرش حقیقت باشد که اوّل متجلّی بتجلّی او است چنانچه در دعای عرفه این مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم غیبا فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیت بحقیقت اوّلیه منحصر است بامیر المؤمنین زیرا که آنچه درکلّ عوالم است مبدأ او از او شده و رجع او بسوی او میشود مثلا از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی باوّل من آمن باو فتح ابواب بحقّ و دون آن شده تا آنکه جوهر کلّ حقّ منتهی میشود باین ظهور و دون آن متحقّق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجوهر نظر نظر کند می بیند که کلّ عوالم مبدأ آنها در مقام اراده بوده که او بمشیت موجود میگردد و او بنفسها و او است محیط برکلّ عوالم باحاطهٔ رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد اقرار بعلوّ رتبهٔ او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلا در آفاق که ظاهر شد ظهور محمّد – صلّی الله علیه و اله – باینکه اوّل خلق است در انفس کلّ مؤمنین باو موقن میشوند که او اوّل خلق بوده وهست بعد از اینکه این مطلب محقّق گشته شبههٔ از برای هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنّتی از ظهور الله در نقطهٔ مشیّت اعظم تر نبوده ونیست چنانچه از هر ظهوری بظهوری جنّت اون ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کلّ ظهورات منتهی شد بنقطهٔ

قرآن از حین بعثت هیچ جنّتی در علم خدا از آن نفس ممتنعه اعظم تر نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی ما بین خود و او اعظم از رسول خدا نمیداند و تحقّق این آیه در انفس ظاهر نشد الّا بظهور آن نفس اوّلیه و بعد هیچ جنّتی در علم خدا اعظم تر از امیر المؤمنین – علیه السّلام – نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الّا باو و همین قسم درجه بدرجه مراتب ابواب جنّت متعدّد میگردد تا بحروف واحد منتهی میشود مثلا در ظهور جنّت خامس هیچ جنّتی بعد از جنّات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در ارض طف و سکان جنّت آنوقت علی بن الحسین – علیه السّلام – و اسراء بوده و همین قسم مشاهده کن کلّ جنّات را تا بحرف میم منتهی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و از حین ظهور این امر بتسع تاسعهٔ دقیقه آن و آنچه احصاء توان نمود اوّل ظهور جنّت نقطهٔ فرقان بوده در آخرت او که جنّت بیان باشد در اولای او آن حین در علم خدا جنّتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور "من یظهره الله" جنّتی از اون اعظم تر نیست و حین ظهور او مبدّل میشود جنّت اولای نقطهٔ بیان به جنّت اخرای او و بعد از آن جنّت جنّات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کلّ انفس باشند اعظم جنّات است و منتهی میشود آخر ظهور بجنّت سین نه این است که در حین هر ظهوری جنّت قبل در مقرّ خود نباشد مثلا در حین ظهور جنّت سین جنّت باء بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کلّ احرف و خداوند از برای هر جنّتی که ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کلّ راجع میشوند بابواب و ابواب باهل بیت و اهل بیت برسول

خدا و رسول خدا بخداوند عزّ و جلّ اینست که اسم رابع ممدّ است من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اوّل که نفس اسم باشد و کسی که اوّل داخل این جنّت شد روح القدس بود که قبل کلّ ارواح بلقاء الله فائز گردیده و اقرار بوحدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر حظّی در امکان متصوّر نیست که اعزّ و الذّ از توحید خدا بوده باشد وتسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم بمنتهی مایؤل خود فائز گردد و در سبیل حقّ منتهای لذّت او ادای شکر خدا است او را بر نعمتی که باو عطا فرموده مثلا عبدی را خداوند بدرجهٔ بابیت یا امامت یا نبوّت فائز گرداند غایت ثمرهٔ لذّت او ادای شکر خدا است که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در شئون ظاهریه هر بندهٔ را که خداوند بر کرسی سلطنت جا دهد منتهای لذّت او در وقتی است که نظر بخدای خود میکند و میگوید حمد مر او را که مرا باین عطیه مفتخر فرموده و این است که کلّ لذّات راجع میشود برکن ثانی که محلّ حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بآن محلّ اقدس میگردد الفاظ هم بما هی علیها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافئدة ثمرهٔ آخر در اوّل ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد از مصدر عزّت از برای حامد شده این است که روح اوّل در حین دخول در جنّت اوّلیه بآنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده چنانچه ثمرهٔ کلّ را بیان نموده که راجع بکلمهٔ حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب میگردد از ظهورات جنّتیّه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر جسد منتهی شود حتّی لباس حریر باو پوشیده میشود و آنچه ما یتلذّذ در جنّت هست باو متلذّذ میشود و او بنفسه متلذّذ نمیشود الّا بمجلّی خود که محلّ نقطه

باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای او نه اوّلی و نه آخری و نه منتهائی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنّت فرقان شد آنچه مشاهدهٔ نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بوده حتّی آنکه اگر موروثی دانهٔ یاقوتی ارث برد نیست الّا بعطیهٔ آن حقیقت اوّلیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که غیر آن نفس که الآن ارث میبرد برد کی میتوانست که بگوید لم او بم این است که کلّ وجود آن نقطهٔ وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیهٔ او است که عطیة الله هست هیچ شیئ شیئیت ندارد الّا بفضل و جود او مثلا اگر در این جنّت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود و نمیتوانست اینست که اگر کسی چشم فؤاد خود را باز نماید نمی بیند کلّ وجود را الّا کفّی از جود او و آنچه که در جنّت فرقان داخل شدند کلّ در ظلّ باب اوّلیه که رسول الله باشد مستظلّند و ابواب دیگر جنّت در قبضهٔ این باب است بلکه او اینها را فتح فرموده بجود خود مثلا هر کس در حقّ حرف آخر عروج نماید بمنتهای عروج و ظاهر شود از برای جسد او آنچه که فوق آن متصوّر نیست در این عالم نیست الّا از اذن آن که فرموده این است یکی از ابواب جنّت و هدایت من چنانچه آنچه بظاهر در جنّت تربت امام ثامن ظاهر شده نیست الّا بآنچه رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – فرموده که او است وصّی ثامن من اگر چه الآن نزد تربت او این نوع ظهورات نیست ولی کلّ این ظهورات نبوده و نیست الّا در قبضهٔ جود او و کفّ قدرت او و در ظلّ هر بابی از ابواب جنّت ابواب ما لا نهایه بوده وهست چنانچه هر نفسی که در ولایت یکی از ابواب جنّت آمده بنفسه جنّتی است از برای او در رتبهٔ خود و الی ما لا

نهایه این سرّ ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذّت متصوّر است در این جنّت است و از جنّت قبل کلّ لذّت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – کلّ لذّت از جنّت انجیلیه قطع شد زیرا که کلّ جنّت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه منقطع باشد نفسی از آن چه جنّتی است اگر چه در عمر خود بمنتهای لذّت ممکنه متنعّم گردد که آخر راجع بنار فنا میگردد و اگر در کینونیات حروف انجیلیه آیتی از حقّ باشد که منتهی الیه لذّت است اگر چه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بگمان بقا است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کلّ حروف انجیلیه بیقین بداند که ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – همان ظهور عیسی بوده بنحو اشرف احدی از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند و در آن جنّت متلذّذ نخواهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امروز گمان لذّتی میکند حقیقت ندارد زیرا که اگر ما بین خود و خدا عملی میکند لله و گمان تلذّذی میبرد عند الله از برای دون آن کرده و بهمان گمانیکه حروف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در جنّت دیگر این است که کلّ لذّت منقطع است الّا لمن عرف الله وحده و آمن به و عرف حجّته و آمن به و عرف کتابه و آمن به و عرف ما نزّل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنّت در این جنّت متلذّذ هستند الی اوّل ظهور "من یظهره الله" قسم بذات الهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنّتی اعظم تر از ایمان باو و طاعت او نیست و کلّ لذّت از اهل بیان منقطع میگردد طوبی لمن یدخل فی ظلّه و یستلذّ بذکره فانّه یبقی ببقائه الی کرّة الاخری و اذا لو آمن به و یستلذّ بذکره یدرک کرّة اخری بعد الاخری و لا غایة له و لا منتهی و ان بقی فی ظهور فینقطع الایمان و

اللّذّة عنه حین ظهوره وصیت میکنم کلّ اهل بیان را که اگر در حین ظهور "من یظهره الله" کلّ موفّق بآن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم ثمّ طوبی لکم و الّا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده بآیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید و اگر نشده و بعدد اسم الله "المستغاث" منتهی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کلّ بکلّیه در ظلّ اون نقطهٔ ظاهره که کلّ داخل نشده اید مستظلّ گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی بآیات و اولوالعلم آنزمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوالعلم بلکه مدقّقین نظر بمثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدقّقین نظر و صاحبان منظر اگر چه بر لباس فقر و مسکنت بوده سبقت بدخول جنّت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده تأمّل نکرده و کلّ داخل شوید در ظلّ ظلال او که او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر نشنیدید در تضرّع و ابتهال بر آمده که فضل خدا الی مستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیککم فاذا لا تصبرنّ قدر ما یتنفّس نفس و لتدخلنّ کلّکم اجمعون فی ظلّ الله و لا تقولنّ لم و بم فانّ هذا من اعظم امری ایاکم لاخلّصنکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کلّ تشکرون که اگر نفسی بقدر تنفّسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الّا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت کلّ مکلّف بابتهال و تضرّع هستید نه این است که بمثل یهود مانده که عیسی – علیه السّلام – بیاید و نه بمثل نصاری که محمّد بیاید و بمانید و نه بمثل امّت محمّد – صلّی الله علیه و اله – که قائم آل محمّد – صلّی الله علیه – ظاهر

شود و بمانید و ان یرضی فؤادی بان یبقی من البیان من احد لاقولنّ جائت نقطة البیان فی اخریها و انتم علی ما انتم علیه لباقون، قسم "بمن یظهره الله" که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و نیست که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند کلّ نقمت بیان از برای او هست بضعف زیرا که امروز نقمت فرقانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه نقمت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن نشده بودند بوده و نقمت قرآنیه هم در حقّ ایشان مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظلّ شجرهٔ ذات حروف سبع داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظلّ بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته و در ظلّ شجرهٔ محمّدیه مستظلّ نشده و الّا تخلّف از ظهور اشرف او در آخرت نمیکرد و همین قسم در انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لا بد ایمان بمحمّد – صلّی الله علیه و اله – میآورد و همینقدر که نیاورد دلیل است که ایمان بانجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حقّ از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه مدقّقین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت – علیه السّلام – ظهور حقیقت مسئول عنها است که در حدیث کمیل[24] مذکور است ولی یهدی الله من یشاء و یدخل الجنّة من یرید این است حقیقت جنّت در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الّا الله "هنالک ما لا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کلّ ما کلّ عنه من فضله سائلون"[25] و اگر ابحر سموات مداد گردد و کلّ اشیاء قلم و کلّ ذی روح کاتب هر آینه شیئی از اشیاء جنّت بعد از موت را نتوانند درک نمود و مدار آن مدار همین جنّتی است که در حیات عبد

ذکر شد اگر در این حیات داخل در جنّت ظهور الله گشته داخل در جنّت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الّا داخل نار خواهد شد حین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک، ما رأیت فی تلک الجنّة الّا الله، و لا فیها الّا ایاه، و لا من قبلها الّا ایاه، و لا من بعدها الّا ایاه، و لا من فوقها الّا ایاه، و لا من دونها الّا ایاه، له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الّا هو الحی المهیمن القیوم، وچه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علوّ اهل جنّت است و حین ظهور بعد از ادنی دنوّ اهل نار می گردد[26] پناه برده بخدا و اعتصام ورزیده بحبل نقطهٔ بیان در اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان باو آورد یا داخل درجنّت او شود بل کلّ اگر نشوند در نار میروند و الّا خود در جنّت فائز میگردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلا را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظلّ شجرهٔ توحید است رحمت خداوند بهر دو میرسد و الّا تملّک ما علی الارض در حین موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدّت و سطوت هذا سنّة الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انّه ولی کریم و هیچ جنّتی اعظم تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد بلقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و بآلاء جنّت فردانیت متلّذذ گردد و حمد خدا را که کلّ امروز از این جنّت محتجب و بآنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار میکند متلذذ و از برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و کاش محتجب بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه لایق بر شجرهٔ حقیقت نبوده بالنسبة باو در حقّ او ظاهر نکرده کلّ باو

مؤمن و او را در جبل نموده و کلّ باو معزّز و او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشدّ تر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنّتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و ما من اله الا الله ذلک اله الجنّت و ربّها و مالکها و ملیکها و سلطانها ما فیها یبقی بامره و انّه لغنی عمّا فیها و علیها ولکن ما فیها یتلذّذون بلقائه حین ظهوره ثمّ بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون کلّ من فیها لیسبحّون بحمده فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین و لیوحّدون الله ربّهم بذکره فی کلّ شأن و قبل شأن و بعد شأن لن یدخل فیها من نفس الّا و انّها لتقول من عند ربّها انّنی انا الله لا اله الّا انا العزیز المحبوب و انّنی انا الله لا اله الّا انا المهیمن القیوم و انّنی انا الله لا اله الّا انا لرّب ملیک و انّنی انا الله لا اله الّا انا بحقّ منیع و انّنی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّشیئ ربّ الکرسی المنیع و کلّشیئ راجع میشود بهیکل انسانی سواء کان من ذکر او انثی و اگر آن نفس در جنّت است کلّ آنچه در ملک او است در جنّت اگرچه شیئ باشد که لیس کمثله شیئ در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلّی میگردد بر صورت نفس خود است در حدّ خود که اگر معرّی شود باقی نمیماند در صورت فؤادی او الّا هیکل انسانی و از این است که کلّشیئ طلب میکنند از خداوند که در ظلّ ما ینسب الی المؤمن باشند نه دونه زیرا که جنّت شیئ اینست که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله و اگر راجع بنفس دون مؤمنه گردد کلّ در نار است و از شئون آن اگر چه کلّ در صقع خود لیس کمثله شیئ باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجرهٔ حقیقت در او مستقرّ است که گویا ذرّات آن همه بندای ذکر انّنی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّشیئ میخوانند بر کلّ حجرات

اگر چه مقاعد مرآتیهٔ مطرّزه بذهب باشد ولی اگر شجرهٔ حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرّات مرایا میخوانند چنانچه ذرّات مرایای اعلی مقعد امارات صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند و حکم از برای هیچ شیئ نیست الّا آنکه راجع بآن نفس می گردد[27] و این است که هر مقعدی که اهل جنّت بر او مستقرّ شوند باعلی ما یمکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه هیچ مقعدی از محلّ شهادت کلمهٔ خامس ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از جنّت بوده باعلی ما یمکن در ظلّ او ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که جدران او از یاقوت مرتفع شود نه ذهب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجرهٔ مقابل مستقرّ بوده اعلای از آن آنروز نبوده که اولوالافئدة در آن روز میدیدند فنای او را که گویا همان روز لا شیئ میدیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقرّ بر آن ارض است و نه از او کذلک یفنی الله النّفی و یرفع الله الاثبات بامره انّه علی کلّشیئ قدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شجرهٔ حقیقت اعلی علوّ ارض گردد شبهه نیست که لم یزل و لا یزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در ظلّ اگرچه منتهی ارض ادنی باشد در نزول تنزّل مینماید اذ کلّشیئ یرجع الی النّفس الانسانیة و انّها هی ترجع الی الله فی الجنّة ان کانت مؤمنة "بمن یظهره الله" و ترجع الی دون الحقّ فی النّار اذا کانت محتجبة و من یتّبع امری فی اسم المستغاث یدخل الجنّة حیث لا مردّ له من عند الله انّه کان علی کلّشیئ قدیرا.

{ ۱۷ : ۲ } الباب السّابع و العشر من الواحد الثّانی فی بیان انّ النّار حقّ.

ملخّص این باب آنکه از برای نار شئون ما لا نهایه بما لا نهایه بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر میگردد که میخواند کلّ را بهر لسانی که بر آن مبعوث گردد ﴿لا اله الّا الله﴾ حقّا حقّا ﴿لا اله الّا الله﴾ حقّا حقّا حقّا ﴿لا اله الّا الله﴾ حقّا حقّا حقّا حقّا ﴿لا اله الّا الله﴾ حقّا حقّا حقّا حقّا حقّا زیرا که جوهر کلّشیئ از ما لا یحبّه الله بنفی و از ما یحبّه الله راجع باثبات میگردد و این ظاهر نمیگردد الّا بما لا یحبّه نقطة الحقیقة فی کلّ ظهور و ما یحبّه و این جوهر در قرآن فؤاد اوّل است و در بیان فؤاد اوّل که در وقتیکه شنید شجرهٔ حقّیت ظاهر شد فؤادش بنار تأمّل یا جحد فانی گشت اگر چه آن فؤاد در قبل در جنّت بود زیرا که ﴿لا اله الّا الله﴾ میگفت و محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و علی و الائمه حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهدا الله و ما نزّل الله فی الفرقان را حقّ میدانست ولی در حین احتجاب یا غفلت ما وقوف ما حجد یا انکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقّه از معرفة الله و از معرفت نبی و ائمّه و ابواب و اقرار بآنچه حقّ است در اسلام من عند الله زیرا که کلّ اینها از شجرهٔ حقیقت طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همینقدر که ظاهر شد و کسی قبول نکرد گویا در اوّل قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور آخرت او بوده واعظم از ظهور اولای او بوده از این جهت است که اعلی سکان جنّت قبل در ادنی دنوّ نار ساکن می گردند[28] زیرا که اصل اوّل نار در صقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تا حال

شنیده نشده مثل او منقطعی و بوهم آنکه در نزد نفسی حقّ بوده تفویض کلّ امور باو نموده و حال آنکه آن ثانی اوّل اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور محقّق حقّ توقف نمینمود و بمقعد خود از لقاء الله محتجب نمیشد و اوّل ظهور نقطهٔ بیان آنچه خیر در علم خدا بود باو باوّل مقبل خلق شد و آنچه دون خیر بود باو باوّل مدبر خلق شد که از یوم خلق کلّشیئ تا اوّل ظهور جوهر جواهر کلّ جنّت باب اوّل میشود و جوهر جواهر کلّ نار مدبر اوّل میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضّل در حقّ او نمود و الواح متعدّده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و قمیص اوّلیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنّتی اعظم در علم الله نیست از نقطهٔ باء در بیان و هیچ ناری ابعد از ظلّ این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع باو میشود ازهر شیئ اشیائی است که داخل نار شده و آنچه راجع باین میشود از هر شیئ اشیائی است که داخل در جنّت شده چنانچه از قبل آنچه راجع برسول الله میگردد داخل در جنّت شده و آنچه راجع باوّل من لم یؤمن میگردد راجع بنار شده و شئون این نار ما لا نهایه است ولی کلّیه ابواب در نوزده ذکر میشود و الّا لا یعلم عدّتها احد الّا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حدّ خود و هر بابی که از ابواب جنّت گرفته شود باب جنّتی است در حدّ خود اگر چه کلّ من فی النّار راجع باوّل او میگردد و کلّ من فی النّور راجع باوّل او میگردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و معظّمند او را و ممجّدند او را و موحّدند او را الّا آنکه این بظهور آخرت توحید میکند و آن بظهور دنیا که اوّل همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده اینست که آن باطل میگردد و این ثابت میماند

و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بجائیکه دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتّی در نفس خود او و الّا امروز هر دو ﴿لا اله الّا الله﴾ میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شأن ما یحبّه الله میگویند و آنچه در فرقان میگویند بشأن ما لا یحبّه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابدّ توحید خدا را میکرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عزّ و جلّ دوست داشت که موحّد شود بتوحید محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – نه بتوحید عیسی و هر کس تابع ارادة الله شد روح ملکی در او مستقرّ گردید الّا من استودع الله فیه ذلک الرّوح فانّه یخرج و هر کس تابع نگشت نفس شین در او مستقرّ گردید الّا من استودع فانّه لابدّ ان یخرج و الّا هر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین اوّلیه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول در زمان محمّد – صلّی الله علیه و اله – این میشود که مرا معفّو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیر المؤمنین – علیه السّلام – کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله هست که مطابق قول الله: "من حیث ارید لا من حیث ترید"[29] باشد که دوست میدارم مطاع گردم از آنجا که اراده میکنم نه از آنجائی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمهٔ در بیان ظاهر و اوّل من اقبل جوهر جنّت و اوّل من اعرض جوهر نار است و کلّ شئون خیر باو منتهی میگردد و کلّ شئون دون آن باو چنانچه خداوند در قرآن کلّ را وصیت باین نموده و لا تکونوا اوّل کافر به و من وصیت میکنم کلّ را ان تکوننّ اوّل من تؤمننّ "بمن یظهرنّه الله" یوم القیمة لتکوننّ مبدأ کلّ خیر فی کتاب الله فان ذلک لهو الفضل العظیم و لاحذّرنّکم ان لا تحتجبنّ به اوّل کلّ نفس لتکوننّ مبدأ دون خیر

فانّ ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کلّ خیریکه در بیان ظاهر شود راجع باوّل من قال "بلی" میگردد که تصدیق نقطهٔ حقیقت را نموده و اوّل خلق او در علّیین واقع شده و کلّ شئون دون خیر راجع باوّل من قال "لا" میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان نیست و او جنّتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور "من یظهره الله" که همین قسم مستدلّین استدلال مینمایند و نار نار نگشته الّا بعدم سجود از برای خداوند معبود که بعدم ایمان بنقطهٔ بیان اثبات این کلمهٔ از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و کلّ الّا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از شدّت احتیاط در خانهٔ خودش بواسطهٔ شبههٔ که کرده وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کلّ مردود است عند الله و شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود بزعم خود لله میکرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطهٔ بیان در اولای او که ظهور فرقان باشد متجلّی شده و اگر میشناخت او را که او است خطور تأمّل در حقّ او نمیکرد ولیکن شناخت زیرا که بآنچه نقطهٔ اوّل ظاهر شده بود که آیات الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از نقطهٔ فرقان امروز غیر از آیاة الله چیز دیگری ظاهر نیست همین قدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف بربوبیت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده و تقمّص قمیص باب اوّل نار را پوشیده اعوذ بالله من هذا و من یؤمن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظنّ عباده المؤمنین و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنّت قرآنیه واقع شده باب کلّی نار است که شئون دیگر در ظلّ او محشور میشود که کلّ راجع میشود بفؤاد اوّل که جوهر نفی بحت است و کلّ خیر و شئون او راجع میشود بنقطهٔ فرقان که فؤاد او جوهر جواهر کلّ

اثبات است و احبّ کلّشیئ در نار همانست که از او محتجب شده وابغض کلّشیئ نزد او نفس خود او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احبّ کلّشیئ نزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر میگفت و متحمّل شد آنچه شد که اگر میدانست که او است مظهر تکبیر در آنروز نزد او سجده میکرد و خطور دون حبّ او بر قلب او نمیشد و ابغض کلّ نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کلّ کتب نازل فرموده که نخواهم آمرزید او را چنانچه اوّل حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب باهل بیت میداند و اهل بیت اوصیاء رسول – صلّی الله علیه و اله – هستند و رسول من عند الله منصوب است میکرد هر آینه در نزد خود مفتخر و در نزد کلّ معزّز بود چگونه بر قول مثبت نبوّت که مظهر ربوبیت صرفه و الوهیت محضه هست خطور دون حبّ میکرد و شب و روز از برای او سجده میکند این است که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص ابغض کلّشیئ را که اوّل من اعرض بمحمّد – صلّی الله علیه و اله – باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علّت ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور "من یظهره الله" اگر چه قلم راضی نمیشود که جاری شود باسم کسی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور بآیات بینات من عند الله عزّ و جلّ و لیکن اگر شود قمیص این بوده که آن پوشیده و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که آن قبول نفی نموده و از بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد "بمن یظهره الله" آنروز شئون این بآن نمیرسد و معنی اعوذ

بالله در آنروز ایمان باو است نه قول این کلمهٔ زیرا که باب اوّل نار همین کلمهٔ را لا یعدّ و لا یحصی میگفته و پناه از نفس خود که شین بوده میبرده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطهٔ بیان بایمان باو از نفس خودش که مؤمن باو نیست و الّا چه ثمر میبخشد او را شب و روزی بفرض قرآن دون سنّت او سی و چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو و آنچه مقتضای کینونیت او است که قلم حیا میکند بر ذکر آن بر او روا میدارد و حال آنکه باو سجده میکند و اظهار تقرّب باو میجوید و حال آنکه نزد او ابعد کلّ خلق و اوّل کلّ نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنّت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لا نهایه که مکثّر شود تکثر همان واحد اوّل است در کلیتهما هر کس مؤمن شود ببیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنّت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظلّ نار بوده و هست نه این است که مراد از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنّت در ارض باء انواری که هستند هستند و در ظلّ باب کلّیه ذکر میشوند و ظلّ مثل ظلّ و استعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین و لاتوکلنّ علی الله فی کلّ شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلا باب اوّل جنّت را نقطه فرض کن و باب اوّل نار را من یقابل فرض کن الی ظهور "من یظهره الله" ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان یفنی النّفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الّا فی الکتاب و یثبت الاثبات بشأن کلّ یفتخرون بنسبتهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند "بمن یظهره الله" و چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کلّ داخل شوند احدی در نار نمیماند واگر الی مستغاث رسد و کلّ داخل

شوند احدی در نار نمیماند الّا آنکه کلّ مبدّل بنور میگردند و همین فضل را از "من یظهره الله" طلب نموده که اینست فضل اعظم و فور اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمه احمد[30] باشند و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابدّ ظاهر خواهد شد و مفرّی از برای او نیست اگر چه می بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السّماء و غروب کلّ را بمثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصوّر نموده و گفته ذلکم الله ربّکم له الخلق و الامر لا اله الّا هو العلی العظیم اگر چه تقادیر الهی در هر شأن مختلف میشود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او لعلّ در وقت ظهور مشاهدهٔ حزن نفرماید از مؤمنین بخود که در غیب باو ایمان آورده و کلّ منتظر لقاء او هستند و لافوّض امره الی الله ربه انّه هو خیر ولی و نصیر و انّه هو خیر وکیل و ظهیر و او است که کفایت میکند کلّ را از کلّشیئ و هیچ شیئ کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیئ بلا ایمان باو ثمر ندارد و هیچ شیئ با ایمان باو حزنی ندارد و الّا انّ الله لیکفینّکم عن کلّشیئ ان یا کلّشیئ عن کلّشیئ و لا یکفینّکم عن الله ربّکم من شیئ و لا یکفی شیئ عن شیئ لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما الّا من استکفی بالله ربّه انّه کان علّاما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات عبد است و الّا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کلّ ما یذکر به النّار و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است حینی که عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنّت داخل میشود و الّا در ارضی که منسوب بنار است اگر از حبّ او داخل در او شود داخل در نار میشود فی الحین الّا ان اراد بشیئ لله و لیسئلن

الله ان ینتقمنّ عنه گویا مشاهده میشود که امکنهٔ ناریه مؤمنین بالله داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجائی میرسد که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه میبرند الّا آنکه نقطهٔ بیان یا "من یظهره الله" اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهداء حقه اگر در جائی مقتضی بینند نفع نفس مؤمنی را و الّا داخل کوفه شو و نظر کن در آنجائیکه محلّ قرار نار بوده و قل صدق الله وعده کذلک یفنی الله النّفی الی ان لا یبقی له من اثر حتّی فی الارض ثمّ انظر الی محلّ النّور و قل صدق الله وعده کذلک یثبت الله الاثبات بامره انّه علّام قدیرا.

{ ۱۸ : ۲ } الباب الثّامن و العشر من الواحد الثّانی فی بیان انّ السّاعة آتیة لا ریب فیها.

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی ساعت بحقیقت اوّلیه او است الی آنکه تنزّل مینماید تا آنکه هر ذکر حقّی که منسوب باو شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الّا لایق نیست که اطلاق شود حتّی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر انّ السّاعة آتیة لا ریب فیها زیرا که مدلّ بر علوّ او است و امروز ساعت نفس بیان است که میآید مردم را و حکم میکند بر ایشان الی یوم القیامة و مردّی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحهٔ از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقّی آنچه که حقّ حکم فرماید بر آن که آنساعت است محقّق میگردد و لتنظرنّ ظهور الله فانّ السّاعة لتأتینّکم بغتة و انّ علی الله ربّکم انتم تعرضون.

{ ۱۹ : ۲ } الباب التّاسع و العشر من الواحد الثّانی فی انّ ما فی البیان تحفة من الله "لمن یظهره الله"، سبحانک اللهمّ یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الی اذا ارید ان انسبه الیک فلتقبلنّنی و ما ینسب الی بفضلک انّک انت خیر الفاضلین. [31]

ملخّص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفهٔ است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشأهٔ اخرای او است مثلا آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باو است و ما یرجع الیها حتّی لو کان من تسع تسع عشر عشر ذرّ طین و همین قسم آنچه خداوند برسول الله – صلّی الله علیه و اله – نازل فرموده که امروز در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود مرایای افئدهٔ ایشان تحفه بود من الله بسوی قائم آل محمّد – علیهم السلام – و همین قسم آنچه در بیان متکوّن شود از شئون محبوبه تحفهٔ است از قبل نقطهٔ بیان بسوی "من یظهره الله" که ظهور اخرای نقطهٔ بیان باشد و همین عزّ و فخر کلّ را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تحفهٔ انجیلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول نمیکند چگونه و مظهر حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علوّ قبل را الّا آنکه داخل شود در ظلال حجتی که او داخل شده و همچنین "من یظهره الله" قبول نمیفرماید شیئی که منسوب ببیان است الّا آنکه منسوب بکتاب او شود و همچنین الی ما لا نهایه ظهور الله ظاهر است در هر ظهور شئونات ما یرجع الی الظّهور الاوّل تحفة من الله الیه لیوم ظهوره فی النّشأة الاخری و چقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت باو مقطوع سازد

و از تحفه گی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین بقرآن بخواهند تحفهٔ رسول الله – صلّی الله علیه و اله – را برسانند باید کلّ مؤمن شوند ببیان و الّا مقطوع نموده از خود نسبت علوّ را نه این است که شجره بفرماید چرا محتجب شده اید از لقاء محبوب خود که در حین ما یقصد الیه افئدتکم بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآئید تا ملاحظهٔ رضای خداوند را در او ننموده نمیکنید و امروز که شجرهٔ حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمرهٔ وجود خود که ما یؤل الیه انفسکم بوده و هست محتجب آنچه وارد میآید بر نفس خودتان میآید و الله غنی عنکم و عن ما ینسب الیکم و انتم ان تنسبنّ انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تبقون ثمّ تفتخرون و الّا لن تفنینّ الّا انفسکم و لتشهدنّ ثمّ لتوقنون.

الواحد الثالث

{ ۱ : ۳ } الباب الاوّل من الواحد الثّالث فی انّ ما یذکر به اسم شیئ ملک له و انّه احقّ به من غیره.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم کلّشیئ را خلق فرموده لمن یدلّ علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لا یزال مدلّ علی الله بوده و هست کلّشیئ باو خلق شده و میشود و او است قائم بنفس خود بالله و کلّشیئ قائم باو است و ما یشیئ من شیئ الّا به و لذا انّه احقّ من کلّشیئ و ما سوای او ملک او هستند بتملیک ذات اقدس کلّشیئ را و او است احقّ ازکلّشیئ بکلّشیئ از نفس کلّشیئ ثمرهٔ این علم آنکه اگر نقطهٔ حقیقت کلّشیئ را عطا فرماید بیک شیئ احقّ بوده و هست چه فعلیت بهمرساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – در قبل کلّ ما علی الارض را تصرّف میفرمود احقّ بود از ملّاک او باو و این بوده تملّک خداوند کلّشیئ را که کلّ میگویند له الخلق و الامر و همچنین اگر "من یظهره الله" تصرّف فرماید در کینونیّات کلّشیئ احقّ است از کینونیّات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اجلّ و اعظم از این است که نظر فرماید بکلّشیئ زیرا که کلّ شیئ ناظر بجود و فضل او بوده و هستند و او است غنی از کلّ شیئ بنفسه و مفتقر الی الله هست بذاته ثمرهٔ این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کلّ عارف بحقّ او باشند که لم و بم در حقّ او ذکر ننمایند و احدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیئ نزد او نماید زیرا

که او احقّ است از او بنفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الّا بحکم بیان تا وقتی که بخواهد مجدّد فرماید عهد خود را در اعناق کلّشیئ ولی اگر بفرماید بیک نفسی از آنهائی که بحکم بیان ارث میبرند که یک قیراط مبر همان حکم الله هست در حقّ او در بیان و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله – صلّی الله علیه و اله – فرماید که آن امر که در قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکّی نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحقّ او سواء است اینست استحقاق او ولکن استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود و کلّ بامر او صلوة جمعه میکنند و اگر بفرماید بیکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن یا آنکه فلان نفس احقّ از تو است باین منصب قبول ننموده ولی بامر اوّل او اظهار ایمان نموده چنانچه ببودن یکی مثل مسلمین باو راضی نشده و الّا این قسم واقع نمیشد اینست استحقاق خلق و آنست استحقاق او که در افئدهٔ که آیت توحید خداوند را گذاشته اگر امر فرماید بآیهٔ اخری احقّ از او است از نفس او باو چنانچه در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – آن آیهٔ توحیدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته و آیهٔ بدیعه در قرآن بکلّ افئده تجلّی فرموده اگر احقّ نبود بآن آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی علوّ عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ما یتفرّع بر او چگونه لایق ذکر است و همین قدر که ناظر بشمس حقیقت باشد حدّ خود را دانسته بلکه افتخار مینماید باینکه منسوب باو گردد اگر چه بنسبت ملکیت باشد مثل کلّشیئ که عزّ کلّ شیئ این است که او است مالک کلّشیئ نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور قبل او ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و

هویدا است اگر حروف الفیه بحروف قافیه افتخار نکنند و در ظلّ او مستظلّ نگردند ولی بنسبت خود بالواح الفیه مفتخرند و همچنین قبل قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاوّل الّذی لا اوّل له و بعد بعد او الی ان ینتهی الی ما ینتهی و لا نهایة له قل الله یبدأ کلّشیئ ثمّ یعیده و لم یکن من بعد الله ذکرا بمثل ما لم یکن من قبل الله ذکرا افلا تؤمنون.

{ ۲ : ۳ } الباب الثّانی من الواحد الثّالث فی انّ بقوله یخلق الشیئ ان ینطق به لانّ قوله الحقّ.

ملخّص این باب آنکه قول شجرهٔ حقیقت مشابه نمیشود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول او کینونیت شیئ خلق میگردد مثلا اگر تکلّم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیر المؤمنین – علیه السّلام – خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدأ ظهور از قول او است در آن ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حقّ از اوّل نار گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده که اگر نمیفرمود انّ هذا دون حقّ نه در آفاق تکوّن بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد این است که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اوّل نار نمیشد کجا خلق اون میشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از غیبت شجرهٔ محبّت در قرآن چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است و برائت کلّ از ایشان در نزد کلّ ظاهر و شبهۀ از برای اولوالافئدة نبوده و نیست که اگر بحرف علّیین تکلّم فرماید نفس کلّیه در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علّیین تکلّم فرماید بعدل او در نار نفس کلّیه خلق میشود در صقع خود که قلم حیا میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حقّی هیچ فضلی اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر بمشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود لابدّ حکم او را ذکر میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود وهمان نار میگردد از برای

اهل آن ظهور و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقّی نشود هر آینه کلّ باعلی قوة خود سعی نموده که دون حقّ نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن مردم هلاک گردند چنانچه اوّل این ظهور اگر کلّ همّت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق او است ذکر نشود ذکر نار نمیشد که محتجبین در او مخلّد گردند و خلق او بذکر او میگردد و الّا چرا حرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنّسبة بخلق سواء بوده بلکه همینکه این در مقابل حقّ بدون حقّ نا شایسته عملی کسب کرد خلق وجود او باین میشود و الی یوم القیامة کلّ از او تبرّی جسته و در نار فنای خود فانی میگردد و هیچ فضلی اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حقّی اهل آن ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان باو است مثلا اگر نازل فرماید آیهٔ بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید و لله ملک السّموات و الارض و ما بینهما و الله علی کلّشیئ قدیر مظهری در بیان بهم میرسد که دلالت بر این آیه کند بلکه الی ما لا نهایه مظهر در ظلّ مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است و حال آنکه مظاهر اولوالحکم از زمان ظهور تا امروز لا یحصی است این است که در ظلّ هر آیه اشباح ما لا نهایه متحقّق میگردد و اگر امر خاصّی باشد که کلّ متّبع اند آنرا تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا اوامر مفروضهٔ دیگر این است که کلام او خلق شیئ میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که در او دیده نمیشود الّا الله و نیست غیر الله خالق شیئ و نه رازق شیئ و نه ممیت شیئ و نه محیی شیئ و نه مبدع شیئ و نه محدث شیئ الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک ربّ العالمین اگر درک ظهور "من یظهره الله" نفسی فرماید هیچ فضلی در حقّ او و کلّ اعلی

تر از این نیست که ذکر شئون ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید و هر کس بقدر کینونیت خود از منبع جود او زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظّهورین بعطا او مفتخر باشد اگر چه بآیهٔ واحده باشد که ارواح متعلّقهٔ باو لابدّ در حقّ آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا لو انتم توقنون.

{ ۳ : ۳ } الباب الثّالث من الواحد الثّالث فی انّ البیان و من فیه طائف فی حول قول "من یظهره الله" بمثل ما کان الالف و من فیه طائف فی حول قول محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و ما نزّل الله علیه فی اوّلاه و من فیه طائف فی حول قوله حین ظهور اخریٰه.

ملخّص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الّا بسوی "من یظهره الله" زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین ببیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلّقه بآن مشتاق بودند بظهور منزل خود وغیر او را منظور نظر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر حروفی که او را عروج داده و داخل بیان نموده و طلب نقمت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده و حظّ او را باو عطا ننموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علّیین او باشد که مؤمن میشوند "بمن یظهره الله" و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نقمت میکند از خداوند عزّ و جلّ بر حروف دون علّیین که در حین ظهور او سجده لله باو نمیکنند و بشیئ از لقاء الله محتجب میگردند اگر کسی ناظر بعین فؤاد باشد میشنود امروز از حروف قرآنیه الغوث الغوث یا الهنا و اله کلّشیئ فادرکنا و خلّصنا عن نار نسبتنا الی ما کنّا الیه لمنسوبین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان فانّا کنّا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را تنطّق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حقّ او را ضایع نکرده و نقمت او را از برای خود نخریده و سجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور "من یظهره الله" نظر میفرماید بیان بسوی مؤمنین بخود و میگوید که

آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار "بمن یظهره الله" نماید تا آنکه وفا بعهد ربّ خود نماید در من و مسرور میگردد باقبال مؤمنین باو بسوی منزل او و محزون میگردد اگر حزنی از مؤمنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیئ محزون تر از فرقان نیست و کلّ او را تلاوت مینمایند و از رحمت او هیچ ندارند الّا نقمت او را بمثل آنهائیکه در حین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت مینموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خود بهیچ شیئ محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است و حظّ آخرت او است بمثل ارواح او وابیاناه ننموده و تعقّل نموده امر الله را و سجود از برای کسی که در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی نمیگردد از شما الّا آنکه ایمان آورید "بمن یظهره الله" که منزل او و کلّ کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از مؤمنین بخود و شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بندهٔ نیست که خدا را بخواند ببیان الّا آنکه مستجاب میگردد دعای او تا اوّل ظهور "من یظهره الله" آنوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدله بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوندا از جود و فضل تو سؤال میشود در حقّ بیان و من فیه ممّا احببته لا ممّا لا تحبّنه بأن ترحمنّ علیه وعلی من آمن به یوم ظهورک و ان ترفعنّه و من آمن به یومئذ بما تنزلنّه من عندک فانّک انت خیر الرّاحمین.

{ ۴ : ۳ } الباب الرّابع من الواحد الثّالث فی انّ ما نزّل الله علیه من الآیات و الکلمات اعظم و اعلی ممّا قد نزّل الله حینئذ.

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی بارتفاع نفس ظهور کلمات آنهم مرتفع تر است ازکلمات قبل او بل اوّل نشأهٔ اولی و ثانی نشأهٔ اخری عند الله و عند اولی الافئدة محقّق است بلکه نیست اوّل الّا از برای ثانی و نه ثانی الّا از برای ثالث و نه ثالث الّا از برای رابع الی ما لا نهایة بما لانهایة لها بها منها الیها همانقدرکه فضل رسول الله – صلّی الله علیه و اله – است بر عیسی – علیه السّلام – همانقدر فضل قرآن است برکتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس لامر الله من حدّ و لا لما یتجلّی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمّص قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد که "روح القدس فی جنان الصّاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة"[32] و مراد کلمات بدیعه از شجرهٔ حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن نزد اولوالافئدة هست برکتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد الّا بعینه ظهور اوّل بنحو اشرف و نه کتاب او الّا همان کتاب اوّل بنحو اشرف اینست که کلّ در حجاب هستند که درک نمینمایند و الّا امر الله اظهر از هر شیئ هست و انّ الی الله المنتهی و الرّجعی فی الآخرة و الاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور مهیمنه برکلّ است ظهورات جزئیه در ظلّ او ذکر میشود مثلا آنچه از ائمّه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظلّ ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – مستظلّ میگردد و همین قسم است قبل قبل وهمین قسم است بعد بعد و هیچ

ظهوری از برای او نیست الّا باستیلاء برکلّ و هیمنه برکلّ ذرّات ما یذکر به اسم شیئ یذکر فی ظلّ ظهوره و حقّ علیه ان یتبعه ذلک امر الله من قبل و من بعد و انّا کلّ له مخلصون.

{ ۵ : ۳ } الباب الخامس من الواحد الثّالث فی انّ مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یأذن یرفع و ان لم یأذن یثبت و الامر بیده.

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجرهٔ حقیقت محقّق شده امر امر او است فیما امر و نهی نهی او است فیما ینهی مفرّی نیست که نفوسیکه در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابدّ است که از قبور احیاء ایشانرا مبعوث فرماید و حین بعثت مقاعد راجع بامر او میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الّا ثابت له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عمّا یفعل و کلّ عن کلّشیئ یسئلون ما یفعل ذلک ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسئل ذلک ما یسئل الله زیرا که او است مرآتی که دلالت نمیکند و نکرده الّا علی الله وحده ربّ کلّ شیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین.

{ ۶ : ۳ } الباب السّادس من الواحد الثّالث فی انّ ما یذکر به اسم شیئ ما خلا الله خلق فی حدّ الابداع.

ملخّص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمهٔ که جامع کلّ علم است و اون اینست انّنی انا الله لا اله الّا انا و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتّقون و هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او میشود ما دون الله خلق او است در حدّ ابداع و اختراع و انشاء و احداث ولی در این مراتب مظاهر حقّ است که کلّ ادلّاء علی الله هستند و بحر اسماء و صفات لم یزل مدلّ علی الله بوده و هست ولی در حدّ اسمیت مذکور است و وصفیت خود نه ذاتیت الوهیت و کینونیت او اذ ما دون الله خلق له و کلّ له عابدون و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او میشود خداوند او را ابداع فرموده بمشیت و مشیت را ابداع فرموده بنفس خود چنانچه امروز کلّشیئ ما ینسب الی البیان است زیرا که روح شیئیت در اینها است واینها بذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اوّلیه باشد و در هر ظهور سرّ الله ظاهر و در هر بطون امرالله باطن بوده و هست انّا کلّ لله و انّا کلّ الیه لراجعون الله یبدء کلّشیئ ثمّ یعیده و انّا کلّ له مخلصون.

{ ۷ : ۳ } الباب السّابع من الواحد الثّالث فی انّ ما قد نزّل الله من ذکر لقائه او لقاء الرّبّ انّما المراد به "من یظهره الله" لانّ الله لا یری بذاته.

ملخّص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوحد و لن یری بوده اگر چه کلّ باو ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده میشود و آنچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور او است که مراد نقطهٔ حقیقت که مشیت اوّلیه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء ربّ شده بحقیقت اوّلیه مراد لقاء رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بوده و هست و کم کم تنزّل مینماید از حقیقت اوّلیه تا آنکه بر وجه هر شیئ که دلالت نکند الّا علی الله ذکر میشود در ظلّ آن حقیقت اوّلیه چنانچه آنچه در حقّ ائمّهٔ هدی "من عرفکم فقد عرف الله"[33] و امثال آن نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حقّ مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – است و سرور رسول خدا سرور خدا است و همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد باین مؤمن بحقیقت اوّلیه ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه بهر نفس مؤمنه منتهی گردد حتّی آنکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در او دیده نمیشود الّا الله زیرا که منسوب باو است و اگر درید دون مؤمنی باشد دیده نمیشود الّا النّار چونکه منسوب باو است و همچنین ترابی که بر او مستقرّ هست و کلّشیئ که منسوب باو است و کلّ خلق نشده اند الّا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اوّلیه و ذکر در ما دون او بشبحیت میشود نه باستقلال کینونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل ما دون او کمثل مرایا

که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطهٔ شبح آیهٔ توحیدی است که از او است در او و الّا اطلاق این اسم جایز نیست الّا بر او و هر کس لقاء "من یظهره الله" را درک نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بلقاء ربّ شده اگر مؤمن باو باشد و الّا ناظر بوجه خامس در حین عروج هم بلقاء الله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او بما لا نهایة الی ما لا نهایه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء ارادهٔ اوّلیه در نزد مشیت اوّلیه بمثل شبح شمس است در مرآت و همین قسم الی ما ینتهی الی آخر الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت با لقاء قمص شمس لقاء با شبح در مرآت را اگر چه او نیست الّا او و حکایت نمیکند الّا از او ولی هذا شأن الامکان عند ظهور الازل و شأن الحدوث عند استحقاق القدم وهر کس لقای "من یظهره الله" را مقترن بلقائی نماید یا آنکه از برای، او عدل، یا کفو، یا شبه، یا قرین، و مثالی در لقای او یا آنچه ما یوصف به است دهد او را نشناخته و لایق ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند او را شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عمّا یقول القائلون تسبیحا عظیما و تعالی الله عمّا یذکر الذّاکرون علّوا کبیرا.

{ ۸ : ۳ } الباب الثّامن من الواحد الثّالث فی انّ ما فی العالم الاکبر فی البیان.

ملخّص این باب آنکه آنچه که اسم شیئیت بر او واقع شود از هر شیئی در بیان است اسم او و روح متعلّق در اسم نه متعلّق در شیئ که ذات او باشد و کلّ آنچه در بیان است در این آیه است "لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السّموات و الارض و ما بینهما فاذا کلّ باللّه ربّهم الرّحمن لیؤمنون، انّه لا اله الّا هو الحی المهیمن القیوم اللّه الّذی لا اله الّا هو القاهر الظّاهر الفرد الممتنع المتعالی القدّوس له الاسماء الحسنی یسبّح له من فی السّموات و الارض و ما بینهما سبحانه و تعالی عمّا یصفون، قل انّ اللّه لهو الملک السّلطان القادر العلّام له الامثال العلیا یسجد له من فی السّموات و الارض و ما بینهما وانّه لهو العزیز المحبوب"، که نوزده اسم است که مدلّ علی اللّه هست و کلّ اسماء و امثال در ظلّ او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنّت هر کس مؤمن باشد ببیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و بحروف واحد که افئدهٔ ایشان مستمدّ باین اسماء است مؤمن و از ابواب نار مستجیر باللّه باشد و متبرّأ و هر ذکر شیئ خیری که در بیان باشد راجع باسماء و امثال داند و هر ذکر دون خیری را راجع بصمت حروف نفی داند گویا تلاوت کلّ بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع میگردد باین آیه شهد اللّه انّه لا اله الّا هو له الملک و الملکوت ثمّ العزّ و الجبروت ثمّ القدرة و اللّاهوت ثمّ القوّة و الیاقوت ثمّ السّلطنة و النّاسوت یحیی و یمیت ثمّ یمیت و یحیی و انّه هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا

یجور و سلطان لا یحول و فرد لا یفوت عن قبضته من شیئ لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا و این آیه راجع میگردد باین آیه شهد الله انّه لا اله الّا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثمّ یمیت و یحیی و انّه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلّشیئ یخلق ما یشاء بامره انّه کان علی کلّشیئ قدیرا و این آیه به "بسم الله الامنع الاقدس" و کلّ حروف بسمله بنقطهٔ باء چنانچه در بدء کلّ از نقطه طالع شده و کلّ بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کلّ حروف مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اوّل الّا او و نه آخر الّا او نه ظاهر الّا او و نه باطن الّا او چنانچه هرکس در ظلّ ایمان بقرآن در آمده در کینونیت او دیده نمیشود الّا شبح آیهٔ رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که بفضل او در ظلّ ظلال او مستظلّ گردیده و کلّ بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت ظهورالله است و کلّ راجع میگردد "بمن یظهره الله" زیرا که او است که کلّ بیان و من فیه راجع باو میگردد بمنتهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلا اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل واگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الّا شمس اگر چه در مقام شبحیت بوده و هستند و کلّ حروف علّیین بیان راجع میشود "بمن یظهره الله" که باب اوّل جنّت و اسم اعظم ظاهر بالوهیت باشد و کلّ دون حروف علّیین راجع میشود بباب اوّل در نار که در ظلّ این اسم مستمدّ در فنا است و اگر مدقّ نظری نظر نماید کلّ خیر را در کفّ "من یظهره الله" مشاهده و کلّ ظلّ افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطهٔ بیان ظاهر و

قبل در نقطهٔ فرقان ظاهر بوده و هیچ عزّی از برای بیان و نفوس مؤمنه بآن اعظم تر از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور "من یظهره الله" الّا او و الّا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الّا او چنانچه امروز کسی در نقطهٔ فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطهٔ بیان بعینه ظهور نقطهٔ فرقان است بنحو اشرف بل در کلّ مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از علوّ ظهور است که محتجب شده و از علوّ نور است که مختفی مانده چنانچه امروز کلّ مظاهر قرآنیه متقرّبند الی الله باو و غیر از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات نمیدهد الّا مشاهدهٔ "من یظهره الله" در کینونیات خود نه مشاهدهٔ من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزّت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقرّ است کلّ شئون فعل او هستند که در بیان متحرّکند اسماء حسنای او ادلّاء جنّت او هستند و اسماء دون آن که مستجنّه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن حین مشاهده مینمایند که سلطان بیان مظهراسم او است که بذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عزّ و غنا و قدرت و امتناع و کلّ شئون محموده چنانچه در نقطهٔ بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است میبیند که در کلّ نیست الّا ظهور او و کلّ باو میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلّد و از عرفان محبوب خود غیر متلذّذ هستند اگر در امکان شیئی مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیئی مستکره شود او است که مستکره شده زیرا که در آن شیئ دیده نمیشود الّا شمس مشیت که باون شیئیت او شیئ شده و هست یا میشود و الّا اگر مرتفع شود عدم بحت است بلکه وجود کلمهٔ عدم هم بقدر

ذکر عدم که نفس فنا و نیستی است متحقّق نیست الّا باو و الّا این هم ذکر نمی شد این است معنی قول رسول الله – صلّی الله علیه و اله و سلّم: "اللّهمّ ارنی حقایق الاشیاء کما هی"[34] نه اینست که در حقیقت هر شیئ نقطهٔ بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبهٔ طین طین میگردد و در رتبهٔ مآء مآء و در رتبه هوا هوا و در رتبهٔ نار نار نه این است که از او شیئ منقوص گردد یا بر او امری نازل آید زیرا که اگر الی ما لا نهایة مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلّور یا زجاجه یا آنچه متصوّر است در او ذکر مرآتیت منعکس میگردد از آن شمس بلا آنکه شیئ بر او زاید شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوّت نمی فرمودند بإذن الله این همه خلق مهتدی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوّت نفرموده بود بعد از اجلّ مقدّر او بافق قدس خود واصل و لم یزل و لا یزال مشرق این است که کلّ از جود نقطهٔ حقیقت منوجد بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود وهمین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لا نهایه باعلی طوریکه فوق آن متصوّر نیست نوشته شود و الی ما لا نهایه باو مهتدی شوند از او شیئ منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشّمس بمثلها فی حدّ ذکرها انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا.

{ ۹ : ۳ } الباب التّاسع من الواحد الثّالث فی ان ما فی البیان فی آیة البیان.

ملخّص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیهٔ است که نوزده اسم ذکر شده و در ظلّ آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کلّ شیئ که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر مدلّ بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذرّه طینی باشد و اگر مدلّ بر نفی است در عمّا یصمتون ذکر شده فطوبی لمن یؤمن بمن یرشح تلک الآیات عن بحر قدرته و یتکون بتلک الامثال بظهور شمس عظمته و یتحقّق کلّ ما یذکر به اسم نفی بما لا یخضع لعزّ قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظّهور و مشیة الاوّلیه فی کلّ ظهور و نفس "من یظهره الله" حین ما یظهر باذن ربّه فلترتقبنّ ان یا اولی الابصار فانّا کنّا مرتقبین لم یطلع الّا لنفسه و لا یغرب الّا لنفسه مثل الشّمس یطلع فی سماء الافئدة من یقابلها من ذات مرآت ساذجیته ینعکس من دون ان یتغیر ذلک القمص فی علوّ ذکره و سموّ قدسه، الا لله الامر من قبل و من بعد و انّ یومئذ یرضی المؤمنون.

{ ۱۰ : ۳ } الباب العاشر من الواحد الثّالث فی ان ما فی تلک الآیة فی الایة الاولی شهد الله الی قول الله عزّ و جلّ قدیرا.

ملخّص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی ببیانی که هر ذی روحی تعقّل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوّت تعقّل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماء الله هست و از برای او حدّی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوّی و دنوّی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیئ محدود در مقام روح متقمّص بقمیص حدّ میگردد و الّا در مقام افئده لا یری الّا الله و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد انّا کلّ له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اوّل ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که مقام تعین مشیت آن ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیئیت هم رسانده چه از حقّ و چه از غیر حقّ از بحر ظهور مستظهر شده این است که کلّ باو قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کلّ اشیاء از باء "بسم الله" ظاهر میشود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن بهم رسد بظهور نقطهٔ بیان متحقّق شده و مراد از آیه که کلّ در او است او است زیرا که او است آیهٔ تکوین این آیه و او است باء "بسم الله" در تکوین که این باء مدلّ بر او است همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقّق میشود و تکثّر بهم میرساند الی ما لا نهایه همین قسم ارواح کینونیات بآن متکوّن میگردد و متکثّر و هرگاه ذکر اولوالافئدة شود مراد ادلّاء بر کلمهٔ ﴿لا اله الّا الله﴾ بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالارواح شود مراد ادلّاء بر رسول الله – صلّی الله علیه و آله – بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالانفس شود مراد

ادلّه بر ائمّهٔ هدی – علیهم السّلام – بوده وهست و هرگاه ذکر اولوالاجساد شود مراد ادلّاء بر ابواب – علیهم السّلام – بوده و هست زیرا که کلّ اسماء و صفات تکثّر همین واحد اوّل است نظر کن بحروف لفظی بیان که کلّ تکثّر واحد اوّل است اگر چه الی ما لا نهایه شود و در تکثّر مظاهر کلّیه بهم رسد که در ظهور اقوی از واحد اوّل باشد ولی باو متحقّق شده و کلّ راجع باو میگردد چنانچه از او نشر نموده نه این است که کلّ حروف بیان آن حروف شود بلکه هر حرفی در حدّ خود مستنبئ از او است چنانچه هر نفسی در حدّ خود مستدلّ بر او است نظر کن بعود مثل آنکه نظر میکنی در بدء اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الّا آنکه بپوشد لباس بیان را بر فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشنود ظهور "من یظهره الله" را عود مینماید بسوی او بآنچه متقمّص میشود قمیص عرفان باو را که آیات بدئیه از او بوده و راجع باو میشود اینست که کلّشیئ در حدّ خود از نقطه منوجد بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد بل کلّ را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود آیهٔ افئده در او منوجد میگردد و اگر زرد آیهٔ ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیهٔ اجساد و اگر دون این الوان بآنچه در او است از قابلیت او حتّی آنکه اگر نعوذ بالله نفس دون مؤمنه مقابل شود در مرآت دون الوان محبوبیّهٔ خود تعکس بر میدارد و از این جهت است قول فاء ﴿انا ربّکم الاعلی﴾[35] در مقابل قول میم عن الله عزّ و جلّ این است که مشتبه می گردد در نزد هر ظهوری حقّ صرف از دون او الّا نزد اولوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده مینمایند و همیشه ناظر بشمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمینماید اولئک هم

المتّقون حقّا فی کتاب الله من قبل ومن بعد و اولئک هم المهتدون[36] چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بوده مشاهدهٔ این نوع تعکس را مینمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود وحال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا میکند از ذکر اون فلتعتبرنّ ان یا اولی الالباب کلّکم اجمعون و لتتّقن ان یا اولی الشّموس المنعکسه کلّکم اجمعون.

{ ۱۱ : ۳ } الباب الحادی و العشر من الواحد الثّالث انّ ما فی تلک الایة فی البسملة، "بسم الله الامنع الاقدس".

ملخّص این باب آنکه کلّ حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ارواح آن بنقطهٔ حقیقت و او است در فرقان محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و آله – و در بیان ذات حروف السّبع – صلّی الله علیه – و در ظهور "من یظهره الله" آن حقیقت الهیه و کینونیت ربّانیه و کافوریه جوهریه و ساذجیّه مجرّدیه الّتی انّها هی شمس الحقیقة بضیائها الّتی انّها هی آیاتها و انّ ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر آن در ابواب قبل شده و در امکنهٔ خود خواهد شد و الله ولی المتّقین.

{ ۱۲ : ۳ } الباب الثّانی و العشر من الواحد الثّالث انّ مثل النّقطة کمثل الشّمس و مثل سایر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها و انّ کلّ ما فی البسملة فی النّقطة و من یقل الله الله ربّی و لا اشرک بربّی احدا فقد ذکر الله بما قد قدّر فی النّقطة.

ملخّص این باب آنکه غرض ذکر از نقطه کینونیت مشیت اوّلیه است اگر در مقام "بسم الله الامنع الاقدس" عزّ الله الامنع الاقدس ذکر شود آنوقت ذکر کینونیت مشیت بعین میشود زیرا که اگر باء منفصل شود اوّل ظهور او حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکلّشیئ وعلی کلّشیئ ظاهر است و این است سرّ کلام امیر المؤمنین – علیه السّلام: "أنا النقطة تحت الباء"[37] در مقام ذکر تطابق حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و همینقدر که در ظهور نقطهٔ حقیقت که در قرآن باسم رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین باو شموس ظاهره در مرایا ثمرهٔ این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن باو است در خود نبیند آنچه باو عزّ او است الّا مثل شبحی که در مرآت می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن بقرآن است این کلمهٔ را بگویند نزد الله اکبری که نقطهٔ فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است بالنسبة بشبح او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل باعلی علوّ ما یعزّ به العبد زدم که ما یتفرّع تفریع بر او شود بلکه در ظهور "من یظهره الله" مؤمنین ببیان باین باب که جوهر کلّ علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الّا باو

چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بظهور نقطهٔ بیان متحقّق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجّه شوند باو و کلّ علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمرهٔ وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشیتی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کلّ هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مؤمن هستند برسول خدا در نزد او خود را مذکور نمیدانند و بایمان باو خود را معزّز و مفتخر و در رضای حقّ ثابت ولی محتجب از آنکه ظهور نقطهٔ بیان بعینه ظهور اخرای او است بنحو اشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز بلقای محبوب خود گشته و آنچه اثمار آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علّمه الله ذلک العلم و وفّقه بذلک العمل اگر این علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین – علیه السّلام – را مثل فضل رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ندانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الّا آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مدلّ است بر این ذکر البحر بحر علی ما کان فی القدم انّ الحوادث امواج و اشکال و این بعینه اشباح مرایای مستدلّه بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اوّل مرآتیکه تعکس از شمس حقیقت برداشته در کلّ عوالم امیر المؤمنین – علیه السلام – بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظّهور فانّه مرآت الظّهور فطوبی لمن قد استظلّ فی ظلّه فانّ اولئک هم اصحاب القدر و ادلّاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم احد من العالمین الّا من شاء الله انّه اذا یحکم بشیئ فاذا یخلق ما یشاء و اعلی ممّا شاء انّه علی کلّشیئ قدیر ثمرهٔ این علم اینکه در ظهور "من

یظهره الله" اگر کلّ ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الّا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کلّ ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افعل التّفضیل کجا میتواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حدّ اللّاشیئ و ذلک فی حدّ مشیئ الشیئ بالله عزّ و جلّ[38] و اگر کسی ثواب یک ﴿لا اله الّا الله﴾ از او اخذ نماید بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده اند کلّشیئ خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که زدم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است برآن شیئ و آنچه تکلّم باو مینماید تکلّم خداوند است در حقّ آن شیئ اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنیّی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزّت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در حدّ او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لا یحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کلّ بنقطهٔ مشیت منتهی میگردد در هر ظهور یکه میخواهد باشد و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالغناء و همچنین اولوالقدرة و همچنین اولوالعزّة و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کلّ اسماء و صفات بل در هر شیئ که ما یذکر به اسم شیئ است و اظهار

وجود مکن نزد او که از بی وجودیست و ببین حدّ اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول الله – صلّی الله علیه و اله – کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان نظر کن که خواستند تصدیق نقطهٔ بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال بدرجات ما لا نهایه مهتدی بظهور اوّل او در قرآن شده این در حین اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند بایمان من فی النّار ایمان بمحقّق جنّت و نار آورند و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بشهادت آنها شهادت بر حقّیت محقّق حقّ که شهادت او عین شهادت الله بر کلّشیئ هست دهند بکسیکه کلّ بایمان باو مؤمنند و بدون ایمان باو حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که از اسماء او است جاری کند چه حدّ است او را حیف ذکر حاء است که در حقّ او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود و در او بفتوای خود ایشان نمیشود فو الّذی فلق الحبّة و برئ النّسمة و تفرّد بالعزّة و تقدّس بالعظمة و توحّد بالکبریاء و المنعة هیچ ناری اشدّ از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجّه باو میکنند نیست وهیچ جنّتی از نظر بر شمس حقیقت و ما سوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل باو نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدّت عذاب احتجاب را در خودش احصا میکند و لابدّ از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد وعلم او باین و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین و لا یحبّ الله ان یذکر من لم یؤمن بالله و آیاته و الله یحب المتّقین.

{ ۱۳ : ۳ } الباب الثّالث و العشر من الواحد الثّالث فی ان لا یجوز السّؤال "عمّن یظهره الله" الّا فی الکتاب، و ان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنّسبة الی بعضهم، و الله علی کلّشیئ شهید.

ملخّص این باب آنکه سؤال "عمّن یظهره الله" جایز نیست الّا از آنچه لایق باو است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شبح جود او است و اگر شیئی هست بشیئیت او است و اگر کسی میخواهد علم او را ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند واگر میخواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین اولولعزّة از ظهور عزّت او است و همچنین اولوالعظمة از ظهور عظمت او است وهمچنین اولوالقوّة از ظهور قوّت او است و بیان از اوّل تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانهٔ نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلّاء مدلّه برکلمات او هستند از ظهور قبل او که کلّ از برای ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهّاب در قرآن از برای اسم وهّاب در بیان خلق شده و همچنین در کلّ اسماء و امثال حقّ در حقّ و دون حقّ در دون حقّ و اگر کسی عارف شود باو میت میگردد نزد مشیت او و هیچ حجّتی از برای او از نفس خود او اعظم تر نبوده ونیست در نزد کلّ زیرا که کلّ آیات وکلمات از بحر جود او مشرق میگردد و از طمطام یمّ فضل او مستضئی میشود و از قمقام عزّ او مستنیر میگردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الّا درکتاب

تا آنکه حظّ جواب را کما هی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متّصف شود محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهائیکه در شأن او نیست سؤال نکرده مثلا اگر از کسی که یاقوت میفروشد سؤال شود از بهاء کاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علوّ خلق نزد او الّا ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل میفرماید من عند الله نه از قول نفس خود انّنی انا الله لا اله الّا انا قد خلقت کلّشیئ و ارسلت الرّسل من قبل و نزّلت علیهم الکتب الّا تعبدوا الّا الله ربّی و ربّکم فانّ ذلک لهو الحقّ الیقین سوآء علی ان تؤمنون بی فانّکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزّل الله علی فاذا بانفسکم تحتجبون و انّنی انا لکنت غنیا عنکم من قبل و لاکوننّ غنیا عنکم من بعد فلتنصرنّ انفسکم ان یا خلق الله ثمّ بآیاتی تؤمنون فانّ من لم یؤمن بی و لا بما نزّل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبّع و البیان و کان مؤمنا من قبل بمحمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و الفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان تنسبنّ انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین ان تصبرنّ فی البیان بعد ما قد نزّل الله علی الآیات من عنده انّه علی کلّشیئ قدیر و انّنی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزینّ من قد دان بی ثمّ بالبیان من قبل فلتسرعنّ فی امر الله ثمّ ایاه تتّقون و لا ترون فی الّا الله ربّی و ربّکم ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ کلّشیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین فانّ مثل ما عندکم کمثل ما یدلّ المرآت علی شمس السّماء کذلک ما انتم تستدلّون فی کتبکم

عند ما نزّلناه علیکم من قبل فی البیان ثمّ حینئذ ان یا عباد الله فاتّقون مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الّا در علوّ توحید و سموّ تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علما و قولا و عملا و ظاهرا و باطنا که او دوست میدارد افئده ئی که دلالت نکند الّا علی الله و بر حبّ او و ارواح و نفوس و اجسادیکه دلالت نکنند الّا بر حروف حی او که همانست حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی ان ینتهی الی کتاب آدم، إذ من ظهور آدم الی اوّل ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الّا دوازده هزار و دویست و ده سال[39] و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و او ادم ما لا نهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الّا نقطهٔ بیان ذات حروف السّبع و نه حروف حی آن الّا حروف حی بیان و نه اسماء او الّا اسماء بیان و نه امثال او الّا امثال بیان و او است که معروف است نزد کلّشیئ بنبی و کتابیکه منسوب الی الله مینمایند ولی کلّ از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الّا مؤمنین ببیان و همین قسم مشاهده کن ظهور "من یظهره الله" را که او است بعینه مشیت اوّلیه در کلّ عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اوّلیه در کلّ عوالم و او نبوده و نیست الّا مدلّ علی الله و کتاب او نبوده و نیست الّا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الّا متجلّی از اسم الله عزّ و جلّ و امثال او نبوده و نیست الّا مستقرّ در ظلّ الله جلّ و عزّ له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الّا هو انّا کلّ له مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اوّل بوده و بعینه خاتمی که درید او است همان خاتم بوده که از آنروز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیهٔ که مکتوب بر او است همان آیهٔ بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر

بضعف مردم است و الّا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقرّ شده که اگر بگوید تنزّل نموده و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل او نمیشود اینست که نقطهٔ بیان نمیگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین میشود و از اینجهت است که رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حدّ خود ترقّی نموده و بآن حدّ رسیده وهمچنین "من یظهره الله" در حدّ زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیئ رو بعلوّ است نه دنوّ اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفهٔ آدم بوده و کم کم ترقّی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقّی مینماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر امروز یکی از مؤمنین بقرآن بر خود میپسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین بانجیل نقطهٔ حقیقت هم بر خود میپسندد و کذلک در بیان و بیان هم بالنّسبة "بمن یظهره الله" چنین است الی ما لا نهایة بما لا نهایه ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حدّ بلوغ اشرف تر از اینست که حدّ تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حدّ بلوغ آنرا دارد با آنچه در حدّ خود دارد چنانچه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد وهمچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اوّل هر ظهوری بالله عزّ و جلّ داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن داری و الّا محتجب مانده از عطای جدید خداوند و در اوّل فانی میگردی چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطهٔ بیان ظاهر شده اعراش

منسوبهٔ قبل خود را داشت و منسوبه بآنرا در حدّ خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراش ادلّاء بر او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در علّیین آن کور بوده لابدّ در ظهور بعد آمده داخل در جنّت شده که امروز کلّ داخل بیان شده و میشود بفضل الله جلّ اجلاله و عزّ اعزاز این است که محتجب مانده و حکم جنّت بر آنها نشده و حکم نار در حقّ آنها صدق شده زیرا که جنّت در هر زمان کمال آنزمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور "من یظهره الله" در کتاب او و الی ما لا نهایه همین قسم ترقّی مینماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الّا آنکه همّت او اینست که کلّ را راجع بآنظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنّت کند در هر ظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده جاری شده و الّا مانده تا ببیند شجاعان بیان و طرازان او چه میکنند کلّ را بهمّت خود داخل در جنّت مینمایند یا آنکه بقدریکه اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جریان امر الله را میدهند قسم بذات مقدّس الهی عزّ و جلّ که اگر اولوالحکم و علم زمان "من یظهره الله" در ایمان باو متّفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیانرا بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همّت ورزیده و نصرت حقّ مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئ نماند الّا آنکه داخل در جنّت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کلّ ما علی الارض در ظلّ آن ظهور مدین بدین او شوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الّا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتیکه شود و مفرّی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئ بوده و هست و در

هر کور بهر قسم مصلحت کلّ خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کلّ ما علی الارض را قطعهٔ از رضوان اعظم خواهد فرمود انّه کان علّاما مقتدرا قدیرا.

{ ۱۴ : ۳ } الباب الرّابع و العشر من الواحد الثّالث فی حکم حفظ البیان باعزّ ما یمکن عند کلّ نفس.

ملخّص این باب آنکه آنچه از شجرهٔ حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلّقه بآنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کلّ عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر میشود و جایز نیست الواح خفیفه الّا آنکه مجلّد شود و بنحو ما هو الاعزّ عند کلّ نفس حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هر گوشهٔ مسجدی الواح متفرّقهٔ او بغیر ما ینبغی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان صرف نمیکند الّا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن باو عطا فرماید و اگر باو نرسد به ذریّهٔ او و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را باعلی ما یمکن عند نفسه معزّز و مطرّز داشته که عزّت ارواح آن و طراز آنها در اینست نه اینست که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال او مضطرّ باشد بل کلّ فی حدّه حیث لا یخفی علی اهله و هیچ بنده نیست که کلّ بیان را مالک شود الّا آنکه مضاعف میشود حسنات او و روزی بما لا عد از ملائکهٔ مالک کلّشیئ بر او صلوات میفرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علوّ صنع آن و خفّت وزن آن وعظم خطّ آن و طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن نوشته شود مثل آنچه دأب طلّاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و مجمل قول در این باب آنکه هر کس در صقع خود لایق است که بیان او لیس

کمثله شیئ باشد اگر چه فوق او بما لا نهایه و دون آن بما لا نهایه باشد و اذن داده نشده بغیر خطّ حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکر در او که کلّ منتهی بعمل بآنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمهٔ نزد هیچ نفسی نیست که مدد روح آن بتلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کلّ آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهمّ صلّ علی البیان و من آمن به فی کلّ شأن بالعزّة و الجلال، و عذّب اللّهمّ من لم یؤمن به بالسّطوة و العدال ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انّه کان فضّالا غینّا و کلّ بهاء بیان "من یظهره الله" است کلّ رحمت از برای کسیکه ایمان باو آورد و کلّ نقمت از برای کسیکه ایمان باو نیاورد.

{ ۱۵ : ۳ } الباب الخامس و العشر من الواحد الثّالث مَن آمن "بمن یظهره الله" فکأنّما آمن بالله و ما امر الله به فی کلّ العوالم، و مَن لم یؤمن به و ان آمن بالله و ما امر به من قبلُ فکأنّه ما آمن و یدخل فی النّار.

ملخّص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اوّلیه باشد بهاء الله بوده وهست که کلّشیئ نزد بهاء او لا شیئ بوده و هستند هر نفسی که ایمان بظهور بعد او آورد گویا ایمان آورده بظهورات او کلّا از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آنظهور همان ظهوراست نفس چهارده ساله قبل آنکه بنوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هرکس "بمن یظهره الله" ایمان آورد و ایمان بآنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند از اوّلی که از برای او اوّل نیست و در ظلّ رضای خداوند بیرون آمده بکلّ رضای او در هر ظهوری و هرکس ایمان باو نیاورد اگر چه در کلّ عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کلّ هباء منثورا میگردد کانّه ما آمن بالله طرفة عین چنانچه همین قسم در نقطهٔ بیان ظاهر است نزد اولوالافئدة و در فرقان اظهر است نزد کلّ هرکس ایمان بمحمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – آورده بیقین ایمان آورده بخداوند و اوامر او در کلّ عوالم و هرکس ایمان باو نیاورده ایمان بخداوند نیاورده و اوامر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن در آن زمان و لتّتقن الله ان یا اولی العلم کلّکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنّت و از برای ظهور الله نه اوّل بوده و نه آخر که بتوان ذکر

نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آنظهور بعد از هزار هزار مؤمن شود کلّ این عوالم او مبدّل بایمان میگردد و اگر نعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاء الله هست در نزد او است چه قبلا و چه بعدا مثلا در حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – آنچه رضاء الله بوده الی اوّل ظهور قائم – علیه السّلام – کلّا در رضای او بوده و رضای ظهور آن در آن روز همان رضای رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بوده چنانچه رضای "من یظهره الله" امروز همین بیان است الی حین ظهور او آنوقت مجدّد میشود رضای او بظهور او لم یزل و لا یزال این شأن مشیت بوده عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الّا آنکه از مؤمنین بآن ظهور از برای ایمان بظهور بعد عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفاء بعهد عیسی – علیه السّلام – نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و همچنین در فرقان اگر کلّ در نزد ظهور ظهور الله مستشرق بضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از آنها در نار نمانده و همچنین اگر کلّ مؤمنین ببیان مؤمن شوند "بمن یظهره الله" احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحهٔ فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده وهست اگر چه امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور باوامر عالیهٔ خود در الواح خود کلّ عباد خود را از رقد بیدار نماید ونگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید

کلّ تصدیق بنقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگر چه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع گردد و انّما الدّلیل آیاته، و الوجود علی نفسه نفسه، اذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه، سبحان الله عمّا یصفون.[40]

{ ۱۶ : ۳ } الباب السّادس و العشر من الواحد الثّالث لا یجوز العمل الّا بآثار النّقطة.

ملخّص این باب آنکه جایز نیست عمل الّا بآثار نقطهٔ بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمّهٔ هدی و صور علمیه مخصوص بابواب ولی کلّ از این بحر مشرق میگردد تا اینکه کلّ این آثار را در حقیقت اوّلیه بنحو اشرف مشاهده کنند و هیچ عزّی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعزّ از کلّشیئ هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کلّ فضل در ظلّ همین مستظلّ است و از حین غروب الی طلوع "من یظهره الله" آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظلّ الّا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعا و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز ننمایند در ظلّ او محشور و الّا لایق ذکر نمیگردد عند الله وعند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بجواهر مسائل و تخفّف در اقوال و دلائل و تلذّذ بآنچه نازل شده از نقطهٔ شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنّسبة بانوار کواکب هل یقدر أن یقترن احد بینهما سبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما و تعالی الله عن ذلک علوّا کبیرا ولی سعی نمایند در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله و اقترانات کلمات مشابهه و اقترانات آثار مشابهه در محلّ خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که شیرین تر میتواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کلّ راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی زاید نمیگردد و از او حرفی ناقص نمیگردد الّا آنکه نظم حفظ

و اقتران بعضی با بعضی بمناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الّا آنکه احلی و انظم از نظم اوّل میگردد "طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانّه یظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزّل ما یرید انّه قوی قدیر"، و بهترین نظمها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود و همچنین خلط انهار خمسه نگردد آیات در علوّ خود و مناجات در سموّ خود و تفاسیر در مقعد عزّ خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامر الی ان یفرج الله عنهم بظهور ما هم به باللّیل و النّهار الی الله ربّهم یتوجّهون واگر ظاهر شود و نشناساند کسی را نفس خود بیانی که او مرتّب فرماید مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کلّ را در حجاب بیند چنانچه نقطهٔ بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر بنهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سورهٔ بقره بنهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود بآنچه کلّ مفسّرین از اوّل نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشّمس بنور الکواکب فما له من عین یلیق ان یذکر عند الله افلا تنظرون.

{ ۱۷ : ۳ } الباب السّابع و العشر من الواحد الثّالث لا یجوز کتابة آثار النّقطة کلّها الّا بأحسن الخطّ، و ان یکن عند احد حرفا من دون خطّ الحسن فیهبط عمله، و لم یکن من المؤمنین.

ملخّص این باب آنکه کلّ آثار نقطه مسمّی ببیان است ولی این اسم بحقیقت اوّلیه مختصّ بآیات است و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقة ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه بحقیقة رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسیه اطلاق میشود ولی این اسم مختصّ آیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه بعبد البیان در نفوس گذارده شود زیرا که از مادّه بیان اسم الله مشتق میگردد و اوّل من قد سمّی نفسه به الله جلّ جلاله حیث قد نزّل فیه انّنی انا الله لا اله الّا انا الواحد البیان و کلّ سرّ بیان در اسم او ظاهر زیرا که عدد البیان باواحد صورت جامعه عدد لله میگردد تا آنکه مرآتی باشد از برای نقطهٔ بیان که آن مرآت لله بوده و از برای "من یظهره الله" که او است مرآت لله و آنچه که در بیان است که لله باشد از برای لله بوده وهست و در حین صورت جامعه او است و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد بعدد باب تمامیت عدد این کلمهٔ علّیه میگردد زیرا که ایشانند که لله بوده و هستند ولی کلّ راجع بباب اوّل میگردد چنانچه در نقطهٔ بیان ظاهر اذ ما فی المرایا لن یعدل شمس السّماء و ما من اله الّا الله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ کلّشیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین و ان الهکم لاله واحد لا اله الّا هو الرّحمن المتعالی المنیع و اذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الّا

باحسن خطّ و احسن از برای هر نفسی در حدّ او است نه در حدّ فوق اون و نه درحدّ دون آن و این از برای این است که روح متعلّق بآن حرف که در بیان است باعلی ما یمکن فی الامکان فی حدّه مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود شیئ الّا آنکه آن شیئ در حدّ خود بکمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه ممیزّند در طرزیت از سایر ملل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد بنفسه از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در حدّ خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کلّ ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کلّ در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیئ زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مؤمنی در حزن بل کلّ علی قدر ما استطاعوا لیکلّفون گویا الآن در این جبل مشاهده میشود که بیانهای مطرّز نزد اهل بیان هست و بتلاوت آن متلذّذ میگردند و بآنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد "من یظهره الله" وافد گردند که وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتتّقن الله ان یا اولی البیان کلّکم اجمعون.

{ ۱۸ : ۳ } الباب الثّامن و العشر من الواحد الثّالث من اراد ان یفسّر شیئا من آثار النّقطة او ینشیئ فی رضاء الله من کتاب لا یجوز ان یأتی نسخة الی احد الّا ان یستنسخ لنفسه علی احسن خطّ بخطّه او بخطّ دونه فإذا یحل عطائه و الّا لا یجوز.

ملخّص این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئ از حدّ نطفه آن شیئ الی ما ینتهی الیه فی حدّ الکمال برمنتهای علوّ حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ نفسی بقدر ذرهٔ کره وارد نیاید و ما لا یحبّ را متحمّل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشاء میکند اگر خود میتواند باحسن خطّ نسخه اصل را برداشته و الّا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود هبط عمل او میگردد الّا در مواقعی که بامری میسّر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهد که نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الّا در صورت امکان آن قسم محبوب تر بوده و هست عند الله نه مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطّی که در هر صفحه چندین نوع حکم مینماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ مینماید مثل کتاب مصائبی که الآن در این جبل است از منشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محلّ آن بهم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطّفن فی کل صنایعکم ان یا اولی البیان علی حقّ ما

انتم علیه مقتدرون قل ان اللّٰه الطف فوق کلّ ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان لطّافا ملطفا لطیفا.

{ ۱۹ : ۳ } الباب التّاسع و العشر من الواحد الثّالث أذن لمن اراد ان یصرف ممّا ملّکه الله فی آثار النّقطة کیف یشاء و متی یعرج یحبّة الله.

ملخّص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هرکس هر قدر بتواند در بها بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کلّ ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمرهٔ این باب آنکه در نزد ظهور "من یظهره الله" ملتفت گشته جائی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعّل مثل امروز واقع نگردد که قرآن های الف بهائی ما لا یحصی در اسلام باشد و مقرّ منزل او در جبلی باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقرّ او است عرش الله بوده وهست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استشعار مؤمنین ببیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین بقرآن نموده و الّا انّ النّور و الظّلمة عنده سواء کلتیهما یسبّحان بحمده بالعشی والابکار.

الواحد الرابع

{ ۱ : ۴ } الباب الاوّل من الواحد الرّابع فی انّ للنّقطة مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عمّا دون الله ذلک مقام عبودیته لذلک المقام الّذی به یعبد الله باللّیل و النّهار و یسبّح له بالغدوّ و الاصال.

ملخّص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند و او است که موصوف نمیگردد بهیچ وصفی و منعوت نمیگردد بهیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر و ثنائی ومقدّس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره و لن یوحّده سواه له الخلق و الامر لا اله الّا هو الواحد المتکبّر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حقّ و انّ ما دون الله خلق و کلّ له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است واین آیتی است که در او دیده نمیشود الّا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است که در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علوّ علوّ الله و سموّ سموّ الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم وطلعت صرفه بحته لم یزل ذکرمیشود ذکر آیت از برای عرفان است و الّا آیت ملحوظ نمیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیگردد الّا بما یذکر به ذات الازل و از برای او امکنه و حدودات نیست و قرب او عین بعد او است و بعد او عین قرب او است و اوّل او عین آخر او است و ظاهر او عین باطن او است و علوّ او عین دنوّ

او است و دنوّ او عین علوّ او است و کافور او عین سازج او است و سازج او عین کافور او است و کینونیت او عین انیت او است و انیت او عین کینونیت او است لم یزل الله کان الها و لا مألوه هنالک و کان ربّا و لا مربوب هنالک و کان محبوبا و لا حبیب هنالک و کان معبودا و لا عابد هنالک و کان مقصودا و لا قاصد هنالک سبحانه و تعالی عن کلّ ما یذکر به اسم و صفته او نعت و سمة لم یزل الله کان الها و لا اله غیره و لم یزل الله ربّا و لا ربّ سواه و لم یزل الله سلطانا و لا سلطان دونه و لم یزل الله مَلکا و لا مَلک غیره و لم یزل الله ملیکا و لا ملیک سواه و لم یزل الله علّاما و لا علّام سواه و لم یزل الله قدّارا و لا قدّار غیره و لم یزل الله کیانا و لا کیان دونه و لم یزل الله خلّاقا و لا خلّاق سواه و لم یزل الله و کلّ الاسماء فی یمینه و کلّ الصّفات فی قبضته یسبّح له ما فی السّموات و الأرض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب و این آیتی است که ما دون آن ذکر خلقیت میشود وهرکس دعای سبحان من هو حی لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این ایت در فؤاد خود متجلّی گشته زیرا که این دعا در اوّل هر ظهور فرد است و مظاهر او اعزّ از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنعی و مرتفع تر از هر مرتفعی بمثل آنکه میگوئی سبحان من هو مفتی لن یفتی در آخر هر ظهوری بعلوّی میرسد مظاهر او در افئده مسبّحین که فتوی برکلّ داده و احدی خطور فتوی بر ایشان نمیکند ولی در اوّل هر ظهور کسی خطور فتوای ایشان نمیکند بلکه مثلا سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور بعلوّی میرسد که از علوّ مناعت و رفعت و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هرکس را که خواهد و بر تصدیق او افتخار ها در حقّ خود میکند ولی در اوّل ظهور بشأنی اعزّ از کبریت احمر است که کسی

تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدقی بتصدیق او صدق میگردد وهمچنین درکلّ اسماء و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الّا او بلکه ظاهر بآن اسم و صفت خود را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن درکور قرآن که لایق تقمص اسم عالم لا یعلم فؤاد کیست و او خود را در نزد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – چقدر فانی میداند و می بیند وهمین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم بخطور نظر بر نفس آیت عبد غرق میگردد و چه بسا سلّاک این بحر غرق شده و میشوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده میشود که مظاهر حی موت ایشان را درک میکند وهمچنین درکلّ امثال و صفات ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الّا من هو حی لم یزل و لا یزال این است که بآن حیات اینها حیّند و همچنین سلطانا اذ لا سلطان دونه و عالما اذ لا عالم سواه و همچنین مقتدرا حیث لا مقتدر الّا ایاه و همچنین صادقا حیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است و نه اخری و نه از برای او عددی بوده و نه هست و درکینونیت هر شیئ آیتی عن الله بوده و هست که باو توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیت است در او که در او دیده نمیشود الّا الله و در نفس خود مشیت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الّا علی الله جلّ و عزّ و این آیتی است که در هر شیئ دیده نمیشود در او الّا الله زیرا که متوجّه درحین توجّه بالله خلق نمی بیند و درحین ذکر خلق بخدا می بیند خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خالق او بوده وهست و ما دون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا میکند بتعلیم نقطهٔ بیان است که کلمهٔ توحید از آن مطلع عزّ مشرق گردیده ولی دلالت نکرده درحین اشراق

الّا علی الله و نه در مقامی که تجلّی باو شده دلالت نمیکند الّا علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلّشیئ شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بعبودیت وکلّشیئ از شبح مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حقّ و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکند خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئ بآیت خلقیت عبادت میکند محبوب خود را ولی نرسیده و نمیرسد الّا بآیتی که عن الله در او است که مدلّ بر او است نه بر غیر آن که اگر مدلّ بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالافئدة نظر نکرده و نمیکند الّا الی الله وحده که در کلّ اسماء افئده دیده نمیشود الّا او که اگر غیر از این باشد عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئ خلق نشده الّا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده: ﴿و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون﴾[41] و همین قسم که در اسماء غیر الله دیده نمیشود در مرایای این اسماء هم که افئده موحّدین باشد غیر الله دیده نمیشود که اگر نفسی در حین اسمی نظر بغیر الله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الّا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلّی میگردد از او در نفس مثال است که قائم بمجلّی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از مجلّی دیده شود وهمچنین نظرکن در مرایای حروف حی که اگر در مرآت ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلّی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلّی مجلّی دیده میشود که گویا در این حی نیست الّا او مثل آنکه در مرآت نیست الّا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است

نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حی قبل از آنکه مثال ذو المثال در آنها ظاهر شود ذاکر بذکر حی باشند واگر هم بوده از تجلّی قبل بوده نه در نفس مرآت شیئ است که مکنون بوده و در این بحر است که کلّ مدقّین نظر غرق شده ومثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او بذوالمثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهده کن کلّ اسماء و صفات را و در آنها مبین الّا الله وحده و نظر باسّمیت و آیتیت و صفّتیت مکن که محجوب میگردی از مقصود و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سید الشّهداء – سلام الله علیه – ذکر شده: "الهی امرتنی بالرّجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتّی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السّر عن النّظر الیها و مرفوع الهمّة عن الاعتماد علیها انّک کنت علی کلّشیئ قدیرا"[42] و امروز هم از کلّ مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم بمرآتیت نظر بمرآت نکنند این است که مرتفع شده از کلّ این حکم الّا لمن لا یری فی الاسم الّا الله و لا یدخل بحر الخلق فی بحر الحقّ و لا بحر الحقّ فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحقّ الّا الله و ان یری جهة الحقّیة التی هی الآیتیة یدخل فی بحر الخلق و لم یبق فی ذروة الحقّ بل یذکر فیه اسم الحقّ اذ لا یری فیه الّا الله و در هیکل انسانی بل در هر شیئ این دو آیه را خداوند گذارده که بآیت اوّل بشناسد او را و توحید فرماید او را و نبیند مستقلّی الّا او و ما دون را خلق او بیند و بآیت نفس خود عبادت کند خدواند را و سجده کند از برای او و منقطع گردد بسوی او از حبّ غیر او که اگر کسی چنین متوجّه الی الله گردد همیشه بآنچه فضل در حقّ امکان ممکن واصل بلکه عبد نمیبیند

در خود الّا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمیشود الّا در نقطهٔ حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که عن الله تکلّم نماید بلکه بر کلّ اشیاء ما یقع علیه اسم شیئ حقّ است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتواند عبد که بمنتها رسد و بعد از غروب این شمس غیر از "من یظهره الله" مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کلّ آیات مدلّه علی الله از ظهور او در افئده کلّ ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فؤاد خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمة الله را مینماید که ما سوا خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را و منقطع است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کلّ افئده از شبح ظلال آیات او خلق میگردند که بآنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده وانّی اذرّ من کلّ ذرّ ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمهٔ انّی انا الله لا اله الّا انا لم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله هست مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیت الله هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از او ادّق تر در علم خدا نبوده ونیست در حین نظر بخداوند بآن آیت کلّ ما وصف الله به نفسه وصف میشود و در حین نظر باین آیت کلّ ما وصف به الخلق وصف میشود و لم یزل الله کان الها و ما دونه خلق له و لم یکن بین الله و بین خلقه ثالثا و انّما الثّالث خلق له لا اله الّا هو انّا کلّ له عابدون.

{ ۲ : ۴ } الباب الثّانی من الواحد الرّابع فی ان کلّ ما یرجع الی النّقطة یرجع الی الله، و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله، و ما یرجع الی الله یرجع الیها، و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها.

ملخّص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یری بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمهٔ مشیت است و آنچه بسوی او راجع میگردد کذلک این است که در هر کوری از برای این مشیت شئونات و ظهوراتی است که اولوالعلم آن ظهور درک نموده و مینماید مثلا امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور "من یظهره الله" که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیگردد اگر چه باعلی درجه توحید سیر کند چنانچه موحّدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ثمری از برای ایشان نبخشید علوّ علم ایشان الّا اشخاصی که داخل فرقان شده و همچنین آنچه در قرآن ترّفی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم مکنونی و استیلای حقّ محمودی ولی همینقدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان نبخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور "من یظهره الله" هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیگردد اگر چه کلمهٔ ﴿لا اله الّا الله﴾ باشد مگر بایمان باو ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای لله میگردد و راجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع "بمن یظهره الله" رجوع باو است و اینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده میشود که از جهت علوّ و سموّ او

نسبت بخود داده و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل مقترن بشیئ نمیگردد و اوّل خلق شیئ تعلّق مشیت است باو و آخر عود او رجوع او است باو و اگر بتسع تسع عشر عشر دقیقه قبل از آنکه امر فرماید "من یظهره الله" بارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین بردارد باینکه او را داخل جنّت خود نماید و از ابطال ثمرهٔ وجود آن نجات دهد از برای امر ذات حروف السبع لله کرده و جزای کلّشیئ باو داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا امر بارتفاع باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن شیئ باشد و الّا رضای او است جنّت فیما امر و یأمرو فیما فعل و یفعل این است سرّ کلّ وجود و غیب هر نار و نور که اگر کسی متمسّک باین عروه حقیقت گردد در هیچ شأنی در ظلّ نار مستقرّ نگردد و در ظلال جنّت مستظلّ باشد و الّا در هر ملّت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای لله واقع شد گفتند ما از برای خدا میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند و همین قسم در بیان آنچه بمؤمنین او واقع شد از حروف فرقان نمیگردند و قصد نداشتند الّا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحقّ "من یظهره الله" که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نمیآورد الّا آنکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال آنکه دروغ گفته و میگوید و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده و بعقل خود حکم نموده و قبول حقّ نموده و بر شئونات محتجبه محتجب نمانده که حجت الله حین ظهور بالغ است بر کلّشیئ زیرا که آنچه الآن می بینید که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از یکنفر مؤمن بان نبود تا هفت سال وحال آنکه حجّت همان است که بوده وهست و

این از عدم تعقّل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود بهمان حجّت اوّل میشود و عبادی که در اوّل آن محتجب مانده بواسطه عدم تعقّل بوده و الّا حجّة الله حین ظهور بالغ است بر هر ذرّهٔ چنانچه حین نزول بیان اگر کلّ مؤمنین بقرآن میخواستند ایمان آورند باو بل هر نفسی حجة الله در حقّ ایشان بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتجاج میفرماید بکلّ مثل آنکه باوّل مؤمن فرموده بهمان شیئ که او ایمان آورده همان شیئ در کلّ بوده چرا محتجب مانده و بهمین حجّت او را معذّب میفرماید تا وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرنّ ان یا اولی الابصار کلّکم اجمعون.

{ ۳ : ۴ } الباب الثّالث من الواحد الرّابع فی انّ البَدَاءَ لله حقّ.

ملخّص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت او است بر ما یشاء اگر نفسی عبادت کند او را بآنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همینقدر که اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است در قضای خود و همچنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصوّر است متحمّل عصیان او گردد اگر ناظر ببداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنّت فرماید که را میرسد که لم و بم در فعل او گفته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده بایمان و جنّت مؤمنین قبل بدا را بر اعناق کلّ میگذارد و حکم دون میکند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الّا نزد او چه قرآن و چه بیان و چه قضایای فرقانیه و چه بیانیّه این نیست الّا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کلّ که در قبضه قدرت و تصرّف خدای خود بوده وهستند و از برای ایشان شیئ نبوده الّا باذن او و این نیست الّا بدای مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده وهست و ظهور و بطون صفّت مشیت است و اوّل و آخر هندسه اراده و اگر در او ذکر شود اوّل اوّل او عین آخر او بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اوّل یک مرتبه در ذات غیب

استعمال میشود و یکدفعه در ذکر اوّل ذکر میگردد و یکدفعه در خلق اوّل ذکر میگردد و یکدفعه در اوّل نار ذکر میگردد و اولی که در صقع مشیت ذکر میگردد خلق اوّلی است که در صقع ازل ذکر میگردد و همچنین اوّلی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل شبح شمس است درمرآت بالنبسة باوّل مشیت و همچنین ذکر اوّل در نار این ذکر اولی است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هر شیئ در مقعد خود بر آنچه ذکر شود از حدّ خود تجاوز ننماید و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتی و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لا نهایه متموّج بوده و هست چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در فرقان باسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همینقدر که برتبه قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر ایمان برتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد بداء لم یزل و لا یزال در حقّ هر شیئ بوده وهست و منفک از هیچ شیئ در هیچ شأن نمیگردد الّا ان یشاء الله انّه علی کلّشیئ قدیر و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلا آنچه در حیات رسول الله – صلّی الله علیه و اله – حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی آخریه و نهی او منهی عنه است الی ظهوره الاخری فی آخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقرّ الّا در مواردی که یقین نموده اند برضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بوده و حال

آنکه چنین امری نشده بلکه از حدود کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای باطنیه او با مؤمنین باو بوده وهست ولی چون کسی نمیشناسد او را بآنها مستنیر نگشته و اون هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی بدای الهی عزّ و جلّ که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقر نگشته اگر چه بآنچه ما یمکن در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر ببداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر بمنتهی رتبه نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از مکمن مشیت است نه غیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در حقّ شیئ ذکر جنّت شده و الی یوم القیمة در حقّ او ثابت بوده وهست و اگر در حقّ شیئ ذکر دون جنّت فرموده الی یوم القیمه در نار او بعدل او فانی بوده و هست و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مقبل شود شجرهٔ جنّت میگردد واگر شجرهٔ جنّت محتجب گردد شجرهٔ نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهد این مطلب را نمود در هر ظهور بمنتهای جدّ و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله برای خود در کتاب او گذاشته الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد وهیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حقّ گردد و الّا جزای او با خداوند بوده وهست و الله یجزی المحسنین.

{ ۴ : ۴ } الباب الرّابع من الواحد الرّابع فی ان کلّ ذکر عبد رقّ له.

ملخّص این باب آنکه ارواح کلّ اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی و جنّت کلّ اشیاء در جنّت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلا مثلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کلّ شیئ و این هیکل راجع میگردد باسم و صفت اگر فؤاد او مدلّ علی الله است در ظلّ له الاسماء الحسنی عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علوّ معنی حدیث: "لیس الّا الله و اسمائه و صفاته"[43] واین هیکل حکم اسمیت وصفتیت بر او نمیگردد الّا آنکه در نزد هر ظهوری در ظلّ آن ظهور داخل گردد و الّا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت وصفتیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که هر صفت حسنایی در احرف الفیّه هست ولی صفات ناریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد بالله وآیاته اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عزّت نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد عزّ باشد عند الله و عند اولوالعلم در منتهای ذّل بوده و در نزد ظهور "من یظهره الله" هر مرد مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر فؤاد او شمس مسمّی طالع و اسمیت در کینونیت او متذّوت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عبد رقّ او بوده وهستند چنانچه اولوالهیاکل در قرآن عبد رقّ رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بوده و هستند بعد از برای عبد رقّی که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد حال نظر کن و محزون شو و ببین چقدر طوق عبودیت رقّیه بر گردن انداخته و باین

افتخار مینمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا میدارند که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته و کلّ بایمان باو مؤمن و بر نفس او باسم مؤمن او راضی نشده که اگر میشده این نوع واقع نمیگشته این است که کلّ در بحر حجاب غرق و شموس در مرایا بضیاء او متحرک و از او محتجب و ماهیان در یا بآب زنده و سؤال از او نموده امروز کلّ مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمّد – صلّی الله علیه – و از برای ظهور او تضرّع و ابتهال و برؤیت او در رؤیاهای خود افتخار و او را بدست خود بسجن فرستاده و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث: "فیه سنّة من یوسف یباع و یشتری"[44] ای اهل بیان پناه بمحبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حقّ او روا دانید آنچه که در حقّ خود که عبید رقّ او هستید روا ندانید نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – را در قبل و احتجاب منتظرین باو بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال و بروایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حقّ شما ها نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمیشد از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور "من یظهره الله" این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولوالسلطنة گرفته تا اولوالزرع بیرون رود انشاء الله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در مرایا شمس را نمیشناسند الّا بشبح او در خود این است که او را می بینند یکی مثل خود و حال آنکه کلّ باو قائم است و از اثر جود او است خلق سموات و ارض وما بینهما چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته و ان من جوده الدّنیا و ضرّتها و ان من علومه علم اللّوح و القلم و من من تبعیض است بلکه هر شیئ که اطلاق شیئیت بر او شود رشحهٔ است از طمطام جود او و

قطرهٔ است از قمقام منّ او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در لیل و نهار در اماکن عزّ خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز میکنید و او در جبل باشد و حزنی بر او وارد آید و بفضل وجود او شماها کلّ از حزن مبرّی شده باشید فلتنظرنّ ان یا اولی الابصار ثمّ تنظرون.

{ ۵ : ۴ } الباب الخامس من الواحد الرّابع فی انّ کلّ اولی الدّوائر آیات له.

ملخّص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علوّ ما ینسب الیه ذکر اماء نگشته و او است احقّ بملک خود از کلّشیئ اذا اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول له لم او بم سواء کان اعلی الخلق او ادناه و علی ای شأن کان یحکم ما یشاء لا یسئل عمّا یحکم و کلّ عمّا قد حکم یسئلون ثمرهٔ این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بممالیک خود حلال نمیگردد بر ایشان اقتران وهمین قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیهٔ از آیات ملک خود را حرام میگردد بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان باو نیاورده و اشدّ فرموده از هر عصیانی تا آنکه کسی در یوم ظهور او مبادرت بانکار ننماید و اگر مؤمن نمیگردد صامت گردد چه بسا که میشنود ذکر او را و فی الحین تصدیق نمیکند و نزدیک میگردد بایه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او از حین خطور بدون ایمان و بر او حلال نمیگردد الّا بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و خطور دون حقّ در حقّ حقّ نکرده که آیات او حجّت است بر کلّ و اگر تأمّل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرقی در معجزه ما بین کلّ قرآن و سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان بآخر که فؤاد او مدلّ علی الله بوده با ایمان باوّل نمیگردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطهٔ بیان لعلّ آن روز خود را محتجب نسازید از محبوب خود واگر تفکر در ظهور نقطهٔ قرآن میکردید امروز تعقّل امر الله را مینمودید این حکم نشده الّا آنکه منتهای جدّ و جهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کلّ دین و از محقّق دین محتجب گردید چنانچه در کور قرآن

کلّ را بمنتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و احتیاط خود فتوی بر محقّق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جائی که مجتهدین قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم قتل باشدّ از هر شیئ که هیچ شیئ بمثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون میرود و معذّب میگردد مادامی که خداوند خواهد و بر او حرام میشود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتّی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئونات علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم شما ها را ای خلق منکوس چه حدّ است که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمیشناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصوّر کنید آنچه بر اهل بیت از قبل وارد شد باسم اسلام کردند و حال آنکه بر مذّوت اسلام کردند که اسلامی نیست الّا بایمان باو و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین ببیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفسا فکأنّما قتل النّاس جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد ونفس الله خوانده شده باشد با وجود آنکه اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشدّ از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدّس خود

که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین ببیان را چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اوّل و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین ببیان آنچه بر اوّل و آخر و ما بینهما واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذّیت نکند از برای آنچه که بر حروف اوّلی واقع شده حقّ است بر خداوند برکت دهد بر آنچه باو عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حقّ او نوشته واگر رسد ایام او بظهور "من یظهره الله" فرض است از برای او که نصرت فرماید محقّق دین را و از او سؤال فرماید تخفیف در اعمال در آنچه بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است معطی کلّشیئ حقّ او را و اگر عطا فرمود باو کسی را نمیرسد بحکم خداوند از اون بگیرد و او است احقّ از او مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محتجب نگردد از محبوب کلّ بهیچ شیئ که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر بجهاد فرماید بعلوّ افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم اون در دیوان مقرّبین ثبت گردد و الّا خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود نه این است که در ایام محموده تعزیه داری کند از برای حقّ چنانچه سنّت کلّ مؤمنین بقرآن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه داری رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتهم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که تعزیه داری مینمود و از برای اوصیای دین او تضرّع و گریه مینمود از اولوالحکم جالس و ظالم گشته بر او واولوالعلم مفتی بر او و سایر در حجاب محتجبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعّل بعد مرتکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تأکید در بیان شده که احدی احدی را محزون نکند لعّل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از

اشباح در مرایا اگر مقبل باو باشند و الّا لا شیئ های محض که از اوّل عمر تا آخر بمنتهای احتیاط و اجتهاد عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الله میت صرفند چه ثمر میبخشد اعمال ایشان را بلکه بقدر ذکر لا شیئ که لا شیئ است عند الله لایق نیستند و حکم نمیتواند کسی کند الّا "من یظهره الله" و اون شجرهٔ طیبه است که بآیات بینات ظاهر میگردد از برای رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بحقّ در ما بین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی که داخل نشده اگر تا آن روز مانده باشد و الّا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب بیاشامند و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر اولوالسلطنة در دین بیان جایز نیست و از برای ایشان بر منسوبین بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در هیچ مورد الّا عند ظهور "من یظهره الله" و دون حکم مؤمنین باو و ببیان که اذن داده شده از برای فتح بلاد که کلّ را در ظلّ ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین بسوی بیان بقدر ذرّه حزن وارد نیاورده حتّی در فتح اراضی هم بر اهل آن این حکم را نه پسندیده بلکه تا میسّر بوده بشئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده باخذ آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نه بر ایشان الّا عند ظهور "من یظهره الله" که امر الله امر مشرقه از ساحت قدس او است آنچه باو امر الله مرتفع گردد بر کلّ هست که از قوّهٔ امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کلّ علی قدر ما یدبّر و یقدّر فانّ العبد لم یقدّر ان یدبّر و لا یقدّر الّا باذن الله انّه خیر مدّبر و مقدّر و خیر مرتفع و ممتنع لا یغرب من علمه من شیئ لا

فی السّموات و لا فی الأرض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شیئ لا فی ملکوت الامر و لا الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بأمره إنّه علی کلّ شیئ قدیر

{ ۶ : ۴ } الباب السّادس من الواحد الرّابع فی انّه لا یسئل عمّا یفعل و ما دونه یسئل عن کلّشیئ .

ملخّص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست وغیر از برای اون هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیت اوّلیه را خلق فرموده بمثل آنکه کلّ شیئ را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده وکلّ را باو و او را نسبت بخود داده بعلوّ او و سموّ او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کلّ امکنه در نزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علوّ و سموّ نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر لا یسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و بمثل ذلک لا یجیر و لا یشیر و سایر امثال مثل این و او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نمیخواهد الّا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر نمیگردد الّا بما شاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الّا بما یرید المشیه غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا که باون خلق میشود کلّ و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل از اوّلی که اوّل از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت بوده و هست که در هر کوری بظهوری مشرق میگردد و مظهر لا یسئل عمّا یفعل و یفعل ما یشاء میگردد و حروف حی در او دیده

نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف متکثّره ازین دیده نمیشود الّامشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلّق گرفته در آن حین در جنّت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علوّ مرایا این است که در او دیده نشود الّا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد ما یتقلّب الشّمس تقلّب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجّهی غیر توجّه باو نبوده و نیست و در ظهور فرقان محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بود مشیت اوّلیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لا یزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند و همچنین حروف متکثّره از این واحد تا امروز هرکس تقرّبی جسته باین بوده که مشیت او مشیت محمّد – صلّی الله علیه و اله – بوده و الّا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد بغیر حبّ آن عاملین بزعم مشیت اوکردند و اگر این نبود حول و قوّة بقدر ذبابه از برای ایشان نبود و همچنین درکور قبل از محمّد – صلّی الله علیه و اله – بمثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور باسم بابیت مشرق الی ظهور "من یظهره الله" که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف رضای اوگردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیئ قوّة از برای شیئی نیست در این ظهور و این است معنی "لا حول و لا قوّة الّا بالله العلی العظیم"[45] و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حقّ مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بغایت تشابه در مشیت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر حبّ او و ما یحبّ او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را

بعین حقیقت ملاحظه کنی نظرکن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابدّ باید در یک موقفی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود بامّت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اون ظهور مشیت بوده بالله میگردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کلّ حول و قوّة را الّا بخود این در صورتی است که فرار از دون حقّ کند و در تشریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوّتی نیست زیرا که جوهر کلّ را گرفته داخل بیان آورده اند در غیری حول و قوّة نمانده که استثنا شود زیرا که حول و قوّة بالله در امّت عیسی نمانده بحقّ که اگر مانده بود باید حکم بحقّی در حقّ ایشان شود و حال آنکه نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد ظهور "من یظهره الله" که آن روز کلّ حول و قوّة بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نمیماند حول و قوّة بحقّ الّا آنکه در ظلّ او ساکن گردند و همچنین الی ما لا نهایه تصوّر کن که اگر حول و قوّة در باطل مانده بهمان نسبت حقّی است که بوده و امروز آنها بگمان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و الّا آنکه نیست حول و قوّة الّا بالله در هر ظهور بآنچه من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که کلّ حول و قوّة در نزد "من یظهره الله" است بالله عزّ و جلّ و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در امکنه و حدود مکن که مشیت آیة الله بوده و لم یزل مدلّ علی الله بوده اگر

آدم اوّل از مدد این نبود امروز در ظلّ ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است بآن وهمچنین اگر مدد این ظهور از "من یظهره الله" نبود در حین ظهور چگونه راجع باو می شدند و منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لا نهایه الی ما لا نهایه لها بها منها فیها الیها که مدد کلّ این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اوّل که لا اوّل له است در امکان این است سرّ حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوّة الّا بالله را مشاهده مینماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات و الارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در حین ظهور می شناسد و در حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کلّ منقطع میگردد و مظهر لا یسئل عمّا یفعل و کلّ بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد میگردد و از آن محتجب نمیگردد و قدر فصل بین کاف و نون از آن جدا نمیگردد زیرا که می بینند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته ونظر بر جوهر امر می نمایند نه شئون متکثّره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنّت وصل است که فوق آن متصوّر نیست در امکان وظهوراتی که قبل شده کلّا را بعین شهود در این ظهور می بینند چنانچه اگر کسی ناظر برسول الله – صلّی الله علیه و اله – بود باین نظر کلّ نبیین را در طلعت او مشاهده مینمود و کلّ ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی لایق که "من یظهره الله" را درک کند و بگوید باو در حینی که متوجّه است الی الله اللّهمّ انت الاوّل و لیس قبلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی ببیان شد و آنچه در بیان بوده منتهی میگردد "بمن یظهره الله" دیگر قبل او کجا حقی که ذکر

شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد و انت الاخر و لیس دونک شیئ زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است نه غیر او و انت الظّاهر و لیس فوقک شیئ زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر باو نه در غیر مؤمنین باو که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون ایمان او میگردد چگونه و فوقّیت او و انت الباطن و لیس دونک شیئ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئ باشد و حال آنکه هر ذات شیئ در نزد ظهور او لا شیئ است الّا باو چنانچه هر ذات شیئ در نزد هر ظهوری باطل میگردد الّا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است و انّک علی کلّشیئ قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر میبود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئ نگردد لا شیئ میشود این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشدّ الم از هر ذا المی زیرا که کلّ الم در ظلّ این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری او است این نوع متألّم میگردد و چیزی که ممسک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او میگردد و این حبّهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شبح حبّی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال آنکه این حبّ بالنّسبة بحبّ روح ذکر نمیشود و همچنین حبّ روح بالنسبة بحبّ فؤاد ذکر نمیشود قسم بذات مقدّس الهی که کلّ در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقّی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و

همچنین اگر در عالم حبّ نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حبّ مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کلّ حبّ اگر بعد از ایمان باو باشد حبّ رضوانی میگردد و الّا حبّ شیئ در نار ببین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرّد است این مجرّد و چقدر سازج است این سازج و چقدر کافور است این کافور که کلّ لذّات در ظلّ ملک او خلق میگردد و به نسبت باو منوجد زیرا که کلّ لذّت دررضای او است چنانچه عبد جام بلا را مینوشد در حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را می نوشد در جنّت چگونه است اگر متلذّذ بحبّ او گردد که کلّ حبّ در نزد او لا شیئ است این است که مسّیر در این جنّت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران سوزان الی طلوع آن و حزن او در فراق او الذّ است ازهر لذّت متلّذذی نزد او و نزد اولوالعلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کلّ در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه بجسد فانی رسد و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدّر فرموده این است که متلذّذین بلذّت جوهریه کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الّا متلذّذین باشیائی که لذّت آن در عمر او است اگر باشد از برای او و الّا از برای همه این نوع هم مقدّر نشده که هر نفسی همیشه در ما یستلذّ خود باشد اثمار کلّ بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظلّ این درک کلّ خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کلّ خیر ممنوع خواهید گشت و اقلّا در عالم جسد ذاتی سیر نموده که

اقلّا یک صباح توانید با او بود بطور لایق و الّا در جسد عرضی کلّ با او شب و روز بوده وهستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محلّ است فردوس اعلی و جنّت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علوّ عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کلّ اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر آن باون زنده وغیر او شیئ ندیده بل هستی خود را باو دیده ولی از او محتجب در نزد هر حکم نظر بثمرهٔ آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمرهٔ علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانّه اذا ذکر یذکره کلّشیئ و الله خیر الذّاکرین و او است مظهر مشیت در این ظهور نقطهٔ بیان و در نزد ظهور "من یظهره الله" نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که بنحو اشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احد فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسلکن فی اهوائکم فانّکم لا تجّدن من شیئ فانّ امر الله یظهر من خزائنه و انّه ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون.

{ ۷ : ۴ } الباب السّابع من الواحد الرّابع فی انّ البدء من الله به و العود به الی الله.

ملخّص این باب آنکه مادون الله خلق او است و بدء کلّ شیئ من الله هست بامر او و عود کلّشیئ الی الله هست بامر او نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شد برسول خدا – صلّی الله علیه و اله – و عود او بسوی خدا است بامر نقطهٔ بیان و همچنین در "من یظهره الله" کلّ احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطهٔ بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا بدئی متصوّر الی الله و هر جا عودی متصوّر الی الله ولی ظهور این بدء وعود بمظهر ظهور آن زمان است که کلّ آنچه صلوة در اسلام واقع شده کلّ طائف در حول اقیموالصلوة است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر بامر او تغییر دهند نیست الّا من الله اگر چه نزد اولوالالباب بدء نفس عود است وعود نفس بدء ولی نه این است که این کلمهٔ را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمهٔ در کتب آخرین لا یحصی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمرهٔ این است که امروز اگر کسی در نقطهٔ بیان و اوامر او نظر کند نه بیند الّا نفس بدء را که نقطه فرقان و اوامر او باشد و همچنین در "من یظهره الله" نه بیند الّا نقطهٔ بیان را آن وقت ثمرهٔ این علم در او ظاهر شده و الّا چه ثمر که اطلاق عبائر نموده و از ثمرهٔ آن محتجب ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعقّل نمایند و الله یبدء کلّ شیئ ثمّ یعیده و انّ الی الله کلّ یرجعون ای الی امر "من یظهره الله" طوبی لمن یدرکه فانّه لهو العزیز المحبوب.

{ ۸ : ۴ } الباب الثامن من الواحد الرّابع فی انّ بآیاته یخلق کینونیة کلّشیئ و یرزق و یمیت و یحیی.

ملخّص این باب آنکه کلّ شیئ راجع میگردد بحکم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلق که فؤاد او باشد وآیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کلّ در نوزده نفس ابواب جنّت ذکر شده زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بالله بآنها میگردد زیرا که آنها در بالله قبل بوده اند اگر چه در بعد خارج شده اند این است که حکم بر ثانی میگردد که مقترن بذات حروف سبع نشده و الّا اول که مقترن بذکر رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بوده بوده اند مثلا اگر یکی ازاهل بیان ورق گلی دهد بمؤمنی این نیست الّا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکثّر او است و نکرده این را الّا از جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الّا فعل الله این است که اگر در مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او مظهر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الّا آن واحد اوّل که در او دیده نمیشود الّا الله این است که غیر الله خالق شیئ نبوده و غیر الله رازق شیئ و غیر الله ممیت شیئ و غیر الله محیی شیئ و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بدیگری این شئون را ظاهر کند بالله صدق میگردد ولی لله نمیگردد و الی الله راجع نمیگردد و من الله اطلاق نمیشود زیرا که در آن حین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیگردد الّا

بدیدن دون نقطه بیان چنانچه لقاء الله محقّق نمیگردد الّا بنظر بر آن و کلّ آنچه در بیان متکوّن میگردد باین شئون اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیهٔ حجّ نازل نشده بود شئونی که مترتّب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حجّ میگردد چگونه محقّق میشد همچنین کلّ اوامر را مشاهده کن و مبین الّا الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب ممان که اگر قدر لمحهٔ محجوب بمانی در مظهر فعل الله مذکور نمیگردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگر چه بالله رازق است ولی چون نشناخته است او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمیشود که لایق گردد که فعل او در ظلّ فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن ببیان دهد نزد عارف بالله احلی است از آنچه کلّ آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان حاضر نماید بمنتهی شأن حبّ زیرا که این کاس ماء در ظلّ مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن شأن اگر چه بالله بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود نمیدهد زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشتند و هنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظلّ فعل مظاهر حقّ سبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما و اگر کسی درک یک شأن از شئون "من یظهره الله" را نماید بهتر است از این که درک کند کلّ شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر و در قبل اگر چه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الّا و آنکه نفس اون شأنی شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حی آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حروف

حی متمسّک و در مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلّی میگردد این است که حکم بر او میگردد فلتنتظرّن ان یا اولی الابصار فانّا کنّا منتظرین.

{ ۹ : ۴ } الباب التّاسع من الواحد الرّابع کلّ من یخرج من البیان من ذا ملک فلیکتبنّ ذکر اسمه و ما قد قدّر الله له من عنده الی یوم یظهرنّ الله نقطة البیان لیجزی کلّ نفس بما کسبت و انّه لسریع الحساب و انّه لغنی متعال.

ملخّص این باب آنکه از نزول نقطهٔ بیان الی ظهور "من یظهره الله" هر صاحب ملکی که بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبّت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد در ارتفاع کلمهٔ او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و مجرّد تبیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را باحسن جزا کدام جزا از این بالا تر است که کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شیئ را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اوّل تکثّر واحد اوّل بر ظهور قدرت چنانچه از زمان رسول الله – صلّی الله علیه و اله – تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا میشود ولی کسی که بر دین او حرفا بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و هیمنه ازلیه خواهد بود و از فتح کلّ بلاد مستغنی خواهد گشت ازآنکه قدر خردلی از نفس مؤمنی بگیرد و الله یغنی من یشاء بفضله انّه فضّال کریم.

{ ۱۰ : ۴ } الباب العاشر من الواحد الرّابع لا یجوز التّدریس فی کتب غیر البیان الّا اذا انشئ فیه ممّا یتعلّق بعلم الکلام و انّ ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین.

ملخّص این باب آنکه نقطهٔ بیان را خداوند عالم بظهورات ما لا نهایه در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علوّ دلالت بر خداوند که انّنی انا الله لا اله الّا انا باشد تا انّی اذّر من کلّ ذرّ از لسان او جاری شده و درهر شیئ بطرق ما لا نهایه بیان از او ظاهر گشته چه بنهج آیات و چه بنهج مناجات و چه بنهج تفاسیر و چه بنهج علوم حکمیه و چه بنهج اجوبه فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد واذن داده نشده تعلّم بغیر آثار اون و اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است تعلّم باو اگر معنون شود بکلمات نقطه و الّا چگونه مدلّ خواهد بود بر شجرهٔ حقیقت و در آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکری نباشد و نهی شده از انشاء ما لا یسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصلّ فی الصّرف و النّحو فان قدر ما یکتفی للمتأدّبین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلک لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگر چه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند واگر کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر ما یحتاج خود اخذ میکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای متأدّبین و متعلّمین الی یومی که شجرهٔ حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است

و اون کتابی است که منزّه و مقدّس بوده از شئون علمیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این ظهور نقطه هرکس واقع شده دیده که او مبرّی بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما یتفرّع بر اینها است زیرا که کلّ اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولوالافکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر ایتان یا تکلّم و عرفان این است موهبت الهی در حقّ من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انّه هو القادر العلّام و باین شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کلّ اثمار او در این آیه هست ﴿الله الّذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهّن یتنزّل الامر بینهّن لتعلموا انّ الله علی کلّشیئ قدیر و انّ الله قد احاط بکلّ شیئ علما﴾[46] ولی در وقت ثمرهٔ کلّ خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند کل و اگر در "من یظهره الله" که مظهر قدرت و علم الله هست بآیاتی که خداوند بر او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمرهٔ بیان رسیده و الّا چه بسا اشخاص که قرآن خوانده و از ثمرهٔ اون که اقرار بقدرت وعلم است از برای مظهر این آیه که قائم آل محمّد – صلّی الله علیه – است محتجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه در این دیده نمیشود الّا قدرت الله و علم او در اون دیده نمیشود الّا قدرت الله و علم او کلّ از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده بآنکه نظر در مظهر

علم و قدرت او ننموده وعلم او نیست الّا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست بر شیئ الّا در نفس خود بالوهیت خود و در خلق خود بربوبیت خود اینست جوهر کلّ جوهر که کلّ از او محتجب باین شئون علمیه مؤتفکه که اگر مقترن بایمان او نگردد لا شیئ میگردد مفتخر و بایمان باو که اگر علم شیئ نباشد کلّ جوهر علم در حقّ مؤمن ثابت میگردد محتجب این است که کلّ گویا امواتند ونظر بثمرهٔ علم و حکمت نمیکنند و اشرّ مردم در نزد ظهور "من یظهره الله" آنهائی هستند که خود را بعلم معزّز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقّل نمیکنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلّم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده و الله یحقّق الحقّ و هو خیر الحاکمین.

{ ۱۱ : ۴ } الباب الحادی و العشر من الواحد الرّابع من یتجاوز عن حدّ البیان فلا یحکم علیه حکم الإیمان سواء کان عالما او سلطانا او مملوکا او عبدا .

ملخّص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکلّ خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدّر فرموده که هیچ نفسی در جنّت بیان بقدر شیئ محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شیئ حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیئ آن شیئ را بعلوّ کمال برسانند که از جنّت خود ممنوع نگردد مثلا لوحی که در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده باشد جنت او این است که آن را بانواع تذهیب و طرز و شئونی که در مرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود در حقّ او جاری سازند آن وقت مالک او او را باعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حقّ آن مرقع ظاهر نسازد او را از جنّت خود ممنوع داشته و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسی که ازحدود بیان تجاوز کند سوآء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم بحکم ایمان نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر "من یظهره الله" حکم نکرده که اون قبل از آنکه بشناساند بنفسی نفس خود را که اعلی جنّت او است بحدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلّی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطهٔ بیان حین تجلّی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم بکلّ رسید مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منفطر

نگردد از عظمت که می بیند که کلّ اهل بیان باسم او قائم میگردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطهٔ قرآن تصوّر کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لا نهایه و پناه برید بخدا که اوّل مخطر در حقّ او بدون خطور بحقّ نگردید و شرف اوّل ایمان را درک کنید اگر چه بینید وحدت را ولی حجّت الله بالغه است در همان حین وحدت اگر تصوّر کنید چنانچه امروز اعظم حجّت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که قرآن است میبینید ما لا یحصی که باو مؤمن هستند و همین حجّت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار باون نیر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقّق بوده چنانچه آیهٔ: ﴿و من لم یحکم بما انزل الله فاؤلئک هم الکافرون﴾[47] با دو دنوّ دیگر که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و با وجود این می بینید که چقدر تعدّی کرده اند از حدود الله و مراقب خود بوده که این آیه را در حقّ حکم "من یظهره الله" جریان نداده که ما نزّل الله آن زمان حکم او است چنانچه ما نزّل الله در زمان رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – قرآن بود نه ما نزّل الله فی الانجیل وهمچنین ما نزّل الله فی القرآن امروز ما نزّل الله فی البیان است نه ما نزّل الله فی الفرقان و از این است که کلّ بزعم خود لله میکنند و حال آنکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات ازل مقدّس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اوّلیه است درحقیقت اوّلیه چنانچه نصّ قرآن بوده: ﴿انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون الله﴾[48] و همچنین درکلّ شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه این مطلب را اهل بیت از قبل تنزّل داده و در حقّ خود هم جاری فرموده بحقیقت ثانویه چنانچه زیارت جامعه

کبیره مملّو است از این نحو بیان: "من عرفکم فقد عرف الله، و من جهلکم فقد جهل الله، و من احبّکم فقد احبّ الله، و من ابغضکم فقد ابغض الله"[49] و خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را میخوانند و ائمّه رجوع بدنیا کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لا عن شعور شب و روز این زیارت را میخوانند نه این است که حجّت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – وعده عیسی – علیه السّلام – در حقّ نصاری ظاهر شد که: ﴿یاتی من بعدی اسمه احمد﴾[50] ولی تا امروز هنوز باقی مانده و بان وعد منتظر میباشند و کرور کرور می بینی که در ملت فرنگ هستند بهمین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقّل در حجّت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – نکرده که قرآن باشد و الّا کلّ حین ظهور وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده همینقدر که محتجب مانده در نار مخلّد گشته و بزعم خود در دین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده که در وقت ظهور "من یظهره الله" این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثه در حقّ شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین که می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام – علیه السّلام – است که فرموده در حدیث مطوّل که محلّ ثمرهٔ این است که: "الرّاد علیه الرّاد علینا و الرّاد علینا الرّاد علی رسول الله و الرّاد علیه الرّاد علی الله"[51] بلکه از این هم تنزّل داده اند مطلب را و در حقّ مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است: "من سرّ مؤمنا فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله"[52] و حال ببین که مردم بچهار درجه تنزّل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حقّ او آیه: ﴿لا تقدّموا بین یدی الله﴾[53] نازل گشته

چگونه متحمّلند اگر چه بعضی در این آیه تقدّم بین یدی الرّسول – صلّی الله علیه و اله – را گرفته اند ولی خلاف مراد الله هست زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهت اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الّا الله این شئون متکثّره در این باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد و الله خیر الحاکمین.

{ ۱۲ : ۴ } الباب الثّانی و العشر من الواحد الرّابع فی ارتفاع کلّ بقاع کانت فوق الارض.

ملخّص این باب آنکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی آنها را نمیدانند چگونه و محلّ قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کلّ قبوری که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوّت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوریکه نسبت بانبیای قبل میدهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود وهمچنین محلّ بیت چنانچه می بینی که امّت موسی – علیه السّلام – به بیت المقدّس میروند و امّت عیسی – علیه السّلام – بمقامی که از برای ایشان عیسی مقّدر فرموده وامّت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه در نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امرالله هست در هرجا که ظاهر شود ظاهر میگردد امروز ببین حدّ مردم را که بقبور یکی از اولاد ائمّه که منسوب باو است چگونه میروند و از مظهری که اثبات نبوّت و ولایت و دین کلّ بآیات نازله بر او میگردد محتجب شده و الّا در جبل ماکو ساکن نگشته و این را تعجّب مکن و تصوّر کن ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – را در قبل که امّت عیسی – علیه السّلام – چگونه باعمال دین خود عمل میکردند و رهبانها در معبد های خود عبادت میکردند و آن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکه برید اشخاصی که حــقّ او را نمی شناختند محتجب و حال آنکه از حین بعثت آن حضرت حقّ ازهر صاحب حقّی که از امّت عیسی – علیه السّلام – بود منقطع گشت الّا آنکه در ظلّ او واقع شود وبعد از ظهور نقطهٔ بیان هر سنه می بینی که چقدر

خلق بمکه میروند و طواف میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله هست زیرا که مثل امر الله مثل شمس است اگر ما لا نهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کلّ باو قائم هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حقّ مظهر بشأنی که ظاهر است که کلّ ظهورات قبل از برای رسول الله – صلّی الله علیه و اله – خلق شده و کلّ ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل محمّد – صلّی الله علیه – خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمّد – صلّی الله علیه – از برای من یظهر الله خلق شده و همچنین کلّ ظهورات و این ظهور و ظهور "من یظهره الله" از برای ظهور بعد "من یظهره الله" خلق شده و کلّ این ظهورات از برای بعد بعد "من یظهره الله" خلق شده و همچنین الی ما لا نهایه شمس حقیقت طالع و غارب میگردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده ونیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر بشئون قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام بر پا شده بواسطه بعثت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – شده و آنچه که از دین عیسی – علیه السّلام – مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده وهمچنین اگر در ظهور "من یظهره الله" نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بظهور ذات حروف سبع بوده و آن روز اگر نظر بمبدأ امر نمایند محتجب از او نمیمانند بظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس ما لا نهایه خوابیده و بآن مفتخر و عاملند چنانچه امروز دیده میشود که کلّ این ظهورات بیانیه نزد او در ظلّ یک کلمهٔ او است که بفرماید قد ارفعناه ولی آن را رفع نمیفرماید تا اعظم از آن نازل

فرماید وهمین قسم ببین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر بارتفاع نمیفرماید و الله علی کلّشیئ قدیر.

{ ۱۳ : ۴ } الباب الثّالث و العشر من الواحد الرّابع فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک شیئا من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الّا فی تلک البقاع.

مخفی نباشد که هیچ نهار و لیلی نیست مگر آنکه مظاهر حقّه و دون حقّه که در کلّ عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کلّ ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیه متنعّم وهمین قسم هیاکل دون مؤمنه در هیاکل ناریه معذب ولی در هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کلّ مأمور باتّباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بیند الّا مقاعد محمّد و آل محمّد – صلّی الله علیهم – و ابواب هدی را که در این ظهور بحروف واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که بنوزده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیین و صدّیقین و شهداء و مؤمنین که افئده ایشان محال اسماء و امثال بوده و هست در ظلّ این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کلّ را احصا نماید نتواند و کلّ در همین واحد اوّل است که تکثّر آن محسوب میگردد عند الله وعند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول ملائکه سموات وارض و ما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردّی از برای مشیه الله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده بر کلّ ممکنات و ظاهر بوده بر کلّ موجودات طوبی از برای نفسی که مجرا از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار و در حقّ او ثبت فرماید و باو عطا فرماید آنچه که او

راضی شود و الله علی کلّشیئ قدیر و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرّف کند الّا آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت است بنهج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حقّ کلّ شیئ و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلّف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست و الله بکلّشیئ علیم.

{ ۱۴ : ۴ } الباب الرّابع و العشر من الواحد الرّابع فی ان من یستجیر بتلک البقاع یأمن و یعفی عنه بما قد عفی الله عنه.

ملخّص این باب آنکه هرکس پناه برد ببقاع حروف واحد حقّ است بر مردم که او را پناه دهند زیرا که این اراضی درکلّ ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است لعلّ در یوم ظهور "من یظهره الله" که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه برده که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی نه جسدی زیرا که کلّ عمل میکنند از برای تقرّب بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظلّ کلّشیئ هالک میروند و اگر بصیری باشد بر روی ارض کلّ ما علی الارض را میدهد که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا این ثمرهٔ خلق انسانی است که یکدفعه بکلّی باطل نگردد و نه این است که پناه بایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه درکور قرآن کلّ بقبور این حروف میرفتند و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند بآن حجّتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطهٔ بیان را نموده بشئون دنیویه کلّ محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کلّ باقوال قبل ایشان عمل میکنند و فتوی بر نفس خود ایشان میدهند اگر بمحض این هم بود باز بر نفس ایشان امری واقع نمیآمد و حال آنکه کرور کرور اموال خود را باسم تعزیه داری سید الشّهداء – سلام الله علیه – خرج میکنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردند این است حدّ این خلق افک که حیف لفظ افک که در حقّ ایشان گفته شود باسم اسلام میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله – صلّی الله علیه و اله – باشد کردند آنچه کردند فلتعتبرنّ ان یا

اولی الابصار ثمّ فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند لله میگذارند ولی بر مظاهری میکنند که حکم بر او حکم بر خدا است ونمیدانند و خارج از دین میگردند و بگمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند اگر قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعلّ یوم ظهور بر حروف واحد نگردید اگر از برای آنها نمیگردید نظر کنید در کلّ ثواب سور قرآنیه که از ائمّه خود روایت میکنید و ثواب دعاهایی که میخوانید که کلّ راجع میگردد در یوم قیامت که در ظلّ محمّد و آل محمّد محشور گردید که این اعظم منّتی است که حجج الله بر اولیای خود گذاشته که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و حمد خدایی را که قیامت را بر پا کرد و ایشان آمدند و در راه اثبات کلمهٔ توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بآن ثوابها قرآن و دعا میخوانند و تعجّب مکن و نظر کن در امّت عیسی – علیه السّلام – که هنوز بوعده ﴿یاتی من بعدی اسمه احمد﴾[54] منتظرند و از برای او شب و روز متضرّعند و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او بر پا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحّم بر خود کرده اعمال خود را هباء منثورا نکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه مظهر آن ظهور کمال نصح را بامت خود میکند لعلّ یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتّب نشده لعلّ در کور بیان خود را در بین امم یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم "من یظهره الله" آنچه از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست در بین کلّ امم مفتخر شوید بایمان باو که

اگر یکی از شماها محتجب شوید اشدّ از کلّ ملل خواهید بود نزد او و اگر بر ثمرهٔ وجود خود ظاهر گردید اعزّ از هر نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد بآنچه از نزد او ظاهر میشود مفتضح نکرده که آنچه شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که میشود کلّ مطّلع میشوند این است مراد که کلّ جوهر خلق در آن روز مؤمنین بآن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود کلّ میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلا ذکر ابی لهب در قرآن[55] از حین نزول آیه تا امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید میتواناحصا نمود که در چند صباح عمر خود از حقّ محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود مفتضح گردید حتّی در نزد خودش که آنهم یکی از احیاء است در مقرّ نار خود این است مراد ازآنکه حکم قیامت را کلّ می شنوند فلترتقبنّ ان یا اولی الابصار ثمّ تتّقون.

{ ۱۵ : ۴ } الباب الخامس و العشر من الواحد الرّابع فی ان لا یجوز لاحد ان یمنع احد اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع.

ملخّص این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او مرتفع میگردد تسلّط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه میدهد مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد باسم پناه باین مظاهر پناه داده میشود اجلالا لله عزّ و جلّ فی ذلک الدین انّه خیر مجیر و نصیر.

{ ۱۶ : ۴ } الباب السّادس و العشر من الواحد الرّابع فی ذکر بیت الحرام.

ملخّص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لا یزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محلّ طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کلّ طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لا یزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افئده ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر بما لا نهایه مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبة بظهور بعد و الّا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محلّ استواء "من یظهره الله" است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محلّ کعبه است و حدّ آن بعدد اسم الله است در ذرع در عرض و طول که جرز از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر میشد که از روی آب تا حدّ ارتفاع آن بالماس پر گردد و تراب آن اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد بود از شئون دیگر که امروز در بین اولوالصنایع ظاهر است و در ارض فاء مسجدی هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الّا آنکه قبل از ظهور امر الله در ارتفاع بیت در آن ارض الّا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد

ذکرت الله علیه لمن قد رفعه کذلک یجزی الله المحسنین و یذکر الله من یذکره و لو کان مثل ذلک انّه هو خیر الذّاکرین و امر به بیت نیست الّا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلّون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور "من یظهره الله" از محقّق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار و دویست و هفتاد سال قبل امر بحجّ فرمود وهیچ حولی نمیگذرد الّا آنکه هفتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند ولی از ظهور محقّق بیت ببین چقدر گذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطّلع نگشته و اخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین باو است که اونها مؤمنین "بمن یظهره الله" هستند امروز مؤمنین ببیان عاملند بآنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باو و اگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب باو کنند تا آنکه حدّ خود را شناخته و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمرهٔ حجّ که در سبیل امر او رافع گردند لعلّ باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقّق آن بیت در جبل ماکو است و غیر ازیک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که حین ظهور کل مؤمنین بقرآن جائی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول امر نفس او در حین ظهور او الی ما لا نهایه طواف کنند ولی همان حرف شین که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در اون ساکن باشد از او منع میکنند این است حدّ خلق که

همیشه لا یشعر حرکت کرده و میکنند و در یوم اخذ نتیجه گویا میت میگردند و مشعور به ایشان مراد الله در اوامر او نمیشود قدری بخود آمده ای اهل بیان و مستعد ظهور محقّق بیت گردید که او مباهات میفرماید بطائفین حول بیت خود در بطون خود ومی بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل میفرماید اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی خرجهای کلّیه مینمود واز رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فنجان آب از او مضایقه مینمود درکشتی بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که ده روز طول کشید چون میسّر نشد که آب بردارند بمدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است بخداوند از بیت طین و تقرّب جوئید بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان ربّ بیت الفین باو در دنیا عطا کرده میشود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل حزنی بیند و نرود در حین موت بدین کسی قبض روح میگردد که مؤمن بکتاب قبل باشد ولی هیچ شیئ در سبیل حجّ اهّم از آن نیست که تکسّب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه درسبیل مکه امری که اقبح از هر امری بود نزد حقّ و هبط عمل ایشان میشد نزاع حجّاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنّت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شیئ هست وکسی که فصل منزل او با بیت بحر باشد از اون عفو شده واگر استطاعت بهم رساند بقدر آن بنفس مؤمنی از ذوی القرابه خود عطا کند که

معفو خواهد بود و عند الله مقبول میگردد حجّ او این امر نشده الّا آنکه در سبیل حزنی بر واحد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصوّر نمیگردد واسباب مثل بر نمیتوان جمع نمود بلکه اگر تجّار هم منع رکوب بحر را نمایند در جائیکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان و الّا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد واهل بحر لابدّ هستند و باعمال خود متقرّب الی الله و خداوند جزا میدهد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در برّ و مضاعف فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشند و با هم بر خیط محبّت حرکت نمایند و الله یجزی المحسنین و لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست بل بر هر صاحب ملکی لایق است که در حدود بلاد خود در کلّ قطع آن از اوّل تا آخر آن عمّال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علوّ منظّم است واخبار چندین ماه را بلیالی وایام معدوده مطّلع میگردند ولی این امر را عام فرماید که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند که "من یظهره الله" لابدّ ظاهر خواهد شد واگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کلّ متداول باشد عباد الله زودتر بشرف هدایت مشرّف میگردند واگر نفسی بقدر تسع تسع عشر عشر آنی زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کلّ ما علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعلّ یوم ظهور آن نیر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظّم باشد ولی تا عام نگردد سرایت بخدّام آن درگاه نمیکند مگر وقتی که کلّ سبیل وصول از برای آن داشته باشند و الّا امروز هم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمره که مستضعفین را سبیلی بر اون نیست و لایق است

بر هر صاحب حکمی که از کلّ قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطّلع گردد و سبیل از برای کلّ باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیر اعظم باشد سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظمی که در ملک ظاهر است و الله یحّب المنظمین.

{ ۱۷ : ۴ } الباب السّابع و العشر من الواحد الرّابع حول البیت لا یجوز بیعه و من اراد ان یرفع هذا حلّ علیه ان یأخذ و لو لم یرض صاحبه لانّ الله احقّ بملکه من عبد الّذی یملکه ذات سنین.

ملخّص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کلّشیئ باستقلال خداوند است و او است احقّ بملک خود از برای بیت نفس خود این است امر الله اگر چه مکروه دارد نفسی که اظهار کره او رضای خدا است زیرا که بر اواست که راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شیئ نزد او تواند کرد و الله یحبّ المتّقین.

{ ۱۸ : ۴ } الباب الثّامن و العشر من الواحد الرّابع فی ان لا یجوز التّعارج الی ذلک البیت الّا بالغناء الّذی لا یری فی السّبیل من حزن و یؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاوّل و الثّانی و الثّالث و الرّابع من البیت لیقسمنّ علی انفسهم و لا یحل لهم ان یسئلوا عن ذلک الّا و ان یؤتی من یفد علیهم و یعفی عن المملوک و الّذی یخدم فی الطّریق وعن الصّغار و عمن یسرق فی الطّریق و عمّن لا یقدر.

ملخّص این باب آنکه امر بحج نشده الّا آنکه مرتفعین بسوی او در سبیل او متلذّذ شوند برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بغنا تا آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید وفود بر آن و خریدن از برای میت نهی شده تا آنکه کل در حین ظهور حقّ بنفسه فایز گردند بلقای ربّ خود و در حین بطون فایز گردند بمحّل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خدا است که جزا دهد او را باحسن جزا و او را داخل جنّت فرماید با اعظم عطاء و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتّی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سکان ارض بیت خود را و مقرّبین بآن محّل عزرا که در هر حول حجّ را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نکند واذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کلّ بامر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدلّ بر ظهور نقطهٔ بیان

گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین ببیت الله کمال عزّت را مرعی داشته و سؤال از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلّفین بتکلیف خود عمل نموده که اقرب بعزّ وعلوّ است و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سنه تصرّف نموده وبشکر محبوب خود شاکر گشته و بر حریر های ماموره که در نسخه عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملوّنه که در رکن اوّل سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه که باون عزّ وافدین و عزّ ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کلّ رموز غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده وهست که کلّ از برای استعداد یوم ظهور "من یظهره الله" هست که حین ظهور او بر حاجیان حجّی نیست الّا بسوی اون و بر حافظان بیت حفظی نیست الّا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست الّا خدمت او و بر هیچ شأنی از شئون دین امری نیست الّا امر او این است مراد اگر کسی درک کند و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من یبتلی فی السّبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه سر مشقی باشد از برای مکلّفین در مواقع تکلیف خود که کلّ این احکام نزد منزل اون بین الکاف و النّون است لعّل نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او و در هر زمان از برای حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدّسه بوده وهست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اوّل و از برای او است وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع بیت از برای عزّت او است که بر اعناق کلّ از قبل بوده و در بعد خواهد بود وهیچ نفسی نه که در رقبه اوامر الله نباشد و بهمان خاضع است از برای حقیقت اوّلیه و مظاهر حی او از یوم آدم گرفته تا امروز حتّی آن نفسی هم که

محتجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز بامر او است که ساجد است و از اوّل عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود نمیداند از اعلای خلق گرفته تا ادنای اون مثلا اگر امت عیسی – علیه السّلام – سجده نکردند از برای رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – ولی اوامری که از عیسی – علیه السّلام – بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – زیرا که ظهور عیسی – علیه السّلام – در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را مشاهده کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئ شیئیتی نبوده ونیست الّا آنکه بهمان شیئیت از برای نقطهٔ حقیقت ساجد و خاضع وخاشع و قانت و ذاکر بوده و هست و لم یزل خدا را باو عابد است ولی خود ملتفت نمیگردد که اگر بشناسد او را بکلّه از کلّ خود منقطع میگردد بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناخته چگونه در نار حجاب مانده وهمچنین قبل قبل او را فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این است عزّت الله که کلّ بعبودیت از برای او مفتخرند اگر قبول کند و حال آنکه قبول نمیکند الّا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه ما لا نهایه بر حول بیت طواف کردند و در سنهٔ آخر واضع بیت خود بحج رفته که دید که ما شاء الله از هر فرقه بحج آمده ولی احدی او را نشناخته و او کلّ را شناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و میکنند و کسی که او را میشناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند باو مباهات فرمود در ملأ اعلاء بانقطاع او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصّی شده بلکه همان فضل در حقّ کلّ شده ولی کلّ خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب

شرح سوره یوسف بکلّ رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه واقف شدند و حال آنکه تصوّر نمیکنند که همین قرآنی که حال این همه مصدّق دارد هفت سال در بحبوحه عرب بود و مصدّقی غیر از امیر المؤمنین – علیه السّلام – بظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر بحجّیت حجّت نموده موقن شده و نظر بدیگری نکرده این است که یوم قیامت خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی بآنچه فهم او است نه باتّباع او نفسی را چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حقّ میکند و متبع اون نمیکند این است که کلّ بنفسه مکلّفند نه بغیره و در نزد ظهور "من یظهره الله" اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در هر ظهور بعضی باتّباع بعضی داخل نار میگردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلا اهل فطرت متغیر نمیگردند و نظر بعزّ امر نکنند بلکه نظر بما یعزّ به العزّ کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر بحجّیت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند الله بر حقّ بود ولی دیگران که نظر برفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حجّ واقعی که عرفان مذّوت بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حجّ کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده باو و بر طائفین حول بیت بعدم تصدیق بحقّ اون حکم غیر حقّ بر ایشان شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلّف نبودند ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حجّ کرده ولی عند الله از ایمان محتجب مانده که حجّ شأنی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترحّم بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقّت را کرده نمیدانی که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقّت را میکنی

ولی بشأنی ظاهر میشود که بتوانی یقین بحقیت کرد که حجّت بر تو و بر کلّ بالغ باشد و الله خیر الحاکمین.

{ ۱۹ : ۴ } الباب التّاسع و العشر من الواحد الرّابع فی انّ النّساء باللّیل یدخلن المسجد و یحضرن السّرائر عند تسعة عشر مرئه لمن یکن فی تلک البلد من نسائهن.

ملخّص این باب آنکه برنساء آن ارض و قرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سرائر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر خدا متلذّذ گشته و رجوع بمنازل خود نموده وعطای چهار مثقال ذهب در حقّ ایشان در عمر است از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفّق شوند بوفود بر بیت و آنچه مایه تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذرّیات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که باو تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که در حقّ ذریه خود با منتهای حبّی که ممکن است در حقّ ایشان ظاهر سازند و اون را حبّ خود خوانده اعظاما "لمن یظهره الله" و امر فرموده کلّ ذریات را با ابوین و اخوین و اولوالقرابة خود بر شئون ادبیه که داب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین "من یظهره الله" و اولوالقرابة او کلّ از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند و زنده میشوند و او است مقصود لم یزل و لا یزال در هر ظهوری باسمی ظاهر و در هر بطونی در اوج عزّتی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان ﴿لا اله الّا الله﴾ گفت زیرا که آن آیتی است که دلالت بر آن کلمهٔ میکند چنانکه این کلمهٔ که حروف است دلالت

بر توحید خداوند عزّ و جلّ میکند آن کینونیت الهیه هم دلالت بر ذات اقدس وحده وحده میکند و ما من اله الّا الله إنّا کلّ له طائفون.

الواحد الخامس

{ ۱ : ۵ } الباب الاوّل من الواحد الخامس فی بیان المسجد.

ملخّص این باب آنکه اوّل ارضی که محلّ ظهور جسد "من یظهره الله" در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده وهست و همچنین در نقطهٔ بیان سرّ حقیقت مشهود بوده وهست و هر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده وهست چنانچه خواهد رسید بیومی که محلّ طین الله احمد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محلّ صلوة مصلّیان گردد چنانچه الآن در مکه ظاهر است که حدّ اوّل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر این است که اراضی که بانتساب بظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محلّ محلّ احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه مدلّه بر تکبیر او و اراضی نفوس مدلّه بر توحید او و اراضی ارواح مدلّه بر تحمید او و اراضی افئده مدلّه بر تسبیح او که در اوّل نار محبّت مشرق و در ثانی هواء ولایت مرتفع و در ثالث ماء توحید ممتنع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله یبدء کلّشیئ ثمّ یعیده افلا تنظرون.

{ ۲ : ۵ } الباب الثّانی من الواحد الخامس فی ذکر مساجد الثّمانیة من قبل العشر.

ملخّص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیدا باسم حروف حی "من یظهره الله" بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حی اوّل و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست گویا دیده میشود که بعدد اسم "مستغاث" در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین بخدا و آیات او و نماز گذارده ولی بترسید از آن روزی که همین حروف بر میگردند بسوی حیات دنیا که اقلا مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطهٔ بیان کردند کلّ باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را بافکهایی که نسبت بایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در این ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بر ذاتی هم راضی نشده بلکه از این هم تنزّل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد نه این است که حجّتی بر ایشان نباشد الآن هم بهمین حجّت این مساجد بر پا میشود و بهمین حجّت از قبل بر پا شده که اگر و من یعمر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد بر پا می شد ولی این خلق نظر بجوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب میگردند از حقّ نظر میکنند می بینند خلق کثیر بحج میروند ولی نظر نمیکنند که این همه در ظلّ چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجّتی راضی باین همه مشقّت در سبیل میشوند ولی چون مایهٔ

افتخار شده لا یشعر میکنند و حال آنکه کلّ این همه خلق اعمالشان بواسطه و لله علی النّاس حجّ البیت است و همان کلمهٔ در یوم ظهور "من یظهره الله" هست وامروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون می بینند در آن امر خود قرینی ندارند این است که محتجب میمانند از مبدأ امر و بعد که از برای خود قرین بهم میرسانند و مایه افتخار میشود کلّ میکنند و اگر همان نفس که امروز میکند در آن یوم بود نمیشنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجّت هست و همین قسم محتجب مانده اند محتجبون در نهر هائی که از بحر حجّیت کتاب الله منشعب شده سیر میکنند و از نفس بحر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران بذکری اذ لا یری فیه الّا الله ذلک ربّ العالمین.

{ ۳ : ۵ } الباب الثّالث من الواحد الخامس فی بیان عرفان السّنین و الشّهور.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کلّ سنین را بامر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنینی را عدد کلّشیئ و آن را نوزده شهر قرار داده وهر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه کلّ از نقطهٔ تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اوّل را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر یومی را بهار حکمی قرار داده که متلذّذین در این جنّت باعلی ما یمکن در امکان متلذّذ گردند و در سه شهر اوّل که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است میمیراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد خداوند عالم عزّ و جلّ اشخاصی را که از حبّ دون آن مرده و در حبّ او ثابت مانده اند و سه شهر اوّل نار الله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کلّشیئ جاری میگردد از هواء ازل که او ممدّ است از نار الله و در شش ماه بعد متعلّق بتراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقرّ گردد و ثمر اخذ شود و کلّ خلق هم مکثّر از این واحد در واحدند و شهر اوّل شهر نقطه است و شهور حی در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایایی هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الّا آن شهر و آن را خداوند شهر بهاء نامیده

بمعنی آنکه بهاء کلّ شهور در آن شهر است و اون را مخصوص گردانیده "بمن یظهره الله" وهر یومی از آن را بیکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اوّل که نوروز است یوم ﴿لا اله الّا الله﴾ هست مثل آن یوم مثل نقطه است در بیان که کلّ از آن خلق میشوند و بسوی او عود مینمایند و مظهر آن را در نقطهٔ بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش "من یظهره الله" قرار داده زیرا که او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است که دیده نمیشود در او الّا الله عزّ و جلّ و او است اوّل که باوّل شناخته نمیشود و او است آخر که بآخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که بباطن شناخته نمیشود و او است که شیئیت کلّ از او است و شیئیت او بالله هست بنفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد و الله علی کلّشیئ حفیظ و ثمره این عرفان آنکه در این شهور که شأنی از شئون خلق است که کلّ مدلّ شد بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حقّ که شیئ در خود شیئیت نبیند الّا بمظاهر امر حقّ نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر مالک کلّ ارض باشد نه بیند در خود الّا همین مظاهر را و در نزد آنها خاضع گردد اگر چه مثل این ظهور ظاهر شوند بقمیص قطنی هذا ما ینفع المتّقین.

{ ۴ : ۵ } الباب الرّابع من الواحد الخامس فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمّد – صلّی الله علیه و اله – و علی او هما جمعا او فاطمة او الحسن [او] الحسین – علیهم السّلام.

ملخّص این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را باسمائی که مدلّ بر او است مثل عزیز و جبّار و امثالهما و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله، یا جلال الله، یا جمال الله، یا نور الله، یا فضل الله، یا جود الله، و امثال این نوع اسماء ممتنعه و عبد الله و ذکر الله این نوع هم بابی است که الی ما لا نهایه میتوان در آن عروج نمود واگر در بحر نبوّت و ولایت و محبّت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمّد وعلی اعظم کلّ اسماء است واکرم کلّ امثال وکور ترّقی نموده شیئا فشیئا تا ظهوری که کلّ شیئ باسماء الهی خوانده میشود که هیچ شیئ اطلاق نمیشود بر او اسمی الّا آنکه مشابه است با یکی ازاسماء حقّ جلّ و عزّ مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است باسم الله جلّ و عزّ و در این ظهور بیان از این نوع تصنّع بسیار خواهد شد حتّی آنکه اذن داده شده بکلّ که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حدّ کمال اطلاق شیئ نمیکنند الّا آنکه مشابه یکی ازاسماء حقّ است جلّ و عزّ و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم خواهد شد تا آنکه مملو گردد کلّ سماء و ارض و ما بینهما از اسم حقّ چه فرق میکند که طین مدلّ علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الّا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کلّ شیئ را خداوند در روح

انسانی قرار داده مثلا اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن میگردد و متلذّذ و اگر دون اون نشیند مضطرب میگردد بشأنی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لا یزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی خود و همچنین مثل درطین زده شد که کلّ اشیاء را توانی تعقّل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شیئ اسمی اطلاق نکنند الّا باسم حقّ لایق است که بدء عوالم جنّت گفت آن زمان را و هیچ شیئ بجنّت خود نمیرسد الّا آنکه بمنتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود مثلا این بلور جنّت حجری است که مادّه این بوده وهمچنین از برای این بلور بنفسه درجات است در جنّت تا وقتی که رسد بجایی که در حینی که ماء هست دهن شعر بر او زده که یاقوت گردد آن وقت بمنتهی جنّت رسیده زیرا که وقتی که حجر بوده بهاء نداشت وامروز یک قیراط آن اگر بکمال یاقوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهاء دارد و همچنین کلّشیئ را تصوّر کن و کمال علوّ انسان در ایمان بخدا است در هر ظهور و بآنچه از قبل آن نازل میگردد نه بعلم زیرا که در هر ملّت علمای از هر فنّ دارند و نه بغناء زیرا که همچنین ظاهر است که در هر ملّت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر بلکه علم علم بخدا است و آن نیست مگر علم بظهور او در هر ظهوری وغنایی نیست الّا بفقر بسوی او و استغنای از ما دون او و آن ظاهر نمیگردد الّا آنکه بالنسبة بمظهر ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این ممتنع است زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حدّ نرسیده و همچنین الی ما لا نهایه تصوّر کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلّی که فرموده در هر ظهوری که او است از

شکر او که محبوب است نزد او و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین و ثمرهٔ این امر این است که بتذکار این اسماء از مسّمیات این اسماء خارج نگشته لعل نفسی بانجذاب مسّمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیت گردد که مدلّ بر "من یظهره الله" باشد نه بر غیر آن نه این است که بمحض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل سید الشّهداء – علیه السّلام – بعینه باسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور "من یظهره الله" شبهه نیست که کلّ باین اسماء محبوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بحر جود حقّ خلق شده که لایق است اسم حسنی بر آن خوانده شود و الّا ظلّ افکی است در تحت الثّری که در نفی فانی میگردد چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس باسم رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود و الله علی کلّشیئ شهید و بدانکه مثل "من یظهره الله" مثل محّک است که فصل میکند ما بین طلای خالص از غیر آن مثلا اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر ببهاء او که اوّل من آمن باو است ایمان آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت میگردد و الّا در نفی فانی میگردد کأنه لم یکن منه شیئا مذکورا.

{ ۵ : ۵ } الباب الخامس من الواحد الخامس فی بیان حکم اخذ اموال الّذین لا یدینون بالبیان و حکم ردّه ان دخلوا فی الدّین الّا فی البلاد الّتی لا یمکن الاخذ.

ملخّص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الّا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان باو شود که آن وقت بر او حلال میشد آنچه را که خداوند باو عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور "من یظهره الله" هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الّا بایمان باو وکلّ از کل گرفته میشود الّا آنکه داخل شوند در ظلّ دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد بجبر و قهر داخل اسلام شده و فایز بثمرهٔ ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده وهمچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین بحقّ آنچه ما ینسب بایشان است الّا آنکه داخل در ایمان گردند که آن وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از جود خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضرّ نفسی شود اظهار آنرا هم خداوند اذن نفرموده مثل تجّاری که در بلاد فرنگ تجارت میکنند که بر ایشان است که بمنتهای دقّت حساب خود را داشته باشند که ذلّی از برای ایشان واقع نگردد الّا آنکه خداوند نصرت فرماید

باقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کلّ در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید وایشان را از نار نجات داده مبدّل بنور میفرماید و الله علی کلّشیئ قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کلّ داخل شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله – صلّی الله علیه و اله – در هر ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بهم رسیده باوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کلّ مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدأ آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله ینصر من یشاء بامره و الله قوّی عزیز ثمرهٔ این حکم آنکه در نزد ظهور "من یظهره الله" کلّ مربی بتربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین ببیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله میگردد قسم بذات مقدّس الّهی که اگر کلّ در ظهور "من یظهره الله" بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنّت میگردد بل هیچ شیئ مراقب نفوس خود بوده که کلّ دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلّف جسته پناه برده بخدا ازآنچه شما را از مبدأ امر دور کند واعتصام جسته بحبل او که هر کس اعتصام ورزد بطاعت او در کلّ عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

{ ۶ : ۵ } الباب السّادس من الواحد الخامس فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدّین ان یکن فیه من شیئ لم یکن له عدل لن یملکه الّا نقطة البیان و ان غربت الشّمس فلیحفظنّ لمطلعها عند من یتجر لا دونه و ان ما دون ذلک یؤخذ اولا عنه عدد الها من بهاء کلّها ثمّ لیأخذنّ منه الذین قد فتحوا باذن و الیهم کلّ علی قدر ما یستکفیه و انّ ما زاد لیبلغنّ الی الفقرآء و یصرفنّ فی البقاع و ان یؤتی کلّ نفس و لو کان الطّفل فی بطن امّه خیر من ان یصرف فی البقاع موهبة من الله انّه کان وهّابا منیعا.

ملخّص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منّت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه ما لم یکن له عدل است حقّ نقطه بوده و هست ما دامی که شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حقّ که رد نمایند بسوی "من یظهره الله" آنچه در نزد ایشان است و بر احدی حلال نیست تصرّف در او مثل آنکه مال حجّت خدا را علما بغیر اذن او گرفته و تصرّف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرّف نموده اند جزای آن نار است از برای ایشان کلّشیئ لله هست واقرب بخداوند از نقطهٔ مشیت کی است و آنچه قبل از حقّ حجّت خداوند برذمّه کسی تعلّق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه باعلم اهل آن زمان بوده و تفریط نموده در حقّ حجّت خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نارند چه آنکه صاحب او حی و احقّ است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهبه باو عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بغنا مستغنی گردد

ولی هر کس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الّا حجّت خداوند غنی بوده وهست و کلّ از بحر جود او هستند که خلق شده اند چگونه و ما یتفرّع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجّت بنا کردی باذن کی کردی همین حرف از برای او اشدّ است از هر عذابی نزد اولوالعلم اگر روح ایمانی در او باشد و الّا هزار ان هزار که آیه: ﴿کلّشیئ هالک الّا وجهه﴾[56] را بشنوند گویا نشنیده اند کلمهٔ ولی نزد عارف بالله اگر کلّ ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شود ازامری که دون رضای محبوب او در او بوده وغیر ما لم یکن له عدل بقدر بهاء ها از کلّ گرفته میشود واز قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میگردد ازاعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد و الی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت محبوب او واگر زیاد آمده صرف بقاع مأمور بهاء میگردد یا آنکه بکلّ اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد در بطن امّش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد و الّا ارتفاع آن مقدّم است این است امر خداوند در این باب و ثمرهٔ آن اینکه در یوم ظهور "من یظهره الله" آنچه کلّ ما علی الارض شیئیت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حقّ الله را شناخته که آنچه ازاوّل ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیاء قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیامده از عبید خود و حقوقی که نقطهٔ حقیقت از برای او مقدّر فرموده از او ممنوع نداشته ازکلّ ما لم یکن له عدل که مالک نمیگردد چنین شیئ را الّا او زیرا که او است آیه: ﴿لیس کمثله شیئ﴾[57] خداوند و هر شیئ که باین وصف در صقع خود

رسد لایق او است نه دیگری از ذروه علوّ گرفته تا منتهای دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید از خلقی که بجود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلّشیئ زیرا که کلّشیئ باو شیئ شده و همچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلّشیئ زیرا که رضای کلّشیئ باو خلق شده قسم باو که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده ونیست که یک اشاره طرف او اعظم تراست نزد خداوند از عمل کلّشیئ اگر باعلی علوّ امکان خود رسیده باشند زیرا که وجود کلّ باواست چگونه و عمل کلّ و همچنین الّا قرب فلاقرب من حروف الحی ثمّ الاسماء و الامثال ثمّ النّبیین و الصّدّیقین و الشّهدآء و المقربّین کلّ علی قدر ما قد قدّر له لکلّ درجات من عند ربّهم وکلّ له عابدون و اگر آیه لیس کشمله شیئ نزد مؤتمنین بیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد فرض است بر ایشان که بهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را ازهر الفی مائه برداشته باشند تا آنکه سنّت گردد در ما بین کلّ که کلّ از کلّ باین منهج منتفع گردند وگمان نمیرود که جائی که حجّت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا که در اوامر او کلّ فضل بوده وهست و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلی العظیم.

{ ۷ : ۵ } الباب السّابع من الواحد الخامس فی انّ الله قد أذن لمن دان بالبیان فیما یشترّنّ من کلّ شیئ ممّن لم یدن بذلک الدّین لان اذا خرج من ملک هذا و دخل فی ملک هذا یطهّر اعظاما لنسبة ذلک الدّین.

ملخّص این باب آنکه موهبهٔ خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کلّ ما علی الارض را میدادند سبیلی بسوی او نداشته و آن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین ببیان و وصل نسبت بمؤمنین طاهر فرموده ما یبیع و یشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلا اگر گلی برید یکی از نصاری باشد همینقدر که بمؤمنی دهد فی الفور طاهر میگردد و اگر رد کند ما دامی که درید او است حکم اوّل جاری میگردد و بمجرّد انتقال طاهر میگردد اگر چه سبب فصل هم بهم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمنی فرستد از حینی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است طاهر میگردد اگر چه سنین معدوده بگذرد تا آنکه بآن نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شیئ نیکوئی هست مؤمنین ببیان تحصیل نموده لعّل یوم ظهور حقّ شیئ بمحضر مالک وجود خلق رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحهٔ است از بحر لطف جود او و ان الله جّل وعزّ لم یوصف باللّطف و انّه هو اجلّ و اعظم من ان یذکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کلّ الاسماء و الامثال تستدلّون.

{ ۸ : ۵ } الباب الثّامن من الواحد الخامس فی ان لکلّ نفسه ان یقرء آیات البیان و عدم جواز نقصها عن عدد الواحد و من لم یقدر یقول "الله الله ربّی و لا أُشرک بالله ربّی احدا" تسعة عشر مرّة.

ملخّص این باب آنکه خلق بیان را تصوّر کن مثل نفوس مؤمنه بآن چگونه هر نفسی در حدّی واقف و بشأنی ظاهر وهمین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحر هر چه میخواهی غوص نموده و لئالی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را از روی روح و ریحان نموده هر قدر که فؤادت متلذذ میگردد تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده سرّ آن این است که ازمظاهر واحد تجاوز ننموده لعلّ ببرکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان مهتدی گردید و کلّ بیان را مثل مایهٔ فرض کن که کسی بکسی میدهد تجارت کند مالک آن "من یظهره الله" است که بنفوس مؤمنه بنقطهٔ بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید بهر جزئی حکمی بما لا نهایه نفوس در آن متبحّر هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بان تجارت دین و دنیا میکند و لیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس بگیرد همه خود را عمیاء میکنند و در یوم ظهور "من یظهره الله" تصوّر کن که این جنّت را بر پا نموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود را و ما یتفرّع بر او را از مال خود ممنوع

مکن چنانچه آن روز هم مثل امروز میبینی در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه باین اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور "من یظهره الله" الی ما لا نهایه تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب ولیکن تصوّر نمیکنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمیکنند چون امروز می بینند عزیز است کلّ باسم عزّت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن روز نسخه لایقی تمام نشد و الّا امیر المؤمنین – علیه السّلام – در رداء مبارک خود بمسجد نمیآورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور "من یظهره الله" اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقّل نموده به بینید که امروز آنچه در اسلام هست درجه بدرجه منتهی میگردد تا بمبدأ که کتاب الله هست ختم میشود همین قسم یوم ظهور "من یظهره الله" را تصوّر کن که مبدأ دلیل برید او است و محتجب بشئون مؤتفکه مشو که او اجلّ از آن است زیرا که کلّ شئون دلیل متفرّع میگردد بر کتاب الله و او بنفسه حجّت است زیرا که کلّ از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزار ان هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و اصول وامثال آن هستند که اگر مؤمن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود پس ثمر در نفس حجّت است نه درشئون ما یتفرّع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند "من یظهره الله" را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود واگر نتوانید تلاوت آیات نمایید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربّی و لا اشرک بالله ربّی احدا که اگر از روی بصیرت

گوئید بلا ریب در یوم قیامت مهتدی بهدای حقّ خواهید شد و ثواب کلّ بیان عطا کرده خواهد شد و الله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیما.

{ ۹ : ۵ } الباب التّاسع من الواحد الخامس فی ان یذکر فی کلّ شیئ اذا اراد ان یستعمله اسم من اسماء الله سرّا او جهرا او التفاتا.

ملخّص این باب آنکه از آن جائی که هیچ شیئ شیئیت ندارد الّا بالله عزّ و جلّ و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کلّ شیئ را بمنتهای کمال خود ظاهر گردانند اذن فرموده ایشان را که هر شیئ را بحروف اسم او باسماء الله جلّ و عزّ خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئ نبیند الّا طلعت ظهور مشیت را که در او دیده نمیشود الّا الله مثلا منتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نبیند الّا سبّوح و در نون او الّا نور را و در کاف او الّا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا آنکه التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذکر "بسم الله الامنع الاقدس" ذکر کند که خداوند جلّ و عزّ از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده در این امر که هیچ شیئ در او دیده نشود الّا "من یظهره الله" که مبدأ اسماء و صفات الهی است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب انیتی اظهار انیت خود نکند و در خود نبیند الّا او را که او قائم باو بوده وهست نه این است که تواند او را در خود دید بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه شبح او است کلّ ما یقع علیه اسم شیئ را در نزد "من یظهره الله" همین قسم تصوّر کن از عالم تجرّد گرفته تا منتها الیه تحدّد که آنچه در او

است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل غیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد یومی که ظاهر گردد نه بیند در علم خود الّا آنکه کلّ بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده ونیست ذرّه طینی در قعر بحری الّا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او و کلّ مرایائی گشته اند از برای استعداد طلوع شمس که بمجرد اشراق ضیاء او که آیات او است کلّ دلالت کنند بر او این است ثمرهٔ این حکم اگر نفسی تعقّل نماید و الله ینوّر قلوب عباده المتّقین.

{ ۱۰ : ۵ } الباب العاشر من الواحد الخامس ان الله قد قدّر الهیاکل للرّجال و الدّوائر للنّساء یکتبون و یکتبن فیهما ما یشاؤن من البیان.

ملخّص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدّر فرموده و بر ایشان آنها را منّت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطهٔ مشرق گشته هرکس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف و النّقطة بالنّقطة و از برای مظاهر باء دائره قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده وهر واحدی را واحد که مدل باشد بر حروف لله بانّ لله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و الله بکلّشیئ محیط تا آنکه بر صدور افئده ایشان قمص شمس حقیقت متجلّی گردد لعّل در یوم ظهور آن نیر اعظم دلالت نکنند الّا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هرچه در آن ذکر کنند اثر آن در آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف و النّقطة بالنّقطه اگر چه بدء این دائره بر آن نهجی است که امیر المؤمنین – سلام الله علیه – در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمهٔ ها را نموده در نقطهٔ فرد و در ما یؤخذ حی و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و از این جهت است که "بسم الله الامنع الاقدس" در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا بجیم مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد واگر بآنچه از آن بحر جود منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر مشیت الله بر جریان آنها جاری شده باشد

و ثمرهٔ این دو حکم این است که کلّ بیان خلق عالم اکبر است وهمینقدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد و از حدّ هاء تجاوز ننمود لعّل در سنین خمس ظهور "من یظهره الله" بشرف ایمان بآن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی نزد او باشد ازعطیه جود او و ثمر آنرا ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ستّ یا بیوت واحد چگونه در حقّ او ذکر ثمر شود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای این است که کلّ اهل بیان از حدود خمس بیرون نروند زیرا که در هیکل خمس محیط بر و او است ودر دائره واو حافظ هاء است این است مراد از نزول او لعّل مردم باین دو عطیه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوالهیاکل در هأ و اولوالدّوائر در واو بکلّه منقطع گردند اگرچه کور اگر ترقّی نماید خمس سنین بخمس شهر خواهد رسید بل بخمس اسبوع بل بخمس یوم بل بخمس ساعت بل بخمس دقیقه بل بخمس عاشره از تاسعه و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مشیت و ما ینشئی بینونیت عزلت بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونیة الصّفة مثل النّار واحراقه میشود که نار متحقّق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستضیئی گردد و نور او منوّر نکند امکنهٔ که در آن مستضیئی گشته وهمچنین تصوّر کن کلّ امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته تا منتهی الیه حدّ حدود و نظر مکن در هیچ شأن در کلّ این دوائر و هیاکل الّا هیکلا واحدا مثل آنکه الآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الّا هیکل رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که اگر اون نبود کینونیت اون متذوّت نمیگشت در ایمان باو و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد را

که ساری است درکلّ شیئ که اگر در یوم ظهور "من یظهره الله" در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن بنفسه محتجب از او شده و لیکن او اظهر است نزد او از خود او باو و آنچه او میکند قصد نمیکند الّا او را اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کله ان انتم تعلمون.

{ ۱۱ : ۵ } الباب الحادی و العشر من الواحد الخامس فی صلوة المولود و المیت یکبّر خمس تکبیرات فی صلوة المولود و یقرء بعد الاوّل تسعة عشر مرّة انّا کلّ بالله مؤمنون وفی الثّانی انّا کلّ بالله موقنون و بعد تکبیر الثّالث انّا کلّ بالله محیون و بعد الرابّع انّا کلّ بالله ممیتون و بعد الخامس انّا کلّ بالله راضیون و یکبّر ستة تکبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاوّل انّا کلّ لله عابدون و فی الثّانی انّا کلّ لله ساجدون و فی الثّالث انّا کلّ لله قانتون و فی الرّابع انّا کلّ لله ذاکرون و فی الخامس انّا کلّ لله شاکرون و فی السّادس انّا کلّ لله صابرون.

ملخّص این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده موهبهٔ است از قبل او از برای "من یظهره الله" وکلّ بالتبع در ظلّ ظلال احکام الهیه وارد میآیند و از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انثی صلوتی مرتفع گردد به پنج تکبیر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین "بمن یظهره الله" گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش تکبیر در صلواة واحدی تا آنکه مدل باشد که بدء آن از هاء بوده و رجع آن الی الواو است لعلّ یوم قیامت باوّل من آمن "بمن یظهره الله" ایمان آورد و شئونات ملکیه او را محتجب نگرداند زیرا که این امر بغایت بر غیر موحّدین صعب است چه بسا آن نفس معروف نباشد وکلّ خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجرهٔ حقیقت در ایمان بآن نفس هویت ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آنکه کلّا باعمال قرآن عمل میکردند و حال آنکه حکم دون ایمان در حقّ آنها

در صدر اسلام جاری گشت ازنزد همان نفس در نقطهٔ بیان هم همین قسم تصوّر کن که هر کس داخل در باب شد بباب از روی بصیرت نجات یافت باین عمل نه باعمال دیگر زیرا که آن نفسی است که بدء کلّشیئ از او است باللّه و عود کل شیئ بسوی او است باللّه چه کم نفوس که از حین ظهور شجرهٔ بیان نظر بعرفان خود نموده و از آن محتجب گشته و حال آنکه عند اللّه کلّ مکلّف بوده بآنچه مکلّف شده اند و نزد خداوند اعلی وادنی سواء بوده و هست و امروز که می بینی که کلّ مؤمنند بامیر المؤمنین – علیه السّلام – بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبّت او پرورش ننموده و الّا اگر همین نفوس صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده میدیدی چنانچه در این کور که خداوند منّت گذارد بر مؤمنین بعدد اسم "رحمن"[58] از برای او شئون محبّت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر باو منتهی میگشت امتحان مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقلّ ازکبریت احمر است امر باین صلوت از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجّب نگردد بعد کلّ اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که بنفسی که عقد قمیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند آنچه که در امیر المؤمنین – علیه السّلام – شنیدهٔ خود ممتحن نگشته و تا دیده گنبد طلا و عزّ او را در نزد کلّ دیدهٔ و اگر در یوم او واقع میشدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق درحقّ ایشان ننموده این است مبدأ اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجّت بر آن حجّت میگردد شود که آنوقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در جنّت میگردند بابواب آنها و می بینند سعه صراط را

که اوسع است از ما بین سماء قابلیات و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم نلغزیده و مستمک بحبل کتاب گشته که هادی است کلّ متّقین را و الله یبدء کلّشیئ ثم یعیده و انّ الی الله کلّ یرجعون.

{ ١٢ : ٥ } الباب الثّانی و العشر من الواحد الخامس فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم.

ملخّص این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد این هم محکوم بحکم میگردد و الّا آنکه متلذّذ میگردد یا متألّم او است باین جسد نه نفس این از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حقّ او بمنتهای حفظ او که آنچه سبب کره او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتّی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عزّ این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد میآید آنچه وارد میآید از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیئی که سبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید این است ثمرهٔ این امر کذلک یمنّ الله علی من یشاء من عباده انّه هو المهیمن القیوم و اذن بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار محتجب و در ظلّ نور مستقرّ باشد و هر کس برید آن باشد خاتمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین ببیان است وعاملین بحدود آن حقّ است بر خداوند که او را داخل در جنّات خود فرماید و از فضل و جود خود آنقدر بآن کرامت فرماید که راضی شود ﴿و من اصدق من الله حدیثا﴾[59] لو انتم بالله و آیاته توقنون ثمرهٔ این حکم آنکه چون عود کلّ بسوی مظاهر تکبیر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن و منتهی عروج تراب اوّل رتبه او حجر است تا آنکه بمنتهی رتبه صفا که حدّ

بلوریت هست رسد که آن وقت اسم صمد در حقّ او ظاهر شود لعلّ در حین عود کلّ در چنین اجساد جوهریّه ذاتیه مستقرّ گردند و مدلّ بر حقّ شوند بتکبیر او و الله یهدی من یشاء بامره انّه عزیز منیع .

{ ۱۳ : ۵ } الباب الثّالث و العشر من الواحد الخامس فی بیان کتاب الوصیة للاموات علی ما امر فی البیان.

ملخّص این باب آنکه هیچ فضلی من الله در حقّ عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده بتسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمّن بر اقرار بوحدانیت او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اقرار بنقطهٔ الهیه و حروف حی او اظهار حبّ بمظاهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد محبوب او و آنچه که تمنّا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند "بمن یظهره الله" که اگر مشیت او تعلّق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حقّ او نازل شده و حفظ آن با وراث او است که یدا بید الی "من یظهره الله" رسیده بر احسن خطّ و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبین است و حفظ ما بینهما نزد کلّ اسهل از هر شیئی است ولی منتهای دقّت نموده که العیاذ بالله ظهور حقّ نشود و او محتجّب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حق هر نفسی بشیئی مغتر است ولی نمیداند که مایه اغترار او از خود آن حقّ است از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت علوّ ظهور خود مثل ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که ظهور عیسی – علیه السّلام – را مقدّمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بآن ظهور معروف کلّ نفرموده و الّا شبهه نیست که اهل بیان بآنچه دین ایشان ثابت شده بکمال ما ینبغی عمل کرده ومیکنند ولی یوم اخذ نتیجه محلّ کلام است

مثل آنکه کلّ در حین موت ﴿لا اله الّا الله﴾ میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر بملک که بامر قبل او این کلمهٔ را میگوید در حین موت میگوید ولی مظهر این کلمهٔ که مدلّ علی الله هست در جبلی بغیر حقّ مستور این است که کلّ اعمال هباء منثورا میگردد همین قسم کلّ کتاب وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند بوحدانیت خواهید داد و خواهید گفت لا اشرک بالله شیئا ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است که نفی کرده اید و ملتفت نیستید این است که یک دفعه دین خود را باطل میکنید و مشعر نمیگردید قدری ترّحم بر خود نموده که عملی که میکنید از روی بصیرت باشد لعلّ یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدأ این کتاب من الله هست ولی بما نطق به النقطة و رجوع آن الی الله هست ولی بما یرجع الی "من یظهره الله" چه بسا که مینویسید ولی بکسی که می نویسید نمی شناسید و او خود را بشما می شناساند بحجّتی که دین کلّ بر پا است ولی حجابهای انفس خودتان مانع میگردد مثل آنکه امروز کلّ اهل قرآن بامر قبل او عمل میکنند ولی از محقّق امر محتجّب مانده با وجودیکه حجّت اوامر قبل را مشاهده مینمایند بنحو اشرف ولی ملتفت نمی شوند نه این است که آنهائی هم که این کلمات را می بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان میکنند که اگر ظهور حقّ شود اقرب خلقند بسوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در آخر آن ظهور باعلی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع میشود و الله بصیر بما انتم تعملون.

{ ۱۴ : ۵ } الباب الرّابع و العشر من الواحد الخامس فی بیان انّ المطهّرات انواع و هی النّار و الهواء ثمّ الماء و التّراب ثمّ کتاب الله ثمّ النّقطة و آثارها ثمّ ما قد ذُکر الله علیه ستّة و ستّین مرّة و ما یجفّفه الشّمس و ما یتبدّل کینونیته ثمّ کلّ من یدخل فی ذلک الدّین فاذا یطهر و کلّ ما نسب الیه ثمّ ما نزّل من ایدی غیر اهل ذلک الدّین الی ایدی اهل الدّین فانّ قطع النّسبة عنهم و اثبات النّسبة الیهم یطهّره.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر بمطهریت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کلّ ما علی الارض را فدا میداد سبیلی بر یکی از آنها نداشت و کلّ بامر الله من عند الشّجرة از مطهّرات گشته که حقّ واقع امر الله مطهّر است نه نفس شیئ بلکه شیئ عرشی است از برای آن امر که آن امر بآن شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام او موجد مطهّرات است ببین که در حقّ عناصر جوهریه که مدلّ علی الله هست چه میگویند اگر بمذهب خود هم حکم میکردند سخنی بر ایشان وارد نمیآمد ولی خود از شدّت احتیاط از بسکه آب استعمال میکند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهّر ماء است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل اون مثل نفسی است که قتل سید الشّهداء – علیه السّلام – را متحمّل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حدّ این خلق حیوان اگر چه اسم حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بنفسی نمیرساند ولی اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطّهرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت "من یظهر الله" و ادلّا عزّ او ولی کی است که نظر بثمره و مراد خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر

باینجا نمیرسید کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند و الّا شئون دین در هر ظهوری در جای خود حقّ است مثل آنکه ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که شد هر کس داخل دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظلّ آن واقع میشود که ایمان باو باشد این است که هر کس شأنی را گرفته و از مبدأ محتجّب مانده اگر علم بمبدأ از برای کسی هست و بعمل باو موفق گشت شئون دینیه و دنیویه در آن ظهور از برای اوهست و الّا فانی میگردد کانّه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و مظاهری که مطهّر است اوّل ایمان ببیان است که مبدّل میفرماید جسد او را بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیهٔ از آن واقع شد شیئی که عینیت در او نباشد طاهر میگردد ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیئی خوانده شود طاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن باهل بیان است پنجم شجرهٔ حقیقت است در یوم ظهور او و کلّ آثار او ششم عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ما یبدل کینونیة که کلّ اینها در وقتی است که عینیت در آن نباشد و دمی که از دهن میآید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهّرین را و هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پای حیوان که در بارش راه رود و داخل در حجره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری و بأسی نیست بر نفس مصلّی اگر شعر حیوانی نزد او

باشد مثل اسبابی که از فرنگ میآورند و دسته های عاج و استخوان و امثال آنها کلّ اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعلّ یوم ظهور حقّ شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقّق دین پروا نکنند چنانچه هرکس درکور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده نمود کلّ آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را مینمودند و همچنین درکور بیان هرکس بوده بمنتهای کمال این مطلب را مشاهده نموده که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حقّ که اصل دین باون ثابت میگردد اگر ننوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال آنکه خلاف بر حقّ نوشته باین چیزها خود را از حقّ محتجب نداشته و مغرور باین تقدّسها نگشته که عند الله هباء منثورا میگردد الّا وقتی که مقترن شود بایمان بحقّ گاه هست در پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء میکند که کلّ شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمّل میکند و اگر نفس تأمّل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کلمهٔ توحید که اصل دین است از بحر جود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر اون ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا بهر جا که عروج میکنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر بنفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعلّ یوم ظهور حقّ کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این است وصیّت حقّ بکلّ و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کلّ خلق را همینقدر که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حبّ خود را از او لعل از بحر

جود و فضل خود او را داخل بایمان بخود فرماید و منّت گذارد بر او بذکر او اگر چه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی که از ایشان چیزی ظاهر نشده بود نقطهٔ حقیقت ایشان را جزا داد بآیات خود و حال آنکه یکی در بحر بود و یکی در برّ خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حقّ او را و الله یجزی المحسنین.

{ ۱۵ : ۵ } الباب الخامس و العشر من الواحد الخامس فی انّ ماء الّذی انتم به تخلقون قد طهّره الله فی الکتاب.

ملخّص این باب آنکه چون یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او میکند او شموس متجلّیه در مرایا از شمس جود او بذکر او کلّ را خداوند در ظلّ او مستظلّ فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته ومیدارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام عسر و ثمرهٔ آن اینکه کسی در حقّ آن نیر اعظم و ادلّای او دون خطور طهارت نکند که کلّ مطهّرات از بحر جود همین نطفه اوّلیه طاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی ازاهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود ازایمان لعلّ بر مظاهر حقّ در مابین آنطهورین حزنی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید[60] – صلّی الله علیه – بمنزل آمده در حین رجع صاحب منزل امر بغسل بابی که ید آن شجره طهارت باو رسیده بود نمود و حال آنکه در شریعت ایشان دو شیئ یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز مینمایند بزعم احتیاط و حال آنکه اصل میرود چگونه که فرع باقی ماند ان یا عباد الله فاتّقون.

{ ۱۶ : ۵ } الباب السّادس و العشر من الواحد الخامس فی انّ للّه ما لم یکن له عِدل ما دامت الشّمس مشرقة یحضر بین یدی اللّه و انّ حین ما یغرب اذن من اللّه لکلّ نفس ان یملکه الی ان یطلع الشّمس من مشرقها[61] فاذا لا یحّل علیها ینبغی ان یردّ الیه عدد الواحد لا فوق ذلک ان یتملّک و الّا لا یکلّف بهذا و ان کان من احد یخرج من یدیه من صنعة لم یکن له عِدل فاذا قد عفی عنه فضلا من اللّه فی حقّه ان کان غنائه من ذلک و الّا یلزمه لانّ اللّه قد اغناه من ملکه من محلّ آخر لا یضطرّ بهذا و ان یضطر قد عفی عنه فضلا من اللّه علیه انّه فضّال کریم.

ملخّص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حبّ ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اوّل یا آخر ترقّی یا تنزّل نمایند ردّ یکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف هست خوب است واگر نفسی در بیان ردّ نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد نود و پنج مثقال از ذهب که رد کند بسوی "من یظهره اللّه" نه غیر او و کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الّا باو بلکه ما بین خود و خدا بر ذمّه او تعلّق میگیرد آن شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ میکند مراد خداوند از این حدّ این است که کسی جرأت نکند در بیان که ردّ نفسی کند بذکر دون ایمان و الّا درجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر موقفی که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع واقع شود و چه کسی که در اعلی

مسئله اصول واقف گردد لعلّ یوم ظهور حقّ کسی دون ذکر محبّت در حقّ آن نیر اعظم راضی نگردد لعلّ باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت هلاک نشوند و بحبّ او که جوهر کلّ ایمان است نجات یابند و چون که او است آیه لیس کمثله شیئ خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئ که در ملک او باین حدّ رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست آنچه که لایق اواست از ملک او الّا باذن او بعد از ادای مظاهر واحد از او و از حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر ثانیهٔ صبر در او الّا و آنکه ردّ کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من کلّ ما قد بلغ الی منتهی حدّه من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهوره و من لم یوف بامر الله یوم ظهور الحقّ ان یمنع قلم لیس له عدل فعلیه فرض خمس و تسعین مثقالا من ذهب لئلّا یقدر ان یحجب من امر الله من احد ان ینفق فی دینه واذن داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او شیئ نباشد تا آنکه کلّ در سعه رحمت او مستقرّ باشند وهر وقت که مالک شود باید در حین ظهور ردّ کند بمالک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او خواهد نمود کدام عزّ از این عظیم تر است که مملوکی باطاعت مالک خود مفتخر گردد و این نیست الّا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الّا او غنی مطلق بوده از ماسوای خود بنفس خود و کلّ از بحر جود او خلق شده اند و بر دو کفّ فضل و عدل او هستند و لله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع نه این است که آن نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در

هیچ شأن نمیخواهد عمل کند الّا از برای خداوند الّا و آنکه محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که باطل میگردد آنچه که بگمان خود لله میکند و الّا حینی که باطل میگردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لله است کلّشیئ و از این سرّ است که هر چه بر حقّ وارد میآید از او است و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد میآید نه این است که در حین احتجاب حجّت الله در حقّ او بالغ نباشد که اگر حجّت در حقّ او بالع نبود محکوم بحکم نمی گشت در حین ظهور رسول – صلّی الله علیه و اله – حجة الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بهمان حجّت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه امر ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر ظهور حقّی سلسله ظهور قبل بگمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب میمانند و خداوند منّت میگذارد بر هرکه خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعزّ تر است نزد خداوند ازهر چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هرگاه او باشد وهیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنّت آنچه باو وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنّت را مثل خلق کلّشیئ فرض کن آنچه ما یمکن در امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیئ قدیر و بکلّ شیئ محیط و ما من اله الّا الله انّا کلّ له مخلصون.

{ ۱۷ : ۵ } الباب السّابع و العشر من الواحد الخامس فی ذکر الواجب فی کلّ شهر بأن یذکر الله فی کل یوم خمس و تسعین مرّة "الله ابهی" فی یوم الاوّل "الله اعظم" فی الثّانی الی ان ینتهی "بالله اقدم" فی یوم التّاسع و العشر آخر یوم الشّهر.

ملخّص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید "الله ابهی" یا "الله اعظم" یا "الله اظهر" یا "الله انور" یا "الله اکبر" یا امثال این نوع کلمات ممتنعه لعلّ در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدّسه بشرف هدایت آن نیر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز بهدایت حروف حی مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادلّاء بر آن محتجب گردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونیات ادلّاء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حدّ مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست وآنچه در امکان ممکن خلق او است و حروف واحد ادلّا اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الّا الله وحده و در مقامی که آنها دیده میشوند خلق الله اند و در مقامی که دیده نشود در ایشان الّا الله آن وقت حروف حقّند ان یا عباد الله تتّقون که در آنها غلوّ ننموده اگر چه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه دنوّ کنند در حقّ ایشان در اقرار عبودیت ایشان بوده وهست ولی علوّ ایشان بمرآتیت افئده ایشان هست که دلالت نمیکند الّا علی الله

وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و تهلیل وتکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی بایشان که حین نظر محتجب میگردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی الّا الله را در آن کینونیات هم مشاهده نمیشود الّا الله قل کلّ خلق لله و کلّ له عابدون.

{ ۱۸ : ۵ } الباب الثّامن و العشر من الواحد الخامس فی البیع و الشّراء اذا تحقّق الرّضا بینهما بأی نحو کان و لو کان بنفس العمل یصح البیع و الشّراء من صغیر او کبیر و یجوز التّنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتری و البایع و هو الی اجل علی بهاء و ان ینقص له بهاء.

ملخّص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقّق رضاء بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه باشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجّار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه تناقص و تزاید باجلّ در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ شاکر باشند لعّل در یوم ظهور حقّ در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون او باو برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعّل بذلک ینجی یومئذ کلّ العاملون.

{ ۱۹ : ۵ } الباب التّاسع و العشر من الواحد الخامس فی بیان انّ المثقال تسعة عشر حمّص و انّ بها تسعة عشر حمّص من الذّهب عشرة الف دنیار و بها تسعة عشر حمّصا من الفضّة الف دینار و من یصغر لم یکن علیه شیئ و من لم یکمل عنده علیه الحول و لم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف الطّا حین اخذ البها خمسمائة و اربعین مثقالا فمثل ذلک فاذا بعد ذلک من کلّ مثقال ذهب خمس مائة و من الفضّة خمسین یؤتی ملک البیان انّ لم یتجاوز حدوده و ماله ان یسئل الّا ان یأتی من یقدر لعّل بذلک ینصر "من یظهره الله" و یکونّن بذلک من الشّاکرین.

ملخّص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او در نزد غیر موحّد نباشد اذن داده بر اینکه کلّ بکسی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و واحدی مصغّر نشد بر ید مؤمنی که بنوزده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود میباشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار بملک بیان داده شود لعّل در یوم ظهور "من یظهره الله" از بحر جود او مستغنی گشته و بر او حزنی وارد نیاورد اگرچه بنفسی اقرب کلّ بخود او باشد و این از حقوق الله بوده از برای "من یظهره الله" که در آن سرّ قاف نزد اولوالالباب مشهود است ولی از برای منتظرین ظهور خود اذن داده لعّل در آنوقت حزنی بر او وارد نیاید و مضطر نگردد که از حدود الله تجاوز نماید و نفسی از اون محزون گردد چه آنکه در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده ازنفع نفسی بنفسی اگرچه بادخال

سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعد تر نبوده بضّر نفسی نفسی را اگرچه بادخال حزنی در قلب او باشد نه این است که باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او اسمش را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمّل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض است باسم همان مشیت اوّلیه که در هر ظهوری باسم نبّی آن ظهور ظاهر گشته میکنند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور که کلّ ظهورات نزد او شبحی است چه واقع شد بلکه آنچه ضرّ از منسوبین بظهور قبل او ظاهر گشت از منسوبین بظهور قبل قبل او نگشت اگر آنها تصدیق نکرده ضرّی هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدّعیان انتساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کلّ عدالت او را مشاهده نمایند شبهه نیست که در اطاعت معبود خود مؤمنین بحقّ ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگرچه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کند از فتح ما علی الارض مستغنی میگردد که بر مستظلّین در ملک خود منّت گذارد و از حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای خداوند ما علی الارض بوده وهست که اگر کلّ در نصرت او قدم گذارند کلّ مستغنی شوند واذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد وهمچنین فضّه و بهاء هر دو بآنچه ظاهر است امروز واگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده صرف شود که بر ایدی مؤمنین بیان غیر فضّه و ذهب متقلب نگردد تا آنکه کلّ در سعه فضل حقّ شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئدة مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کلّ اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و در حینی که هیچ اخذ نشده حدّها را در مقام خود در جایی که بیان قاف شده در ظلّ ما یستحقّ داخل آورده اگرچه از برای تجّار در این حکم در بهاء ذهب و فضّه امروز نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر

بر ذمّه کسی بوده یک قران بر او است که بیست و هشت نخود دهد نه بهاء آنرا و همچنین در ذهب بیست نخود دهد نه بهاء آنرا الّا آنکه بهمین بیع وشری شود کلّ اینها از برای این است که نفسی در سبیل حقّ محزون نگردد در یوم ظهور آن لعلّ در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نارگردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها میشده و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین هیچ جنّتی از نفس عمل باوامر الله اعلی تر نبوده نزد موحّدین و هیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدود الله و تعّدی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر خردلی باشد در نزد عاملین بالله و آیات او و الله یفصل یوم القیمة بین الکلّ بالحقّ و انّا کلّ من فضله سائلون.

الواحد السادس

{ ۱ : ۶ } الباب الاوّل من الواحد السّادس فی نظم البیان لا یزید علی تسعة عشر جلدا یکتبن فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة المناجات و السّتّة التّفاسیر و السّتّة صور العلمیة و انّما الابواب فی کلّ ذلک من الواحد الی المستغاث و ان تکون مع کلّ نفس صحیفة لو لم یکن من اقلّ عدد الالف خیر له من الآیات لیتلون به کیف یشاء و انّما البیت ثلاثین حرفا و انّما الاعراب عشرة یحسب.

ملخّص این باب آنکه هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتّی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حقّ او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقّت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئ اوّل آن را از آخر زیاده نبیند جایی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کلّ با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اوّل آن زیاده نه بیند نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیه شود که این قسم در حقّ خلق ممکن نیست بکلّ آنچه نازل شده و نه در اوّل و نه در ثانی امر نشده و اسم بیان بحقیقت اوّلیه اطلاق برآیات وحده میگردد زیرا که او است حجّت عظمی

و بینه کبری که دلالت نمیکند الّا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر میگردد اگر چه آن سرّ فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلّ نتوانند درک نمود ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّ کینونیات مشابه با حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند لعّل یوم ظهور حقّ توانند بضیاء شمس حقیقت مستضیئی گردند و بقرب افئده خود نزد آن نیر اعظم حاضر شوند بدون شئون دینیه و دنیویه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّ مراتب خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حقّ اگر چه در ثلاث اوّل ماء غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یتغیر طعمه و در ستّه بعد خمر توحید و در ستّه بعد ما یذکر فی الرّکن التّکبیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده وهست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین میگردد نه اثنین سرّ آن اینکه در این واحد دیده نمیشود الّا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فؤاد خود نزد واحد اوّل توانند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر شده که مجلّد شود ولی کلّ از مبدأ ظهور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اوّل خلق او است که دلالت میکند در صقع امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الّا آن وحدانیت ذات لا یعرف بوده و

هست و مقترن بذکری نمیگردد و اون داخل عدد نبوده ونیست و معروف نمیگردد بهندسه و ثمرهٔ این نظم آنکه در یوم قیامت لعلّ کلّ مؤمنین ببیان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته بحبّ نقطه و حروف حی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت[62] و بهدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته و الّا نظر کن چقدر نقطهٔ قرآن و حروف حی آن را مدّعی دوستی و طاعتند و حال آنکه از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن و مراقب باش که بشیئ در آن روز محجوب نگردی که کلّ بیان و ارواح آن در نزد "من یظهره الله" مثل حدیقه است در کفّ او چنانچه امروز کلّ قرآن و ارواح آن اگر از نقطهٔ بیان بلی در حقّ کلّ نازل شود در رحمت حقّ بوده و هستند و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف تر است یا نه این است حکم واقع عند الله اگر چه در ظلّ هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلّند که هر یک بامری از اوامر قرآن مفتخر و معزّزند ولی کلّ بهمان یک خیط قائم است که اون برید منزل قرآن بوده نه برید غیر آن تصوّر کن اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کلّ مؤمنین بانجیل داخل در رحمتند کسی میتوانست حکم دون رحمت در حقّ آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه رسد بکلّ و همینقدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حدّ خود ماندند این است جوهر کلّ علم که بیک بلی کلّ زنده میگردند و بیک لای او کلّ فانی میگردند بحقّ نه بشئونی که تصوّر کنند بقهر یا بغلبه یا شئون دیگر که متصوّر است بلکه این حکم حکم حقّی است که فوق آن متصوّر نه که بر صرف کما هی کلّشیئ جاری میگردد

منتهای جدّ و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نکرده که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر بآنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الّا شبحی اگر بر حقّ مستقرّ باشند و الّا که لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حقّ را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذالک بلکه از برای او علم نبوده وعلم اون است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و ما دون آنرا اطلاق علم اولوالافئدة ننمایند[63] چنانچه در زمان عیسی – علیه السّلام – ظاهر باین اسم همینقدر که اقرار بنبوّت حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه السّلام نکرد ثمری نبخشید در حقّ او و همچنین تصوّر کن نزد ظهور "من یظهره الله" که اگر کلّ اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمر نمی بخشد الّا بتصدیق باو فلتعتبرّن ان یا اولوالعلم ثمّ ایاه تتّقون[64] و در نظم آیات ترتیب آن سوره بسوره از یک آیه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس بآنچه متلّذذ است و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد و مثل کلّ بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد در یوم ظهور "من یظهره الله" اگر از کلّ خواهد اخذ نماید آنچه بایشان داده قدر شیئ صبر ننماید نه اینکه یکی بمسئله فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عزّ بلکه کلّ از او است و راجع باو میگردد او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود واگر در ما بین خود و خدا تأمّل میکنید همان آیتی که ما بین خود و خدا بان توجّه میکنید مثال او است که در افئده شماست

که باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید[65] و مراقب بوده که اگر او نشناساند خود را باسم خود ولی بشئون دیگر بآیات خود میشناساند کلّ را که بر هیچ کس بقدر شیئ حجّت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند و فی الحین داخل نار میگردد و حال آنکه بیانی که باو عمل میکرده از نفس او بوده و کتابی که بر او نازل فرموده بآیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از مکمن جود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست که باون متدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محتجب است چه بسا بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشیئی از منزل و منزل علیه محتجب میگردد که اگر بداند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از ثمرهٔ وجود خود بی نصیب گردد کمال دقّت را نموده که صراط ادّق از هر شیئ است ولی بعلم بآن اوسع از هر شیئ است و الله یبدؤ کلّشیئ ثمّ یعیده قل انتم بما نزّل الله فی البیان لتوقنون وعلم بیان منوط است بعلم نزول آن از اوّل آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اوّل نازل شده طبق احکام قرآنیه است و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه این است که باوّل از آخر محتجب گردند یا بآخر ناظر شده و نظر در اوّل ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده وهست ولی هر چه بدیع تر میگردد مراد الهی و آن ظاهر تر است و کلّ بیان قول نقطهٔ حقیقت است چنانچه کلّ دین عرفان او است و علم باوامر او و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین.

{ ۲ : ۶ } الباب الثّانی من الواحد السّادس فی ان حکم البئر حکم الکرّ و قدر ارتفع حکم الکرّ و امر الکلّ بماء طاهر و انّ الماء طهر طاهر مطهّر فی نفسه لنفسه و لغیره بنفسه اذا لم یتغیره الثّلاث و ان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم بجود و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماء کثیر فرموده تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل مینمودند مرتفع فرموده ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد وهیچ بیتی نیست که در آن حوض بنا نشود مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بکره عبور مینمایند کلّ اهل بیان در این فضل دقّت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سریان حکم طهارت در این ماء ظاهر نشده الّا بحکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مدلّ علی الله هست کلّ هم مدلّ علی الله هست و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهّر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شیئ بهتر است از وقوع آن شیئ در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و در اوّل مرتفع نظر نموده که کلّ تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد و اگر در یوم ظهور حقّ حکم فرماید بطهارت شیئ مستعجب ندانسته که قول او مطهّر است نه نفس شیئ اگر چه ظهور اون نمیشود الّا بامر او گویا دیده میشود که کلّ اهل بیان بطهارت حکم قبل او در ماء با منتهای اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئون محتجب میگردند مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند

که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتهای جدّ و اجتهاد میکنند و در طهارت جسد ذاتی بماء توحید محتجب میگردند که طاهر کنند خود را بدان که در هر فؤادی که حبّ غیر الله در آن باشد طاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حبّ دون حروف واحد و من یحبّهم در او باشد طاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت جسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد که اون بایمان طاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر این بود امروز هیچ ملّتی از ملّت نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی نمایند و حال آنکه حکم آنها ظاهر است وهمین قسم حین ظهور "من یظهره الله" طاهر نموده کلّ خود را بایمان باو که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدّسات از حقّ محجوب نگشته چنانچه امروز محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار بیت در او تصنیف مینماید ولی در جائی که تأمّل در آن طهارت کینونیت او را مبدّل میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن جاری گردد منتهای دقّت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته باشید لعلّ در یوم ظهور حقّ توانید بضیاء شمس مستضیئی گردید واگر آن شمس حقیقت در آنی بآنچه متصوّر است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کلّ حقّ است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکنید از امر قبل او است و در نزد او در هر حال مبدأ امر سواء است و حکم بعض از ماء حکم کلّ او است و بجاری نمودن آن بر شیئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو مرتبه طاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مائی باشد که نفس بر آن کرهی نداشته

باشد در قلّت و الّا بچنین مائی محبوب نیست تطهیر و اگر مائی شیئ دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از نفس ماء مرتفع نمیگردد الّا آنکه حکم ماء در اون نشود و از شیئ طاهر اگر چه متغیر گردد طاهر است و اگر مخلوط بتراب گردد حکم مضاف باو نمیشود و با ماء مضاف تطهیر جایز نیست تا آنکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع ننمایند و الّا نزد خداوند امر اقرب از لمح بصر است ولی هیچ شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نماید که اگر علمی احاطه کند که این ماء کأس بر ارض غیر طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نمیآید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت شده جهت سعه کلّ است و الّا کدام نفس است که میل کند بقرب بآن تا آنکه بتطهیر رسد و نزد خداوند محبوب نیست دقّت در طهارت را که مورث امری میگردد که آخر ضرر بآن نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجلّ تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد بلکه او امر طهارت کلّا از برای این که نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت بشأنی که هیچ نفسی ازنفس خود بشیئی مکروه نگردد چگونه رسد بدیگری لعلّ در یوم ظهور الله واقع شود و کرهی از او مشاهده شود که دون رضای او دون رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن بعواطر قوه شامّه خود را حفظ نماید که رایحه دون حبّی استشمام ننماید وهمچنین در سرّ خود روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود قل انّما الماء یطهّرکم باذن ربّکم ان یا عباد الله فاشکرون.

{ ۳ : ۶ } الباب الثّالث من الواحد السّادس فی انّ الله قد حکم بآن یبنوا عباده فی کلّ قریة من بیت حرّ.

ملخّص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کلّ از برکت حکم رسول الله – صلّی الله علیه و اله – باین نعمت متلطّف بوده اند و در حقّ مبدأ حکم راضی شدند آنچه ظاهر است از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الّا آنکه در آن محلّ تلطیفی بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند بمنتهای حدّ تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال اون داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیئ نمیگذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت میکنند از خداوند بر او بلکه ذرّات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئ در حدّ خود وصول الی ما ینتهی در حدّ خود را تمنّا دارد وهمینقدر که کسی مقتدر شد در حقّ اون ظاهر نکرد از او سؤال میشود لعلّ که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت بر گذرد بارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شده در این دین ابوابی که ما یتعلّق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شأنی که باون مرتفع میگردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعلّ در یوم ظهور حقّ شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کلّ ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد

و در ظهور "من یظهره الله" خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الّا بظهور بعد چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذاردند که از حدّ باب تجاوز نماید و اگر موفّق نگشت باظهار ثمرهٔ وجود خود بنفسه محتجب ماند و لکن در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور کلّ علی ما یمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحهٔ فصل بهم رساند محو میگردد کلّ آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الّا آنکه در ثمرهٔ بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید.

{ ۴ : ۶ } الباب الرّابع من الواحد السّادس ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزّمان.

ملخّص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید کذلک در ظهور حرف هاء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء قرار داده زیرا که اشراق این کلمهٔ بر این حدود خمسه اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولوالعلم ظاهر است و در پنج مراتب توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ﴿ان لا اله الّا هو﴾ در مرایای افئده مسبّحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ﴿ان لا اله الّا انا﴾ در افئدة مقدّسین و در الف مظاهر توحید ان ﴿لا اله الّا الله﴾ در افئده موحّدین و در خاء مظاهر افئده ﴿ان لا اله الّا انت﴾ در افئده مکبّرین و در میم مظاهر افئده معظّمین در مرایای ﴿لا اله الّا الّذی﴾ خلق کلّشیئ بامره[66] مستضیئ اگرچه در هر ارضی کلّ این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرّهٔ ولی حکم بر ظهور است و ایصال مدد از مبدأ تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلّیه صعود نمایند و بجنّات خمسه در اسماء خمسه بحدود هاء در هیکل انسانی تعبیر میگردد که اگر کسی نظر کند در کلّ ارض خطوط هاء را در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقرّ است الی ظهور "من یظهره الله" آنوقت از محلّ اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مکه مبدء اشراق اراضی گشت ودر ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع

گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذرّهٔ ما لا یحبّه الله نماند که اگر قدرت مشاهده میشد هر آینه امر میشد که از فوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در ان غیر شیئ محبوب محیط نگردد ولی حال که در قوّه این خلق ممتنع است الّا ان یشاء الله و ثواب یک نفس بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحقّ مستقرّ باشد و الّا در ظلّ اخذ ظلّ کن وهرگاه ممکن بود که سور کلّ از یاقوت احمر گردد هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی ممیز باشد از کلّ ارض و قطعی که محلّ اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کلّ آن و این قطع مرتفع نمیگردد الّا آنکه قبول سجده از برای قطع من یظهر الله نموده و الّا خلق نمی شد این است افتخار آن بر کلّ ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان باو را نمیکردند خلق نمیشدند در هر شأن سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کلّ ممکنات اشراق فرماید که مدد کلّ از او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کلّ در ظلّ ﴿اقیموا الصّلوة﴾ حشر میگردند و از او ممّد میگردند واگر کلّ ما علی الارض هم متحّمل می شدند این کلمهٔ حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده بود الی ما لا نهایه مدد میداد مصلّین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است علوّ امر الله و سموّ حکم او که کلّ بآن مهتدی میگردند و آن کلمهٔ در مقام خود مثل شمس در نقطهٔ زوال مستقرّ است و هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعّز از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد وهیچ علمی نیست الّا علم بمبدء امر و احاطه شئون ما یتفرّع بر او الی یوم رجع کلّ بسوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه اون کتاب الله هست مؤمن شده اند و

مادون آنها از کلّ ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند وهمین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشوراء یکی جان میدهد از برای او بحقّ و یکی بر او کرد آنچه کرد بغیر حقّ این نیست الّا محض علم و الّا در صورت انسانی هر دو بظاهر هستند مثل حقّ را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن که هرچه شمس بر او اشراق کند امکان تعکس در او نیست این است که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود بهمان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین بحقّ ببیان مقبلند و محتجبین بهمان محتجب و همین قسم در یوم ظهور "من یظهره الله" فرض کن که آنچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکوّن میشود باو است اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لا یعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیرگریه کند که همان وقت مدد کلّ از او بوده وهست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شیئ واحدی است که مثل آن مثل شمس است اگر بما لا عدّ طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع و اگر غارب گردد واحد بنفس است در علوّ اختراع و کلّ بضیاء او مستمد از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدّ جماد که منتها الیه ظهور فیض است منتهی گردد و الله یسکن فی غرف الرّضوان من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیما.

{ ۵ : ۶ } الباب الخامس من الواحد السّادس فی حکم التّسلیم بأن یسلّمن الرّجال بالله اکبر و یجیبن بالله اعظم، و النّساء یسلّمن بالله ابهی یجیبن بالله اجمل.

ملخّص این باب آنکه جوهر کلّ قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم آنرا نازل بفناء بیان نموده و آن اوّل شجره است که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سموات و ارض و ما بینهما و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کردهٔ اعظم تر است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سرّ محتوی امر شد در بیان سلام بتکبیر بر خدا و جواب بذکر تعظیم او گردد وهمچنین در اولوالدوائر: بالله ابهی، و در جواب: بالله اجمل، کلّ ملاقات کنند یکدیگر را وثمره آن آنکه لعلّ در یوم ظهور من یظهر الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق تقمص اکبریت و اعظمیت و ابهائیت و اجملیت درابداع از اینکه وصف کرده نشود و نعت کرده نشود و ثناء کرده نشود و تمجید کرده نشود لعلّ قائلین بقول خود توانند که اقبال بآن شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال و این حقیقت واحده در حول نفس خود متحرّک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که کلّ ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کلّ را در حرف آخر مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الّا نفس بدء اگر چه بظهور رکن تکبیر ظاهر بود ولی مدل بر تسبیح بود فوأد او وهمان یومی که اظهار علوم خود مینمود مدد آن از همان نقطهٔ قرآن بود زیرا که آنچه تنطق میکرد راجع بآن میشد اگر چه آن روز آن مظهر در بین یدی الله بود ولی او و کلّ ممّد از او بودند بظهور قبل او و همچنین در ظهور بیان تصوّر کن که کلّ آنچه هست از او است و دقّت

کرده که بر او وارد نیاید بلکه از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای آن نفس است و الّا سایر را چه حدّ که نقطهٔ حقیقت در حقّ آنها این امر نماید ولی چون در لیل الیل چشمها نبیند او را لعلّ کلّ ببرکت اون محزون نشوند و کلّ بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند بخلق خود و بفرماید که منم همان صاحب بیانی که امروز کلّ باحکام آن عمل میکنید و اینکه کلّ در یوم قیامت در ظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الّا من شاء الله از این جهت است که می بینند پر شده سموات و ارض و ما بینهما از اوامر قبل او و چون او را در آن هیکل بغیر عین او نظر میکنند محتجب میشوند و اگر ببدء همان هیکل نظر کنند محتجب نمی شوند همین صلوتی که امروز می بینی که احصا نمیتوان نمود مستظلّین در ظلّ او را در مبدء امر نظر کن در کتب که چه کردند که قلم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم در بیان ببین و همین قسم در ظهور "من یظهره الله" مشاهده کن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب از سرّ وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین رسول الله – صلّی الله علیه و اله – میکنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجّتی باشد بلکه اهل حقّ آن زمان منحصر بود بمؤمنین بانجیل و کلّ موعود بودند باسم آن حضرت و وصف آن و خدا دانا است که چقدر ها باسم عیسی – علیه السّلام – اظهار دین او را می کردند و اون شمس حقیقت بروایتی هفت سال و بروایتی نه سال اظهار قرآن را کما هی نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور "من یظهره الله" که وقتی که اون ظاهر میگردد کلّ مؤمنین ببیان در ذروه ایمان

خود و انتظار خود ثابت و قائلند ولی بمجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان باو محتجب نشد صدق ایشان ظاهر و الّا اقرب از لمح بصر کلّ هباء منثورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل او است منتهای دقّت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدأ ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله یصلّی علی الّذین هم آمنوا بالله و آیاته و هم بلقائه یوم القیمة موقنون.

{ ۶ : ۶ } الباب السّادس من الواحد السّادس فی حکم محوکلّ الکتب کلّها الّا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر.

ملخّص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثماری که از این اشجار محبّت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی بآنها مسترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبوب است که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن ببین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی – علیه السّلام – بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی شود وهمین قسم است در این ظهور و ظهور "من یظهره الله" جائی که در مبدء امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرّع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کلّ کتب الّا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – در کتب سماویه اگر چه کلّ حقّ بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کلّ مرتفع شد و حکم غیر حقّیت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد وهمچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنّسبه بشمس گویا دیده میشود "من یظهره الله" می نویسد بکلّ کلمهٔ شهادتین را باسم خود و او است جوهر کلّ دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن باو نگردد آنچه در بیان

مالک شده محو میگردد وهمین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور "من یظهره الله" آثار نقطه و آنچه در ظلّ او مستدلّ بر او شود اثمار این جنّت وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حقّ متحّمل میشوند آنچه متحمّل می شوند این است مراد حقّ چنانچه حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – در غیر مؤمنین باو همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند بآنچه من عند الله بر عیسی – علیه السّلام – نازل شده بود قسم بذات مقدّسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم "من یظهره الله" یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است از کلّ بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود اگر چه بنفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمیشود اگر چه باعلی درجه علوّ بیان رسیده باشد الّا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدع خود در ظهور "من یظهره الله" و محتجب نمانده بمثل آنچه اهل فرقان ماندند زیرا که بارزاق قبل او مسترزق هستند و بارزاق بدع او محتجب که این است جوهر کلّ علم و عمل اگر توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین.

{۷ : ۶} الباب السّابع من الواحد السّادس فی النّکاح وعدم جواز المهر ازید لاهل المداین علی اکثر من خمس و تسعین مثقالا من الذّهب و لاهل القری خمس و تسعین مثقالا من الفضّة و لا اقلّ من تسعة عشر فی کلتیهما و لا ینبغی الصّعود و لا النّزول الّا واحدا و احدا بالعدد لا بنفس الواحد و یرفع الانقطاع و یثبت الاقتران بعد الرّضا بکلمة یذکر فیها کلمة لله.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و برضای مرء و مرئه و کلمهٔ که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است بحکم او بطوری که در مواقع خود مفصّل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این آیه را انّنی انا لله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ کلّشیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین با آنچه مقدّر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین ازعشیره او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مداین که مراد اهل شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن و اقلّ آن بر نوزده مثقال عدد واحد و در ترقّی و تنزّل واحدا واحدا مزید شود یا نقص شود که از پنج حدّ تجاوز نمیکند که اوّل یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری بهمین قسم در فضه مقدّر شده من عند الله که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و به کمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این

قسم امر شده تا آنکه کلّ مکلّفین در فضل و سعه رحمت حقّ باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف الوف بخشند بر یکدیگر بأسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر آن این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند بآنچه که حلّیت اقتران بر آن منعقد می شود که کلمهٔ لله باشد لعلّ در یوم ظهور "من یظهره الله" از مرآت این کلمهٔ که مدلّ علی الله هست تجاوز ننمایند که اگر کسی در حین ظهور او ایمان باو نیاورد اگر چه لله گوید باطل میگردد حکم او الّا آنکه آنروز بامر او ثابت شود آنچه می شود از مواقع دین چنانچه کلّ ملل چنان گمان میکنند که لله میکنند آنچه میکنند ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود میشد وهمین قسم در اسلام اگر کلّ در ظهور ائمّه – علیهم السّلام – از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کلّ که می بینی که میگویند لله میکنیم یا آنکه آیه و ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین میخوانند عند الله کاذبند و الّا حکم دون لله در حقّ ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند ولی بر او میکنند آنچه می کنند این است که کلّ اعمال بعرفان همین قبول میگردد و باطل میگردد و اگر در بیان الی حین ظهور کلّ عمل کنند لله عاملند لله زیرا که در ظلّ مرآت او مستقرّند عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور "من یظهره الله" اگر از برای اوکردند لله کرده اند و الّا ما جعل الله بین الحقّ و الباطل ثالثا هرکس از برای اوکند در ظلّ الّا الله محشور میگردد و هرکس از برای غیر اوکند در ظلّ نفی محشور میگردد ولی در هر حال کلّ طائفند حول این مرآت مثلا آنچه که امّت عیسی – علیه السّلام – میکنند بگمان

خود از برای خداوند میکنـند بواسطه عیسی – علیه السّلام – که آن زمان مرآت مدلّ علی الله بوده ولی حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الّا کذب کلّ عند الله ظاهرگشت بچیزی که نزد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ظاهرگشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شیئی بشأن قبل از شهادت در اون ذکر میشود و موصوف باین وصف مظهر او میگردد که مشیت اوّلیه باشد که در هر ظهور ما شهد او ما شهد خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم باو نیست و او لم یزل و لا یزال شاهد برکلّ شیئ بوده قبل از وجود او و شهادت او برکلّشیئ قبل از وجود او مثل شهادت او برکلّ شیئ است بعد از وجود او لا یعلم احد کیف هو الّا هو سبحان الله عمّا انتم تشهدون و هیچ شیئ سبب نجات نمیگردد الّا آنکه کسی در لله صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمیگردد مگر آنکه در نزد نفس خود بگمان آنکه از برای خدا است محتجب گردد و الّا هیچ نفسی نیست که ما بین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لله است و حال آنکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظرکن در نزد ظهور "من یظهره الله" که کلّ عاملین از برای خداوند در بیان بحجّیت آیات الله عامل شده اند و آن روز هم که همان حجّت هست چگونه میشود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان بکلّ اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناساند خود ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه

نزد ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – شناسانید هر نفسی که در انجیل مدّعی بود که از برای خدا بدین عیسی – علیه السّلام – عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لله عامل بوده اند و متدّین بدین عیسی – علیه السّلام – و ما سوای آنها از برای خدا عامل نبوده اند و متدین بشریعت عیسی – علیه السّلام – روح الله مدین نبوده و الّا خداوند عالم اعزّ و اجلّ از آن است که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود وهمچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده و الّا لدون الله که در هوای خود گمان میکرده که لله می کنند ولی عند الله از برای دون او میکرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مؤمنین ببیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حقّ که محمّد – صلّی الله علیه و اله – و آل محمّد – علیه السّلام – وابواب هدی باشند از برای خدا کرده و الّا الی الله راجع نمیگردد و مرآت لله در قبل رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بوده که مرایای ثمانیه و عشر بتجلّی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته اند از برای خداوند و کلّ عاملین از برای خداوند چون در ظلّ مظاهر امر او مستظلّ گشته عند الله مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمهٔ توحید آن بلا اقتران بذکر مظهر امر قبول میشود هر آینه عمل آن هم ازبرای لله بدون عمل از برای مظهر امر قبول می گردد مثل میزنم در انجیل و فرقان یا در بیان و "من یظهره الله" بر تو سهل گردد مثلا شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الّا بشهادت عیسی – علیه السّلام – روح الله و همچنین شهادت عیسی – علیه السّلام – مقبول نمی شد الّا بشهادت بر حروف حی آن در آن زمان اختصاص بحیّ

از برای این است که کلّ مدلّ بر این واحد شوند تا آنکه اثنین نه بینی و الّا کلّ آنچه در انجیل می بینی تکثّر همان واحد اوّل است اگر چه یک نفسی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب واگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بآن میشد راجع الی الله میشد حال کلّ از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما یرجع بسوی ایشان ما یرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – باو ایمان نیاورده کلّ آنچه از برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد که آن واقع از برای لله و حروف واحد آن ظهور کرده و الّا عند الله صادق نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان برسول الله – صلّی الله علیه و اله – و ایمان بحروف حی او میشد و حال آنکه می بینی کرور کرور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند و حال آنکه در نارند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قرآن نظر کن از اوّل ظهور آن تا سنه هزار و دویست و هفتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی بودند که از برای محمّد و آل محمّد – صلّی الله علیهم – و ابواب هدی بودند که اگر کسی در حقیقت اوّلیه از برای محمّد – صلّی الله علیه و اله – بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المؤمنین نبود صادق نبود در این که او است از برای خدا و همچنین الی ما ینتهی الی آخر الابواب ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بوده بمحمّد – صلّی الله علیه و اله – و مظاهر امر او اون است که از برای خدا بوده بنقطهٔ بیان و مظاهر امر آن و همچنین در یوم "من یظهره الله" خواهی دید که کلّ میگویند که ما از برای خدا عامليم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور باو از برای خدا عمل کردند هر آینه صادقند و الّا فی الحین باطل میگردد آنچه ما بین خود و خدا از

برای خدا میکنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین ببیان که بسبب نسبت بسوی او حکم لله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد ما بین خود و خدا توجّه بآن میکند و مشاهده جمال الله در فؤاد خود میکند و قصد لله میکند در هر عمل آن آیتی است که از "من یظهره الله" بوده در افئده کلّ قبل از ظهور او و اون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که شجرهٔ حقیقت ظاهر آن بر جهت عبودیت بر افئده کلّ تجلّی میکند ولی کینونیت آن بر آیات افئده متجلّی میگردد که در آنها دیده نمیشود الّا الله وحده وحده که اگر این نباشد چگونه میشود که عبد ما بین خود و خدا لله میکند و مظهر حقیقت از او قبول نمی کند زیرا که آنچه ما بین خود و خدا می کند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس حقیقت در او مشرق شده مثلا اگر رسول خدا تنطق نفرموده بود که عمل کنید لله هر آینه کسی عارف بود که عمل کند لله اگر گوئی بعبارت دیگر می گفتند در همان نظر کن که آنهم بآن رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتهی شود ببدء که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتهی شود بظهورات بعد که نهایتی از برای او نیست مثلا حینی که نفسی ما بین خود و خدا بر نقطهٔ بیان حزن وارد میآورد آن آیتی که ما بین خود و خدا بآن عمل میکند و قصد لله میکند آیتی است که از شمس جود او در او متجلّی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر بگوئی این آیت بواسطه رسول الله – صلّی الله علیه و اله – هست تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که لله عمل میکردند مثلا سید الشّهداء – علیه السّلام – چون که از برای رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – میکرد

از برای خدا بود ولی آنکه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود لله میکرد و حال آنکه لدون الله بود و آن آیتی که او ما بین خود و خدا در او نمیدید الّا الله را درآنوقت آنحضرت آیه تکوین آن آیت بود در حقیقت خامس که اگر کشف غطا می شد میدید که آنچه خود لله میکند باو میکند و از برای او اگر چه محتجب بود و بر او کرد کلّ این تطویل از برای این است که لعلّ یوم ظهور "من یظهره الله" پیش خود ننشسته که ما لله میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما توجّه باو میکنید الی الله شبحی است از شمس جود او در آیه کینونیات شما ها که از ظهور قبل او متجلّی شده و در ظهور بعد اگر تقابل بهم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطهٔ بیان بوده اید و الّا ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای من کنید راجع بمن نمیگردد الّا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این مظهر را مثلا وقتی که نفسی که آمر بامر این جبل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او بآن صعود نموده آیتی است که بظهور قبل همین کینونیت در او است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر میدانست که این همان نقطهٔ فرقان است در ظهور اخرای او که آیهٔ که در کلّ مسلمین است که باو توجّه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی نمیشد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا برسول الله متقرّب الی الله هست در یوم "من یظهره الله" هم همین قسم کلّ مؤمنین ببیان مبتلی میشوند که پیش خود گمان میکنند که لله میکنیم ولی بر آنکه میکنند شمس تکوین آن آیاتی است که قبل بآنها متقرب بخدا شده اند

و در انفس متجلّی شده و نمیدانید که اگر بدانید هیچ ناری از او اشدّ تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر عمر بآن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از برای خدا کند ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعا لله میکنند در آفاق که از برای محمّد – صلّی الله علیه و اله – و مظاهر امر او باشد و در انفس که بآیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلّی است میکنند ولی چون از سرّ امر محتجبند این است که لدون الله واقع میشود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلّف در ظهور بدع از شمس حقیقت نمیورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدع حکم لله در حقّ آنها نمیشود الّا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باو متدین بدین او بوده اند و در آن ظهور عاملین باو لله عامل بوده اند اگر عمل بآنچه در او بوده طبق ما نزّل فیه میکرده اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کلّ آنچه لله میکرده اند بان کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله بود لابدّ در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور "من یظهره الله" بالنّسبة بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمیشود لله بودن اون مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثّر در شبح شبح در صقع خود حکم واحد و احد بر او جاری میگردد که در یوم ظهور "من یظهره الله" کلّ بیان یک واحد بمعنی عدد است که آن واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که همان نفس من یظهر الله باشد و بعد حروف حی باو متجلّی میگردند و بعد واحد اوّل متکثّر میگردد تا یوم ظهور اخرای "من یظهره الله" که در حین ظهور او کلّ باید

یک واحد باشند که در او دیده نشود الّا واحد بلا عدد که نفس او باشد چنانچه امروز کلّ مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اوّل اســت که منتهی میشود بحروف حی و از او منتهی میگردد برسول خدا – صلّی الله علیه و اله – نظر کن در سرّ وجود و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلافاصله مگیر از این جهت است که کلّ در نزد ظهور حقّ بشمس حقیقت نتوانند مهتدی شد همین قسمی که فیض وجود بایشان رسیده بمرایایی که تقدم بر آنها جسته همین قسم هم در هدایت مثلا نظر کن ادنی نفس برّی را که اگر خود بنفسه بشمس حقیقت بر خورد نتواند بهدایت او مهتدی شد چونکه در رتبه دنوّ واقع گشته اگر چه در آن رتبه هم اگر ناظر شود بمبدأ امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور اون از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم قریه خود و آن عالم بعالم فوق خود تا کم کم منتهی شود بکسی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتهی شود تا آنکه بکسی رسد که تواند کلام ائمّه را بفهمد و از آن کم کم ترقّی کند تا آنکه بکسی رسد که کلام رسول – صلّی الله علیه و اله – را میفهمد و آنوقت بر عالم افئده وارد گردد که بتواند کلام الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و علوّ رسالت او در نزد اون لا شیئ میگردد ولی بر آن برّی اگر یومی یک کتاب نازل شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه حجب واسطه فؤاد او بوده که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شأن آیات الله نازل میگردد ولی بر سکان او ثمری مــترتّب نمی گردد که اگر کشف غطا بخرق حجب که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود مؤمن بالله و

آیات او میگردند چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونیت او بود که متقرّن با کلّ نتوان ذکر کرد چگونه بشئون دیگر رسد این است معنی: "ما یضمر علی قلب النّبی افضل من عبادة الثّقلین"[67] زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرّد حین نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوحدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بهزار واسطه نفس باو مهتدی شده حین استماع مندک نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود باو ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شماها همین قسم است که ذکر شد بوسایط ما لا نهایه عرفان کلام حقیقت را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگشته اگر مستقرب نمیگردید که کلّ کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کفّ او یقلّبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شما ها را از ظلّ لله بیرون میبرد و لدون الله میکند بچیزی که محتجب میشوید از او چگونه است حال اعمال شما ها نزد او فلتتفکرّن فی خلق افئدتکم ثمّ علیه تستدلّون کلّ این بیانها از برای این بود که اقترانها لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتّب شود لله باشد گویا دیده میشود که حین ظهور "من یظهره الله" که کلّ ما بین خود و خدا لله میکنند و حال آنکه او لدون الله در حقّ ایشان حکم میکند الّا کسی که از برای او کند که او لله عند الله کرده و همچنین در بیان اگر کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود بحکم ادنی ذرّ که اگر از برای ارتفاع بیان است لله میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نصّ خاصّ منقطع نشد از مظاهر امر آنچه بآن اوامر شده لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق اوامر آنها شده لله شده مثل علمای فرقان که کلّ طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمّه هدی

و ابواب هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود باو لله است ولی بعد از انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجاوز نکرده لعلّ در یوم ظهور قیامت توانید بهدایت آنها مهتدی گشت همین قسم که لله ثابت نمیگردد الّا آنکه آن شیئ و لرسول الله باشد وهمین قسم از آن مبدأ گرفته تا آنچه اوامر آن منتهی گردد لله صدق نمیکند الّا آنکه از برای مظاهر امر او گردد وهر کس مطابق آنچه در بیان است عمل کند شبحی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود بآخر وجود وکمال تراقب را داشته که در نزد ظهور "من یظهره الله" آنچه لله کرده اید لدون الله نشود که اگر از برای او شد لله و للنقطة بوده و الّا باطل میگردد هذا ما وصّیکم الله ربّکم ان انتم به تعملون.

{ ۸ : ۶ } الباب الثّامن من الواحد السّادس فی انّ من استدلّ بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکلّ عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزة بغیرها فلا حجّة له و من یدّعی الآیات فلا یتعرّضه احد و لابدّ ان یقرئن ذلک الباب فی کلّ تسعة عشر یوما مرّة واحدة و یتفکرن فیما نزّل فیه باللّیل و النّهار.

ملخّص این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقّیت نقطهٔ بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کلّ شئون شجرهٔ حقیقت مقطع غیر او است از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علوّ آنرا و در آیات بنحوی است که اگر کلّ خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجّت را واحد قرار داده لعلّ یوم ظهور "من یظهره الله" در حقّ او لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج بآن نبوده که اگر کلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهل تر بود از اقرار بحقّ از شئوناتی که خود روایت میکنند و حجّتی در کتاب الله از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل بآنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و هست و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور "من یظهره الله" محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود مشتبه گردید دون حبّ خود را بر انفس خود و گمان کردید که حبّ او را دارید و حال قریب بسه سال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا

آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او بر پا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان بآیهٔ نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجّت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اوّلیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجّت دین خود موقن بودید این امر را تعقّل میکردید زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست خداوند عجز کلّ را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس را هم در کلّ می بینید امتناع بر خود راه میدهید این است که محتجب میگردید با آنکه بهمان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء همین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر باین نظر نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگویید امتناع دارد بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت کامله خود جاری می فرماید و ظاهر است که بعد ازغروب شجرهٔ حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کلّ یقین نمودند بر عجز کلّ حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیهٔ ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شئونی که در نزد اهل علم متصوّر است با وجود این امتناع که غیر از "من یظهره الله" کسی نتواند مدّعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظهٔ این امر شده بود اعمال کلّ یکدفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حقّ از برای حقّ

نگردد ولیکن بر او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کلّ شود الّا بر نفس او حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصوّری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراما لاسمه زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات برنهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حقّ کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد و اگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر اون نمایند اجلالا لاسم محبوبهم و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند اگر در کور قرآن بهم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز کلّ دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است لعلّ در یوم ظهور حقّ قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و بآیه شبحی که در افئده ایشان است بر مکوّن وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کلّ کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند اگر کلّ بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حقّ را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجّت و دلیل در قلوب ایشان فرماید بادلّه ظاهره که از قبل او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حقّ او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند اظهار وقوف نمود که وقوف در حقّ دون حقّ است و کافی است کلّ اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کلّ ما علی الارض بآیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انّا لله عاملون میگویند ولی صادقین عبادی هستند که

نظر بمکوّن آن آیات باللّه عزّ و جلّ نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است ما بین کلّ شیئ تلک حجّة اللّه قد تمّت علیکم ان یا عباد اللّه فاتّقون.

{ ۹ : ۶ } الباب التّاسع من الواحد السّادس فی انّ استعمال لباس الحریر حلّ فی کلّ الحال و کذلک الحکم فی استعمال الذّهب و الفضّة.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را درهر شأن و همچنین در استعمال ذهب و فضّه تا آنکه کلّ در این جنّت بآنچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور بایمان "بمن یظهره الله" ظاهر سازند زیرا که اگر کلّ ما علی الارض را انفاق می نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند عالم عزّ و جلّ از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و حزنی از برای نفسی نباشد در عدم وصول آن بآن که بمحض حبّ خداوند اجر و ثواب آنرا مضاعف میفرماید و در آخرت باو کرامت می فرماید واگر نفسی بر نفسی بشیئ از این ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند منّت گذارد بر عبد بظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاده نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزّی بر این ظهورات نیست الّا بایمان "بمن یظهره الله" که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در نزد نصاری زیاد تر ازهر ملّتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود ولی اگر اقتران بایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حقّ عبد و هرگاه نفسی مالک شود اسبابی از ذهب یا فضّه و باون نفسی را زنده کند بهتر است از برای اون از آنچه مالک شده و باون متلذّذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محلّ رضای حقّ و شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد

خداوند اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئ را و متلذّذ باو است ولیکن این در وقتی است که نظر بحدود خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکّی نیست که رضای عالی اعظم است عندالله از رضای سلسله تحت مثلا اگر شیئ که "من یظهره الله" باو فرحناک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه کل وجود فرحناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کلّ الاسماء و الامثال الی ان ینتهی الی ذرّ الوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان تمیز داد زیرا که کلّ مدّعی علوّ و قرب بحقّ هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الّا شجرهٔ حقیقت که آنهم اظهار نمیفرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اوّل کلّ عمل کنند تا آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بالله و آیات او کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم و یأذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون.

{ ۱۰ : ۶ } الباب العاشر من الواحد السّادس فی انّ لکلّ نفس فرض بآن ینقش علی عقیق الاحمر هذه آلایة: "قل الله حقّ و ان ما دون الله خلق و کلّ له عابدون".

ملخّص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که در ید او انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه: "قل الله حقّ و ان ما دون الله خلق و کلّ له عابدون" ثمرهٔ آن اینکه شهادتی است از قبل نقطهٔ حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حقّ بوده و هست و مادون آن خلق او بوده وهست لعلّ در یوم ظهور حقّ بآن حقّ که محقّق هر حقّی است اقرار کند بر اینکه مادون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم برید او باشد و حقّ ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حقّ ظاهر ننماید واگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقّیت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد بر او و باطل میگرداند آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق بحقّ شده بواسطه حقّیت او بوده ولی چون ظهور حقّ از برای اهل حقّ جنّت و دون آن نار است این است که کلّ ممتحن میگردند در آنروز و او است مرآت الوهیت و شمس ربوبیت که مدل بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرز حقّ داخل نماید بر عقیق مدوّری امر نماید که نقش شود بهیکل دائره معروفه که پنج واحد است و در اوّل آیة الکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسملّه و در رابع اسماء ستّه و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد واگر در دائره اوّل و ثانی هم حروف تسعة و عشر را نویسد محبوب است نزد حقّ ولی کلّ اینها در صورتی است که در ظهور "من یظهره الله" درک

نماید که چه نقش نموده زیرا که اوّل همان حروف واحد اوّل است که در حی متکثّر میگردد تا آنکه در رتبه خمس بعدد لله ظاهر میگردد و اگر ایمان بحروف حی "من یظهره الله" آوردی همینقدر که در واحد اوّل داخل شدی بحول و قوّهٔ خداوند الی ما لا نهایه هم که مکثّر شود داخل خواهی شد اگر در ظهور نقطهٔ بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی که کلّ بهدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست الّا مثال مهتدی این است که الی ما لا نهایه که تکثّر بهم رساند نیست مگر همان واحد اوّل این است خلق تکوین کلّ ذرات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محتجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبه او را دوست دار که اسمی است که مدلّ بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدلّ بر او نیست اگر ذرّه طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای "من یظهره الله" هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله و همچنین در نقطهٔ بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطهٔ فرقان همین قسم بود و قبل قبل او در نقطهٔ انجیل الی آنکه منتهی گردد ببدیع فطرت اوّل وهمین قسم که از "من یظهره الله" ترقّی نماید الی ما لا نهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من اله الّا الله انّا کلّ له مخلصون.

{ ۱۱ : ۶ } الباب الحادی و العشر من الواحد السّادس فی ان لا یجوز الضّرب المعلّم الطّفل ازید من خمسة خفیفة و قبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضّرب مطلقا و بعد فلا یجوز ازید من خمسة لا علی اللّحم بل یضرب علی اللّباس و ان یزیدنّ علی الخمسة او یضرب علی اللّحم یحرم علیه التّقرّب الی زوجته تسعة عشر یوما حتّی و ان نسی و ان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالّا من ذهب و قد اذن الله للصّبیان التّلاعب فی ایام العید بما فی ایدیهم و ان یستقرّن کلّ نفس علی کرسی فان حین الذی یستقرّ علی الکرسی او سریر او عرش لا یحسب من عمره.

ملخّص این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضری باو رسد و نهی شده کلّ را که طفل قبل از آنکه بخمس سنین نرسید او را تأدیب بلسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حایل کنند و بر شئون دون وقر جاری نسازند چنانچه دأب این زمان است واگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال نمیگردد اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب نمیگردد ثمرهٔ این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کلّ از بحر جود او منوجد میگردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی شناسد معلّم خود و کلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در نقطهٔ بیان بیست

و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدّر فرموده باشد از عمر لا یعرف که همان ایام خوشی او است اگر چه کلّ منتظر اویند ولی چون باو ناظر نیستند لا بدّ بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا میکند که ذکر کند و همین قسم نظر کن در نقطهٔ بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که میشناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او ولیکن اگر کلّ بآنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر بآنچه کلّ بر او خلق شده اند اقدام نورزند بر دون آنهم قریب نگردند که هیچ فضلی اعظم تر از این نبوده و نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرور و ایام قبل از ظهور او است اگر چه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود که بحّب او متیم بوده و هستند ولیکن مثل امروز به بین کلّ باسم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند ان یا عباد الله تتّقون.

{ ۱۲ : ۶ } الباب الثّانی و العشر من الواحد السّادس فی انّ الطّلاق لا یجوز الّا و ان یصبر المرء مع المرئة سنة واحدة لعلّ یصلح بینهما و ان لم یصلح حلّ علیهما و کلّما اراد ان یرجع حلّ له الی تسعة عشر مرّة و لا یشترط فیه الصّبر بعد الرّجع الّا شهرا.

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمهٔ لله وصل فرمود شئون دون شجرهٔ محبّت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجرهٔ محبّت نبوده و نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیگردد و بعد از اضطرار و اظهار آن بآن حقّ است بر آنکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الّا آنوقت جایز است بکلمهٔ که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجع و از حین افتراق تا حین رجع حقّ است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حلّ است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت میگردد و در جنّت حکم اثنینیت نبوده ونیست زیرا که کلّ ازنفس واحد خلق شده وهمینقدر که رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی ما لا نهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد برعدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد اثنین این است سرّ حکمت آن اگر کسی خواهد تعقّل نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی بمبدأ حکم که اگر در یوم ظهور مبدأ حکم باشی بهمین حکم او از او محتجب نگردی مثل آنکه امروز می بینی که در ظلّ هر حکمی از احکام قرآن الی ما لا نهایه نفوس ببرکت او

حاکمند ولی یوم ظهور کلّ در نزد قول او لا شیئ میگردند اگر راجع نگردند بقول او و الّا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است نزد کسی که از مبدأ محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که بمبدأ راجع گردد طوبی للمتّقین من حسن یوم عظیم.

{ ۱۳ : ۶ } الباب الثّالث و العشر من الواحد السّادس فی ان بیت النّقطة لا یجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت الحروف علی خمسة.

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواحد اوّل اگر چه همانروز یوم بدء گردد کلّ لا شیئ میشوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهرا کلّ مدّعی وصل بمحبوب و رضای اون می شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنّت اعلای از آن نیست و اذن داده نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت لله از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف حی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شئون دنیویه که کلّ بآن مفتخرند وهرکس تشابه بهم رساند بآنها در حدّ خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر آنها شود تا آنکه منتهی گردد بآخر وجود و ثمرهٔ آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلّا از درجات نبیین و صدّیقین و شهدا و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلا نظرکن در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – تا مدتها که کسی ایمان نیاورد که بزیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میرود ولی امروز که امتحان کلّ شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمیرود که آنچه

می بینی چون مایه عزّ و افتخار شده میروند این است که عملهای کلّ یک دفعه هباء منثورا میگردد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که بهمان حجّتی که بآن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او امروز که همان حجّت من عند الله هست چگونه است که کلّ محتجب مانده و همچنین در قرآن نظر کن که در حین نزول در بحبوحه فصحا چه کلامها که گفتند و بعد کلّ مؤمنین که آنها را شنیده تعجّب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید و کلّ اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرّز ببهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند همانها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس اگر آن روز بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می بینند که آیات الله مثل بحر از مبدأ جود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال آنکه خود بدرجات ما لا نهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کلّ میکنند این است حدّ مردم مثل بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف حی را توانی فهمید می بینی امروز که کرور کرور تعزیه داری حرف خامس میکنند و سبب آن که قبل حروف خامس بود غیر از کلام رسول الله هست و حال آنکه در قرآن هم بنهج آیات نازل نشده و اگر شد هم امروز برید مردم نیست چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرور کرور باسم او میکنند آنچه میکنند این است که کلّ ﴿هباء منثورا﴾ میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور ترقّی نموده همین قسم که درجات جنّت مرتفع گشته در آنجا هم تنزّل نموده این است که در لیل امتحان نیست که همه منم منمهای ایشان بعرش میرسد ولی روز قیامت

که میشود همآنها بصعق اوّل میروند که بصعق ثانی نمیرسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلا همان حروف که از مبدأ رسالت اخذ نموده در بدء امر بهر کس رسانده و فی الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها بهمان حجّتی که دین آنها بر پا بوده بآنها خواستند برسانند حجّیت مظهر آیات را و باز باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه ئیت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ از صعق نجات یابند و توانند متحمّل شد اگر چه آخر همان ظهور اوّل است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را این است حدّ زائرین که امروز هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کلّ از برای آن خلق شده اند چنانچه صریح آیهٔ ثالثه اوّل سوره رعد است کسی کما هی نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجرهٔ حقیقت است که در کلام او دیده نمیشود الّا آیات قرآنیه و این در حقیقت اوّلیه از برای او است زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از مبدأ امر اظهار نماید حتّی حروف حی و کلّ اسماء و امثال و آنچه در حدّ خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر اهّم ذکر شده که سبب خلق کلّشیئ شده ببین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که بدرجات بسیار منتهی میشود بکلام مبدأ شب و روزی کرور کرور بر او داخل و خارج میشوند این است که کلّ لا یشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمیرفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ثابت است و نبوّت او بحجّتی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدأ که کلّ منتهی باو میگردد و از او نشر میکند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که مدّعین

بحّب آن حروف و زائران آن صادقین از دون آن چقدرند که کلّ در هوای نفس خود حرکت میکنند نه لله اگر چه بزعم خود لله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع مأمور بها لعّل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع میشود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف میکنی بآنکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می توانی بلقاء آنها فایز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل کوه احد میگردد و میخواهی منّت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خود تعب میکشیدی و بزیارت تربت آن مشرّف میشدی و مراجعت میکردی و بآن افتخار بر کلّ مینمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن در لیل الیل بکن آنچه توانی ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کردهٔ باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت بزیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود آنچه کرده و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدأ و بوجود امثال واقران عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین – علیه السّلام – کسی مؤمن برسول الله – صلّی الله علیه و اله – نشد واقعا خالصا و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله – صلّی الله علیه و اله – خارج نمیگشت که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بجوهر امر که دین بآن دین میگردد چه آن اشخاص آن روز در مدینه بکلّ احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان ثلاثه ماند که نظر بما یثبت به الدّین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند باحکام قرآنیه مثل آنکه در آن زمان کلّ بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید

این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در مجلس درست نشسته و حروف حی را وحده می بینی بلکه لا یعرف این است که نمیتوانی که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کردهٔ و ملتفت نمی شوی که دینت بحبّ او از قبل بر پا بوده وامروز بشئون ما یتفرّع علی الاصل محتجب میگردی و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجّت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو میگردی و ملتفت نمیشوی و قبض روح میشوی و داخل درنار میشوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت بر پا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایای الهی در حقّ کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغرور بمقام خود بودی از کلّ محتجب ماندی این است که توکلّ بر خدا نموده که از مبدأ امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کلّ شئون ثابت میگردد و الّا کلّ باطل میگردد و شبهۀ نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الّا بکلام یا نوشتن واگر در آن نظر کنی درجات ما لا نهایه در همان علم می بینی که کلّ ثمر نمیدهد الّا علم بخدا مثل آنکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و تو که یکی از مسلمین بحقّ هستی حکم ایمان بر آنها نمیکنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله را هم موهوم مبین که آن علم بمظهر ظهور است در هر ظهور که حجّت بر ید او باشد و الّا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد بلکه از یوم آدم تا امروز کلّ ملل دون حقّه که هستند کلّ مؤمن بخدا هستند و برسول خود در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده

باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود هر آینه از ظهور الله محتجب نمیماندند و این است مراد از آیه شریفه: ﴿ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا﴾ که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده ﴿کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها فکذلک الیوم تنسی﴾[68] یعنی همان حروف واحدیکه بآنها مؤمن بودی در قبل باسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتناء نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کلّ را می بینی که با این عین می بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که بان محبوب خود را بینند و شناسند امروز بر تو صعب است عرفان بنقطهٔ بیان ولی نظر کن در نقطهٔ فرقان شبهه نیست که امّت عیسی – علیه السّلام – کلّ منتظر احمد موعود[69] – صلی الله علیه و آله – بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمّه – علیهم السّلام – بودی اگر بگوئی کلّ نبودند در فرقه مسلمین هم کلّ بر یقین نیستند اگر چه در آنجا کلّ بودند منتظر و در اینجا کلّ هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الّا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی – علیه السّلام – منحرف نمی شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود (ص) گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می بیند بلکه از حدّت بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می بینند و احصا میکنند واگر بدقّت نظر کنی شاهد میشوی در سنه هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت که اوّل ظهور حقّ بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از

ارض حکمت افئده گرفته تا آنکه منتهی شود باین ارض ظاهر جسد و اوّل ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حقّ را شناخته چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الّا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمیتوان که حقیقت را درک کرد الّا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته و بآیات آن یقین نموده بر حقّیت او اگر چه نمیدانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر اگر چه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند و یکی اعمی است منحرف میشود و نمی بیند وهمچنین تصوّر کن از ظهور نقطهٔ فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه میشود در صحرای کربلا یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیدهٔ این است یکی می بیند و یکی نمی بیند و بگمان خود لله میکند ولی علی الله وارد میآید که اگر بداند بر حقّ میکند راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی بآخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سید – صلّی الله علیه – چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سرّ وحدت قبل است که منتهی شد بآخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افئده ایشان باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کلّ ایشان هم چشم افئده ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کلّ را تربیت نمی نمود مگر ازبرای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آخر وجود که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اوّل و حال آنکه کلّ ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان

میکردند که حقّ با ایشان است و حال آنکه از این اعداد ما لا نهایه بر فطرت اصلیه واقعیه بر طلب حقّ بر نیامد الّا همان حروف واحد و حال آنکه کلّ از غایت اجتهاد و ورع باعلی درجه یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کلّ این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعلّ در یوم ظهور حقّ که ثمره بیان است توانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان مهتدی گشت و بعیون مدلّه علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه بلیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمرهٔ آن است که قبل از آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی – علیه السّلام – غرس شجرهٔ انجیل که شد بکمال نرسید الّا اوّل بعثت رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که اگر رسیده بود یک روز زود تر همان روز یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل می گشت و بعد از غرس شجرهٔ قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاوّل می بود به پنج دقیقه[70] بعد تر ظاهر نمیشد زیرا که همیشه شجرهٔ حقیقت در علوّ عرش خود ناظر است و نظر میکند بر شجرهٔ که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس واجساد خلق همینقدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید اوّل ظهور میگردد و از ورای حجب کنت کنزا مخفیا حبّ احببت ان اعرف را نازل تا آنکه بآن خلق خلق شود تا ثمرهٔ آن که عرفان باو است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اوّل دین معرفة الله هست و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیگردد الّا بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله

این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا بمنتهی الیه وجود منتهی گردد و آنچه اثمار شجرهٔ قرآن است تا عروج شجرهٔ بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمره نبوده و الّا ظاهر میشد زیرا که گل چینان این جنّت ملائکه مسبّحین اند نظر میکنند بر کلّ خلق اگر بینند بر شجرهٔ حدیقه حبّ محبوب ایشان هست میچینند و آن هدایت او است بعرفان مقصود نه غیر آن و همچنین در یوم ظهور "من یظهره الله" آنچه که از بیان باو ایمان آورد و بحروف حی او همان اثمار بیان است و حال آنکه راضی نمیگردد بر آنکه ذکر شود در ایشان شجرهٔ بلا ثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داده شده کلّ را بشمس حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است و الّا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلّاء او را نشناخته گویا پناه بخدا نبرده زیرا که کلمهٔ اعوذ بالله را کلّ میگویند حتّی در حقّ همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه بامیر المؤمنین – علیه السّلام – نبرد که عین پناه بخداوند است پناه داده نشد از دون نار عرفان و الّا هر امّتی که می بینی این کلمهٔ را بلغت خود میگویند و حال آنکه حدّ ایشان ظاهر است و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه باو است و نزد هر بطونی پناه باوامر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور قبل و اوامر آن پناه نمیدهد او را الّا بظهور بعد و اوامر او و همیشه مراقب اوّل ظهور باش که اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه صبر کنی جدید نزد آن حقّ مذکور میگردی چنانچه امروز خود میگوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت

بعد اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله یختصّ برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

{ ۱۴ : ۶ } الباب الرّابع و العشر من الواحد السّادس حکم الله فی حین تحویل الشّمس.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حقّ و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کلّ سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف در آن مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همین قسم در کلّ اعمال و شئونات خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این بین هر کس هر چه تواند اذن الله از برای او بوده وهست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده تلذّذ بآلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حقّ آن شیئ کامل گردد نزد آن نفس و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذّذ شوند در مجلس واحد و تعدّد الاء و نعماء را بتعدّد مجالس قرار دهند که این اقرب است بتقوی عند الله و اذن داده شده که در لیل بعدد کلّ حول این آیه را تلاوت نماید "شهد الله انّه لا اله الّا هو المهیمن القیوم" و در نهار آیه "شهد الله انّه لا اله الّا هو العزیز المحبوب" یا آنکه آیه شهد الله که در آن ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است وهیجده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام هیجده شهر که هر یومی منسوب بیکی از احکام کلّشیئ است که کینونیات کلّ ادلّاء بر توحید حقّند و در ظواهر چونکه ذکر

نبی و وصّی در این کور نمیگردد بمؤمنین اطلاق میشود الّا یوم قیامت که هر کس را شجرهٔ حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند وغیر از آن کسی نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اوّل صوم جایز نیست بلکه بابواب واحد دخول در جنّت واجب و کلّ این ظهورات از برای اینکه در یوم "من یظهره الله" که یوم اوّل یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار باو هدایت یافته نه آنکه مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و کسی که این یوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال آنکه این یوم بنسبت باو عزیز گشته و هر شیئ در یوم قیامت ظاهر میشود بر هیکل انسان حتّی دقایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا آنکه بمطالع آیات ازلیه و ظهورات قدمّیه منتهی گردد که آنوقت اجلّ از این است که ذکر حدود خلقی شود لم یزل الله کان عالما و قدیما و لم یزل الله کان حاکما و قدیرا.

{ ۱۵ : ۶ } الباب الخامس و العشر من الواحد السّادس فی انّ الله قد امر بان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم "من یظهره الله" من بعد بلقب القائم و الحکم علی اعدام من یحزننّه من فوق الارض بما یمکن.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کلّ را که در نزد استماع ذکر "من یظهره الله" باین اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلالا له من کتاب الله و اعظاما له من نقطة الاولی لعّل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کلّ اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کلّ عمر خود هر وقت شنید برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجّت اقامه کند بآیاتی که دین او باو بر پا است و فی الحین خاضع نگردد از برای قرآن و ساجد نگردد از برای منزل بیان کلّ اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده واگر بر عکس باشد ثمر میبخشد او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حبّ در ایام غیب خود بر او شاهد شده اگر چه هرگز محبّ نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقّت در این نموده که لابدّ ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید وعمل کنید ولی از برای مسّمای این اسم نکنید آنچه از برای اسم او میکردید اگر چه اگر بدانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد میآورید چنانچه در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – کلّ منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب افتخار ها میکردند و همچنین در ظهور نقطهٔ

بیان که کلّ از برای اسم او قائم میشدند و از برای ظهور شب و روز تضرّع و ابتهال می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب افتخارها مینمودند ولی حال که باعظم حجّتی که دین ایشان باون بر پا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او لا یحصی است کلّ بعد ازاستماع آیات او در خانه های خود مستریح نشسته و او الآن در این جبل ماکو است وحده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که اینطور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید واز برای اسم او قائم گردید و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام باسم سبیلی بسوی مسمّی بهم رسانید این قسم محتجب مانید در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله – صلّی الله علیه و اله – را و آنچه بر او وارد شد از منتظرین باو و مگو که در دین نبودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الّا آن روز در میان خود بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند و گمان دون حقّ بر خود نمیبردند مثل آنکه امروز می بینی که کلّ باعلی درجه فضل و دین خود عاملند و خطور دون حقّ از برای خود نمیکنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطهٔ بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت فرض شده که کلّ بنویسند و ثبت کنند لعّل در قیامت بعد بآن مهتدی می شوند و خواهی درک نمود "من یظهره الله" را و اگر قرار گذارید ای اهل بیان کلّا که به هیچ نفسی نپسندید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حقّ را بباطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حقّ محض است و اگر در ظلّ او مستظلّ نگردید در دین باطل میگردید لعّل بر آن حزنی وارد نیاید و کلّ اعمالی که از یوم ظهور نقطهٔ بیان کرده اید تا آن روز باطل نگردد توکّل بر خداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعّل بر مقصود خود چونکه نمی شناسید حزنی وارد نیاورید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می شناساند کلّ را نفس خود را بآیات و

کلمات خود ولی کلّ بآن یقین نمیکنند که بشناسید او را از این جهت محتجب می مانید وهیچ حجّتی نیست از برای کسی که یقین نکند باو بعد از استماع آیات این است صراطی که کلّ بآن داخل در جنّت میشوند و محتجبین بآن داخل در نار میگردند که هیچ جنّتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجلّ است ازاینکه بجنّت و وصف جنتیت وصف شود زیرا که خلق جنّت بامر او میشود و اگر میخواهی در بدء جنّت نظر کنی نظر کن در بدء دین اسلام که هر کس داخل میشد داخل در جنّت بود و الّا در نار و درجه بدرجه جنّت مفصّل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او اصحاب رضوان و جنّت بوده اند و دون او در نار تا آنکه منتهی شد بآخر ابواب که نصّ خاصّ منقطع گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنّت بود و هر کس قدر جوی منحرف بود در نار تا اینکه بظهور اسم باطن باطن خلق جنّت را بین و حکم دون جنّت بر کسی که نشناخت او را و عارف نگشت بحقّ او ذکر کن و بعد مبدأ جنّت را بیان بین و تا ظهور "من یظهره الله" متّبعین را از منحرفین بشناس و حکم جنّت و نار را بعین شهود ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنّت و نار و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار آخرت میگردد و همچنین در ایمان که همین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم بآن را یخلق الله ما یشاء بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا.

{ ۱۶ : ۶ } الباب السّادس و العشر من الواحد السّادس فی ان لا یحلّ السّفر لاحد الّا اذا اراد بیت الله او بیت النّقطة بعد استطاعته او اراد ان یتجر او یرید ان یزور حروف الحی اذا استطاع علی الرّوح و الرّیحان او اراد ان ینصر احدا فی سبیل الله و من یجبر احد علی احد فی سفر و یدخل بیته بغیر إذنه او یرید ان یخرجه من بیته بغیر إذنه حرم علیه زوجته تسعة عشر شهر و ان یتعدّ احد عن ذلک الحکم و لم یعمل به فعلی شهداء البیان ان یأخذوا عنه خمس و تسعین مثقالا من ذهب حیث لا مردّ و اذا اراد ان یجبر احد علی احد فرض علی من علم او یطّلع ان یحضر و یمنعه و ان علم و لم یحضر فیحرم علیه زوجته تسعه عشر یوما و لم یحلّ له بعد انقضاء التّسعة و العشر الّا و ان یأتی تسعة عشر مثقالا من ذهب ان استطاع و الّا من فضّة و ان لم یقدر علی الفضّة فلیستغفر الله تسعة عشر مرّة الی ان یقدر و ینفق الی شهداء البیان لینفقوا علی من یؤذّن باعلی صوته ثمّ علی الفقراء و المساکین من اهل الدّین و الکتاب کلّ علی حسب شأنه و لا یسافر احد دون سفر الواجب من الحجّ او الحضور بین یدی النّقطة الّا اذا اراد ان یزور او یتجر فلا ینبغی له ان یطولن ایام سفره و ان اراد ان یطول فعلیه ان یرفعن ما یتعلّقن به من کینونیة خلقت من ذاته او لا یطولن اکثر من ثمانیة و ثلثین شهرا الّا لمن یتجر فی البحر فانّ له اذن علی قدر خمس و تسعین شهرا و لا یحلّ علیه فوق ذلک و من یتجاوز من ذلک الحدّین ان یقدر علیه ان ینفقنّ اثنی و مأتین من مثقال من ذهب و الّا اثنی و مأتین مثقالا من الفضّة.

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده و در تجارت هرگاه ما خلق عنه نزد او باشد بأسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو حول در برّ اذن داده نشده الّا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت از برای او اذن الله هست زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و مبدأ حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب و الّا از فضّه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود الله هست و ثمرهٔ این حکم آنکه در یوم ظهور "من یظهره الله" در حین استماع سفر کند بسوی او و مقدّم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا اگر کلّ بیان از برای او است و اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدّد نشود حکم ایمان نمیگردد و سفر جایز نیست الّا بعد از استطاعت بر روح و ریحان الّا در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شد چگونه میتوان از ثمرهٔ وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه یک قدم او را در سفر مجبورا حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدّی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدّی او نود و پنج مثقال ذهب در حقّ او حکم نمایند وهر نفسی که عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید واگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمیگردد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الّا از فضّه و اگر نه نوزده مرتبه

استغفار کند که آن وقت حلال میگردد بر او اقتران و بعد از استطاعت احدهما بر او است انفاق بسوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلّف دانند و الّا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر موقف که هست محمود است و ثمرهٔ این آنکه لعلّ در بیان بر نفسی غیر حقّی وارد نیاید لعلّ که عادت کلّ گردد و بر مقصود یوم ظهور او حزنی وارد نیاید که اگر نه از برای او بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد باستحقاق بلکه کلّ از بحر جود او هست که در زمره تکلیف بیرون میآیند و الّا اکثر را حدّ اهمال است زیرا که بعد ازعرض تکلیف قبول امر الله نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد که کلّ با منتهای حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حزنی وارد نیاورد که کلّ در مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمة که آن اوّل یوم ظهور "من یظهره الله" است و خداوند عالم هیچ نبّی را مبعوث نفرموده وهیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدّی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده وهست و هر قدر که منازل اقرب و اخف گردد عند الله محبوب تر است واگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقّت شود طلب نقمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از ورود مالک او در بیان غیر از اخف از تحمّل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن بر میدارد از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه مترتّب کلفت و مشقّت است ممنوع بوده وهست الّا سبل روح و ریحان بر مقادیری که من قبل الله مقدّر شده

ومراعات پیادگان درهر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حقّ یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته میشود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر را کلّ مبدّل کنند بر روح و ریحان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کلّ بوده که بملاحظه های نفع جزئیه تعب بر نفس خود و دیگران وارد میآورند و الّا اگر بر روح و ریحان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجه ترقّی کند که کلّ نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد و الله یحفظ من یشاء فی السّبل بإذنه انّه کان علی کلّ شیئ حفیظا.

{ ۱۷ : ۶ } الباب السّابع و العشر من الواحد السّادس فی حکم طهارة ما یخرج من الفارة و عدم فرض التّحرّز عنه و کذلک الحکم فی الحیوان الذّی یطیر باللّیل و الّذی یسمّونه بابابیل[71].

ملخّص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کلّ مؤمنین از ما یخرج من الفارة او ما یطیر باللّیل او اشباه ذلک بر اینکه بأسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرّز محبوب بوده وهست مانع از طهارت نمیگردد و در هر حال نظر بر مطهّر مطهّر کرده که محتجب از مبدأ نمانی که در یوم ظهور "من یظهره الله" ذکر دون طهارتی نمائی که او اجلّ از این است بلکه قول او مطهّر است و در هر شأن در مکامن طاهر و مطهّره بوده وهست و از یومی که اوّل از برای آن نبوده الی آخری که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست وهیچ شیئ او را متغیر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امهّات او صفوة خلق بوده و مکمن طهر و طهارت طوبی لمن یدرکه یوم القیامة علی طهارة من عنده فانّ ذلک لهو الفضل العظیم.

{ ۱۸ : ۶ } الباب الثّامن و العشر من الواحد السّادس فی عدم جواز النّظر لاحد الی کتاب احد الّا للمتبحّرین اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضائهم.

ملخّص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته و چه سرباز چه کتب علمیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الّا هر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آنوقت حلال میگردد بر او و این نهی نشده الّا آنکه کلّ تقمّص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجرهٔ مقصود سلوکی نگردد که دون سبیلی حیا باشد و الله یعصمّن من یشاء من عباده عمّا لا یحبّه انّه کان علی کلّ شیئ وکیلا.

{ ۱۹ : ۶ } الباب التّاسع و العشر من الواحد السّادس فی ان لکلّ نفس فرض ان یجیب اذا یکتب الیه و یجیب اذا یسئل عنه و ما یتفرّع علیه.

ملخّص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطّی نویسد بر اینکه او را جواب دهد و فصل محبوب نبوده بخطّ خود یا بخطّی که امر کند وهمین قسم اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب بآنچه دلالت کند لعلّ در یوم ظهور الله کسی از آن نیر اعظم محتجب نگردد در حینی که نازل میفرماید من قول الله: ﴿الست بربّکم﴾[72] کلّ بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده ولی سرایت میکند تا بمنتهی الیه ذرّ وجود و همچنین کتب شبهه نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کلّ کسی بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد از ردّ جواب محبوب خود که باجابت کینونیت او خلق میگردد در ذرّ افئده باقرار بوحدانیت و در ذرّ ارواح اقرار بنبوّت و در ذرّ انفس اقرار بولایت و در ذرّ اجساد اقرار ببابیت و نزد هر ظهوری مجیبین از صامتین ممتاز میگردند و الّا در ظهور قبل که کلّ مجیبند مثل آنکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما یتفرع بر او است از ولایت و احکام قرآنیه بلکه متصوّر نمیشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین باجابت ممتاز میگردند و عبد بصیر آن است که در کلّ عوالم و مراتب اجابت حقّ را نماید اگر چه باجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بعمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن نفس کلّ مأمور شده اند بر اجابت یکدیگر حتّی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او بآنچه میشود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین

لازم است اجابت او و همچنین اگر مقاعد آن محلّ اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند واجب است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعلّ در یوم قیامت که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را الّا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم حزنی وارد نیاورند که یک دفعه ما یثبت به الدّین مرتفع شود و او بشئون ما یتفرّع علی الدّین محتجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب میماند همین سبب میگردد او را و لکن الله یهدی من یشاء بفضله انّه کان بکلّ شیئ محیطا.

الواحد السابع

{ ۱ : ۷ } الباب الاوّل من الواحد السّابع فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی و ماتین حولا و محو ما کتب من قبل او انفاقه الی احد.

ملخّص این باب آنکه درهر ظهور خداوند دوست میدارد که کلّشیئ جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی ما یملک خود را از کتب مجدّد کند باینکه در ماء عذب ریزد یا آنکه بنفسی عطا کند لعلّ عین عبدی بر حرفی نیفتد که کره از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب لعلّ روح آنهم در ظلّ آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته میشود هفتاد هزار ملک بر او موکلّند وهمچنین حین محو که حفظ میکنند او را و اگر امروز نظر کنی در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در هر شیئ چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئ را ظاهر مکن الّا بر علوّ صنع و کمال لعلّ یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبّی شاهد نگردد بر خلق خود که نظر کلّ ملائکه در ظلّ نظر او است و کم شیئ میخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجرهٔ حقیقت گردد بلی اگر شیئ که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئ است که لایق شده از برای آیه لیس کمثله شیئ و کلّ خواهند کرد بیانهای خود را مجدّد ولی مراقب

بوده نزد ظهور شجرهٔ حقیقت از هر ارض که مشرق گردد که بآن در یوم ظهور مسترزق و متلذذ شوند که ما قبل ذریعهٔ بوده از برای آنظهور و آیتی بوده از برای وصول بآن مقصود وهیچ نفسی نیست که یک کلمهٔ ازکلمات بیان را نویسد با ایمان باو با حسن خطّ الّا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اوّل خطّ ابهی و آخر اعلی و ما بینهما بدرجات ذکر و گویا مشاهده میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی بهتر از اقران است و استکمال درکلّ علوّ کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل و مقصود لم یزل و الّا امروز دیده میشود که کتب ما لا نهایه در اسلام باحسن خطّ نوشته شده ولی آثاری که مثبت حقّ و نافی دون میگردد که کلّ کتب قبل اگر در نزد یک حرف اوّل اون اقرار بایمان نکنند قبول نمیگردد از ایشان کینونیت ایشان و چگونه حسن کتابت آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل بئر معطلّ و قصر مشید مانده و جمال او نزد اهل افئده احسن از جمال مذکور باسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء بعدد نفس قیوم که عدد اسم یوسف[73] – علیه السّلام – است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته شده که دون ایمان باو ثمر نمیبخشد و در وقت ظهور "من یظهره الله" همین قسم کلّ محتجب خواهند بود الّا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الّا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظلّ آن نوشته شده نظر کن در مبدأ قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف آنرا مینوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن باو بود ولی اگر کلّ انجیل و آنچه در دین عیسی – علیه السّلام – انشاء

شده در ظلّ انجیل ثمری نمی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئ در آن ظهور محبوب تر از آن نیست که آثار او را باحسن خطّ نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کلّ که آنچه از آن مبدء جود مشرق میگردد کلّ مؤمنین ببیان داشته باشند زیرا که او است بیان آنروز و بر اعلی نهجی که در بیان متصوّر است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نمایند که کلّ مسئول عنه از این بوده وهستند چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثّر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لا یکلّف الله نفسا الّا بعد ان یقدر و لتتوکلنّ علی الله ثمّ یوم القیامة بآیات الله توقنون.

{ ۲ : ۷ } الباب الثّانی من الواحد السّابع فی النّیة حیث ینبغی ان لا یعمل احد من عمل الّا و یقولنّ بلسانه انّی لاقومنّ او اقعدن لله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ کلّشیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین و ان یقرء بقلبه یجزی عنه.

ملخّص این باب آنکه هیچ عملی عمل نمیگردد الّا آنکه لله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انّی لاعملنّ هذا لله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او ولی لله واقع نمیگردد عمل مگر آنکه معرفت بهم رسانند بشجرهٔ حقیقت که این آیه آیتی است از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در قرآن هر کس عامل از برای رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و حروف حی او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای کسی الّا آنکه لله کند و لله نمیشود الّا آنکه از برای آن ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کلّ از برای خدا میکنند بامر عیسی – علیه السّلام – اگر چه تا قبل از روز رسول الله – صلّی الله علیه و اله – لله بود ولی حین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید از برای رسول الله – صلّی الله علیه و اله – کند که آن وقت لله ثابت میگردد وهمچنین عبادی که در بیان عاملند از برای خدا واین آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور "من یظهره الله" از برای او عمل کردند لله کرده اند و الّا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و شئون دنیایی که باید لله شود خود ادراک نما مثلا غذا تناول مینمائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه

از شجرهٔ که مدلّ علی الله هست محتجب هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته و راجع باون میگردد در ظهور اخرای آن وگاه هست که خود از اون منع میکنی آنچه از برای او در نفس خود میکنی و همین قسم کلّ شئونت را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است و از او محتجب هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجوهر کلمهٔ توحید منتهی گردد اگر در یوم ظهور "من یظهره الله" از برای او عمل کردی لله کردهٔ چه گفتن ﴿لا اله الّا الله﴾ باشد و چه آب خوردن و الّا اگر از برای او نکنی اگر ﴿لا اله الّا الله﴾ بگوئی در نار میروی و اگر آب بیاشامی شراب دون جنّت آشامیدهٔ از این علم جوهر بسیط است که حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – حکم شد که کلّ ملل لدون الله عاملند اگر چه کلّ بکتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهر است سرّ آن این است که همان مطاع از یوم آدم همان رسول الله هست و کلّ کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج نگردانی از حروف واحد و کلّ را قائم بحروف اوّل بینی بلکه در آنها غیر از ظهور او ظاهر نبینی در لیل اللیل لله عامل بوده ولی حین ظهور "من یظهره الله" اگر کلّ اعمالت از برای نقطه کنی که لدون الله میشود زیرا که نقطهٔ بیان آنروز همان "من یظهره الله" است نه دون آن و همچنین حروف حی همان حروف حی او است که تو از برای آنها عامل بودهٔ چگونه میشود وقتی که ظاهر میشوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر بگمان آنکه لله میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود ملتفت نمیشوند الّا من شاء الله ان

یهدیه که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الارض زیرا که بهدایت بعد از موت داخل جنّت میگردد ولی بما علی الارض بعد از موت آنچه مستحقّ است بر او نازل میآید این است که خداوند دوست میدارد که کلّ را هدایت کند بکلمات "من یظهره الله" ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمیشود بعضی باسم علم و بعضی بعزّ و هر نفسی بشیئ محتجب میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقّت نموده که از صراط احدّ من السّیف و ادّق من الشّعر[74] بهدایت هادی کلّ مهتدی گشته لعلّ آنچه از اوّل عمر تا آخر لله میشود یک دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین.

{ ۳ : ۷ } الباب الثّالث من الواحد السّابع فی انّ اداء الدَّین واجب فوری.

ملخّص این باب آنکه قرض دادن بمؤمن عند الله محبوب بوده وهست و همچنین ادای قرض که واجب است و احبّ است نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند ردّ نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمرهٔ این حکم آنکه همین قسم آیات تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده بخلق خود در حین ظهور او ردّ او واجب از کلمهٔ توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحدید که اگر کسی فورا در حین ظهور ردّ کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الّا و آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حقّ نفسی را رد ننماید چگونه است حقّ الله که عبد بآن مؤمن شود ولی در حین ردّ اظهار ایمان خود کند و از مدین دین و معطی آن بآن محتجب ماند این است حدّ خلق اگر بعین یقین نظر کنی و الله یحکم بالحقّ و انّه هو خیر الفاصلین.

{ ۴ : ۷ } الباب الرّابع من الواحد السّابع فی التّخلیص.

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدء آن از اوّل لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء الله متلذّذ شود و در حین التفات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان بأسی نیست لعلّ یوم قیامت ببرکت این عمل تواند باسم واحد تصدیق نمود واز هدایت او محتجب نگشت وگویا دیده میشود که شجرهٔ حقیقت ظاهر که مبدأ کلّ اسماء و امثال است ولی سکان بحر تخلیص بتخلیص خود محتجب زیرا که این ازبرای وصول باو است و آن بهمین محتجب میگردد مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الله هست تا منتهی شود بآخر مسائل فروعیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی بیکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که ثمرهٔ کلّ است باز مانده و ملتفت نیستند و در حین عدم التفات حجة الله بر کلّ بالغ بوده و هست زیرا که اگر تدبّر نمایند بهمان حجّتی که مدین بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حقّ نمود اینکه می بینی از اوّل عمر تا آخر بدین خود عمل میکنند و خطور دون حقّ در حقّ خود نمیکنند بجهت آن است که ممتحن نمیگردد و حجّت در میان ظاهر نیست و الّا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته میشد میگوید همان نفس چنانچه در بلوغ وکمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی که خود تعجّب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند این است که

عامل از روی بصیرت در هر شأن کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت میشوند در آن اظهار ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس و الله یخلص الّذین آمنوا بالله و آیاته عن ذکر دونه انّه قوی منیع .

{ ۵ : ۷ } الباب الخامس من الواحد السّابع یوم ظهور الشّجرة لن یحّل لاحد ان یدین بدین الّذی قد دان به قبل ظهورها و اذا سمع فلیحضر حتّی یامره بما شاء و ان قبل ان یحضر فلیعمل بما عمل من قبل ولکن حین ما حضر لینقطع عنه کلّ الّدین الّا ما یأمر به.

ملخّص این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان ظهور است و همچنین بر عکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری اوامریست که از قبل او بنفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بظهور قبل اگر بظهور بعد مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنها میشد و الّا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و همچنین در نزد ظهور من یظهر الله کلّ دین اتّباع اوامر او است زیرا که رضای خداوند عزّ و جلّ ظاهر نمیگردد الّا برضای او و بعد از ظهور وقوف بر آنچه از قبل بوده ثمر نمیبخشد دقیق شو در امر دین خود لعلّ در یوم قیامت توانی نجات یافت از فزع آنروز که آنروزی است که حجّت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعنّ فی حین الظّهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا ان انتم تحبّون ان تفلحون.

{ ۶ : ۷ } الباب السّادس من الواحد السّابع فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلاتها الّا فی حین الضّرورة او وقت المجاهدة الّا الّذین هم یصنعون.

ملخّص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عند الله الّا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنّت نمیگردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعلّ در یوم قیامت کلّ بر هیکل انسانیت و شئون لایقه بان باشند لعّل عین شمس حقیقت بر شیئ شاهد نگردد دون رضای خود را زیرا که نمیدانی تو از جوهر وجود خود محتجب میشوی و چه بسا راضی میشوی که باشد با غیر رتبه خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم کلام او را نتواند فهمید که ائمّه هدی باشند در جبلی ساکن گشته که یک کلمهٔ لغت جنّت که لسان عربی است نمیتوانند اهل آن تکلّم نمایند چگونه که بفهمند ببین که در حقّ جوهر وجود چه میشود قسم بذات مقدّس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین منفطر میگردد و علم کلّ علم باین اشدّ اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شأن باو مؤمنند و باو متوجّه و بدء کلّ از او بوده بامر او وعود کلّ بسوی او است بامر او این نوع وارد شود ولی نفوس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حقّ را که از برای لقائی که کلّ از برای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را بعین او بیند الّا من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کلّ بر او

ظاهرند بر کلّ است ملاحظه آن علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجّار در سلسله خود و سایر کسّاب در حدّ سلسله خود تا اینکه هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الّا عیونی که غیر الله را نمی بینند چگونه کلّ خلق توانند درک نمود کمال تراقب را داشته که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیات کلّشیئ کلمهٔ سبحان الله میشنود که باو تسبیح و تقدیس خداوند کرده میشود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفی میشود چگونه لایق که غیر کلمهٔ حبّ شنود یا آنکه غیر مقعد عزّ مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشنوی و عالم نگردی بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی ولکن ظاهر را شنیدی که عبادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پا زده از فضل او بعرفان او واصل گشته هر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر نهج ظاهر است و الا اگر نظر بواقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علوّ فؤاد تو و آنچه میکنی باو میکنی و از برای او و حال این قسم محتجب میشوی فلتتّقن الله ربّکم الرّحمن عن کلّ ما یحزن به الانفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون.

{ ۷ : ۷ } الباب السّابع من الواحد السّابع ینبغی لمن یدرک "من یظهره الله" ان یسئل من فضله ان شاء و من علیه فلیشرفنّ مقعده بتراب نعلیه.

ملخّص این باب آنکه همین قسم که کینونیات کلّ وجود بالنسبه بشمس وجود مثل شبح در مرآت است کذلک مشاهد کن حدّ کلّ شیئ را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم اعزّ از شجرهٔ حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت و کلّ نتوانند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور او است کلّ از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عزّ ایشان گردد لعلّ از ثمرهٔ وجود که لقاء او است کلّ محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کلّ نیست و نه این است که نظر باقتران کنی زیرا که اگر کلّ ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد باین نوع عزّ ثمرهٔ وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نمیشود با تسع تسع عشر عشر آنی از او زیرا که شیئیت کلّ از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذکر دون او وهمچنین در کلّ شئون این سرّ حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبدأ کلّ خیر محتجب نگردی اگر چه این امر اعزّ است از هر شیئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک نمود چنانچه عبادی که باسم تقمّص قمیص عزّت را پوشیده نتوانید چگونه میشود در حقّ او توانید درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعلّ هیچ نفسی از ثمرهٔ وجود خود محتجب نگردد و الله یمنّ علی من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیما.

{ ۸ : ۷ } الباب الثّامن من الواحد السّابع فرض علی الکلّ ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحدا فی واحد ممّا یحبّ من اسماء الله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان یحسب من اوّل العمر الی آخره ثمّ یکتب ما فات عنه و ان مات فعلی وراثه ان یکتبوا له ممّا قضی علیه من العمر.

ملخّص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند و حساب آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر ورّاث او است و ثمرهٔ آن آنکه لعلّ در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت تکثّر کند مؤمنین باو را زیرا که کینونیات افئده ممّد است من الله باین اسماء همین قسم که ذکر کرد مدد شیئ را سبب میشود که کم کم برتبه جسد برسد و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن اینکه لعلّ واحد اوّل مکثّر گردد تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینهما از آنکه در یوم ظهور کلّ نه بینند در آن واحدا الّا این واحد را بنحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور واحد قرآن میدیدند احدی از مسلمین از صراط منحرف نمیشد و کلّ این واحد بدرجاته منتهی میشود بواحد اوّل کلّ عالم را واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد بیک واحد همان واحد اوّلی است که کلّ مکلّفند بمعرفت آنها و در آن واحد مبین الّا واحد بلا عدد که حروف اوّل باشد تا آنکه نه بینی در مرایا الّا طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سرّ تجرید گویا دیده میشود که سرّ واحد جریان بهم میرساند تا آنکه در کلّ شیئ جاری میگردد حتّی عدد قلم در قلمدان عدد واحد میشود

که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کلّ را دارد واگر کسی جاری کند و در بهاء واحد اوّل بهاء کلّ را قرار ندهد نشناخته است واحد اوّل را و حقّ او را در صقع او عطا نکرده مثلا اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضّه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد و بهاء آنرا بهاء کلّ واحد قرار دهد که کلّ ممّد از او هستند این است که در بعث آن بعث کلّ ذکر میشود و در حشر آن حشر کلّ و در عرض آن عرض کلّ و در جزای آن جزای کلّ مثل آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مدد دین باسم محمّد – صلّی الله علیه و اله – و مظاهر او و ابواب هدی است و همچنین در دنیا کلّ بایشان مستمدند این است که کلّ اعداد متکثره باین واحد قائمند و آن واحد بواحد اوّل که بلا عدد است قائم و اون بنفسه بالله عزّ و جلّ قائم و بعد از رتبه واحد اوّل مراتب ما لا نهایه هست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود و الله یخلقن ما یشاء و یکثّرن واحد الاوّل کیف یشاء بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا.

{ ۹ : ۷ } الباب التّاسع من الواحد السّابع فرض علی کلّ ملک یبعث فی ذلک الدّین أن یبنی بیتا لنفسه علی ابواب خمسة قبل التّسعین و بیتا علی ابواب التّسعین.

ملخّص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند باسم "من یظهره الله" و محلّ قرار خود قرار دهد وعدد ابواب اوّل از نود و پنج متجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه سرّ حقیقت در رتبه جماد هم سرایت کرده باشد که لسان کینونیت او که کما هی ظاهر او است ناطق گردد که لله است ملک السموات و الارض و ما بینهما لعلّ در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حقّ او و از او منع ننماید آنچه از برای او است که شبهه نیست که موت کلّ را درک میکند و اگر بر ایمان و نصرت او رود اسم خیر او میماند الی یوم القیمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقتی چنین صاحب ملکی بدین خود عامل بوده باشد و الّا مثل بآن زده میشد و الّا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب ملک بوده در هر ملّت باسم ظاهر در آن ملّت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور "من یظهره الله" مایه افتخار را سکان عصر او بر دارند که اسماء ایشان الی یوم القیمة بخیر ذکر شود عند الله و الّا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت پیدا نشده که ضرب المثل شود و الّا کلّ در ملّتی که هستند علی ما هو فیه لله عامل بوده اند ولی چه ثمر که در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت که آیات الله اوراقی است از شجرهٔ محبّت او محتجب ماند چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او بجایی رسیده که بگمان اینکه حقّ نزد کسی است تفویض نموده باو و کسی که ما علی الارض و نفس او باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر

است که در جبل ماکو ساکن نموده ثمرهٔ این حکم آنکه لعلّ یوم ظهور شجرهٔ حقیقت مثل این بیوت متکثّر شده باشد لعلّ بیت او واقع شود نه این است که در بدء ظهور حجّت او بالغ نباشد بلکه حجّتی که خداوند بنقطه بیان عطا فرموده تا امروز بر ید احدی از اوّلین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجّت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله – صلّی الله علیه و اله – نشده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بنحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده بلسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجّت و تمامیت نعمت ببین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کلّ مؤمنین عمل میکنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت بر پا نشود و کلّ عامل باشند متحمّل ولی نازل میشود بر قلوبی که ناظر بسرّ وجود و جوهر دلیل در مبدأ شهود نیستند و ملتفت نمیگردند و فی الحین لله ساجد نمیگردند و حال آنکه این همان است که ﴿لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصّدعا من خشیه الله﴾[75] قبل در حقّ او نازل شده و بعد نفوسی که میشنوند و سجده نمیکنند نازل شده چنانکه نصّ آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله لا یسجدون[76] و با وجود این خطور دون ایمان در حقّ خود نمیکنند و حال آنکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عند الله بآن نمیشود و حال آنکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات قبل بما لا نهایة لها بها منها الیها اگر کلّ مؤمنین ببیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مؤمنین بان هستند زیرا که همان آیه ایست که

﴿الست بربّکم﴾[77] بر کلّ میخواند و کلّ اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده وحده لا شریک له بوده وهست که اگر نفسی در مشرق باشد که کلّ بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و بآنچه که در امکان ممکن است باعلی درجه فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل شود بنهج آیات که عجز او را باو بنمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند در پیش خود و نگوید بقلب خود و لسان خود هذا من عند الله لا ریب فیه انّا کلّ بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سر جوی باو نفع نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب اون جبل میبود باید از خشّیة الله متصدّع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است که در قرآن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعد تر از جبل میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد و حال آنکه متصوّر نمیشود که چنین نفسی بهم رسد که کلّ بیان را تواند حفظ نمود یا بکلّ عامل بود این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کلّ خلق حدّ خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود را سخت تر نگیرند و بگمان خود هر وقت ذکر محبوب خود را میشنوند مثل بحر رقّت میکنند ولی جایی که باید خاضع شود که اجابت کینونیت او خلق میگردد کانّه لم یسمع میشوی ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفرّی نیست کلّ را در یوم قیامت و طالع میشود بغتة و حکم میکند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی وغیر ازاو کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود نه این

است که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – خواست امیر المؤمنین – علیه السّلام – را ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لابدّ ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل باو ثابت شده و بعد هم باو ثابت میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کلّ بامر او عاملند اگر طبق امر او عامل شوند و الّا که محلّ حکم نمیگردد و الله یرفع من یشاء من عباده انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا.

{ ۱۰ : ۷ } الباب العاشر من الواحد السّابع فلتحرزنّ کلّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده و لا ینبغی لاحد ان یترکه.

ملخّص این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن باسم مستغاث و آن اعلی ثمرهٔ اسماء است که بمنتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الّا واحد اوّل و در واحد اوّل نیست الّا واحد اوّل که در قرآن رسول الله – صلّی الله علیه و اله – هست و در بیان ذات حروف السّبع و قبل از قرآن عیسی – علیه السّلام – بود و بعد از بیان "من یظهره الله" اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود و الّا مستوی بر اعراش که معرّی از حدّ حدود است همان مشیت اوّلیه است که اعراش او را متغیر نمیکند و هیچ اسمی اعلی عددا از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحدا بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حی زائد میآید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله از این جهت امر شده که کلّ از حین انعقاد نطفه محرّز کنند آن هیکل را بهیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود و لیکن زیاده ازعدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان بالف هم نرسید زیرا که شجرهٔ حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افئده مسّبحین میشناساند خود را بکلّ باذن الله عزّ و جلّ زیرا

که ازبرای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الّا بالله عزّ و جلّ ثمرهٔ آن اینکه کلّ اسماء چون طائفند در حول اسم الله و کمال کلّ اسماء ببلوغ این اسم است لعلّ کلّ نفوس در بیان ببلاغ ما یمکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر بآن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجرهٔ حقیقت بر او است رجوع بسوی او و اگر چه یقین ننماید لعلّ از نار نجات یابد باین فضل و هیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار "من یظهره الله" نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیات است در ذرّ افئده بعد از تمامیت ذرّ اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرّز لعلّ باین سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند و غیر الله نه بیند و شاهد نشود الّا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لله ربّکم ثمّ باسمائه الحسنی کلّها فانّ له الخلق و الامر فی ملکوت السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب.

{ ۱۱ : ۷ } الباب الحادی و العشر من الواحد السّابع فی عدم جواز الصّعود علی المنابر و الامر بالجلوس علی الکرسی.

ملخّص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کلّ از شأن وقر بیرون نرفته و اگر محلّ اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کلّ توانند استماع نمود کلمات حقّ را و ثمرهٔ آن اینکه لعلّ یوم ظهور حقّ کسی بافتخار تعلّم نزد آن مبدأ علم متعلّم گردد و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست[78] و راسخون در علم که ائمّه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کلّ که تعلّم اختیار نمود بلکه هر علمی که ما یقع علیه اسم شیئ است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الّا جوهر وجود و این کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صقع آن بنفس آن و الّا مقام ذات او اجلّ است از ذکر اقتران بحروف و هیچ لذّتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آنرا و لم و بم در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کلّشیئ همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کلّ کلامها که اگر آن انسانی می بود متکلّم هر آینه میگفت انّنی انا الله لا اله الّا انّا و ان ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاتّقون[79] و حال آنکه میگوید بلسان کینونیت خود آنچه گفت و می شنود آنرا کل شیئ که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کلّ کتب سماویه قبل باید باو مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه بآن کتب باید بآن مظهر مؤمن گردند واز این است که بیک آیه

واحده حجّت او بر کلّ ما علی الارض بالغ است بر هر ذا لسانی بلسان او که اگر امروز یکی از امّت آدم باشد بآن عرض کرده میشود یک آیه واحده بمثل آنکه عرض کرده میشود بر اوّل من آمن بالبیان و بآن گفته میشود که کلّ ما علی الارض عاجزند از اتیان باو اگر فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول و اگر العیاذ بالله تأمّل نمود و یقین ننمود بکلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض عرض کند همینقدر که عجز کلّ را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر قول او و از حین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کلّ میگویند یا اصدق الصادقین در حین ظهور اگر تصدیق شجرهٔ حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات آن تأمّل در تصدیق او نکردند یا اصدق الصّادقین گفته اند و الّا عمل ایشان مکذّب قول ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که مدلّ بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدقی در امکان متصوّر است بصدق او است و حال آنکه باعلی صوت خود ندا میفرماید کلّ خلق را که کلّ میگویید یا اصدق الصّادقین چرا تأمّل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که یکدفعه قلم بر دور عالم میگیرد الّا من شاء الله و کلّ ملتفت نمیشوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را که شنیده اند واگر بگویند عبادی که صادقند غیر از باتّباع قرآن صادق گشته که چنین نیست واگر بگویند که این آیه آیة الله نیست و کلّ عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده بر فطرت و حال آنکه مثل بحر از آن بحر جود نازل میگردد این است که کلّ بایمان باو صادق وتصدیق کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است بیکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق اون میکند از

او منع مینمایند که اگر منع نمینمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمیشد در حین ظهور این است که کلّ باسم او صادق ولی منع آن را از مسمی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید شمس در مرآت صادق است بضیاء خود در حدّ خود ولی در شمس سماء نگوید چقدر محتجب است مثل رهبان هم در زمان رسول الله – صلّی الله علیه و اله – همین قسم است که باتّباع دین عیسی – علیه السّلام – اونها را صادق میگفتند ولی از شمس حقیقت که کلّ ادیان حول خاتم او طائف است نمیگفتند و میخواستند که از صدق شبح در مرآت اگر حقّ میبود تصدیق کنند شمس سماء را و حال آنکه حین خطور دون تصدیق رسول الله – صلّی الله علیه و اله – شبحیت شمس از آنها مرتفع شد و همچنین در ظهور بیان ببین و همچنین در ظهور "من یظهره الله" – صلّی الله علیه – دقیق شو که بتصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مثل مثل آن است که ذکر شد بلکه او را بخود او تصدیق کنی این است معنی "اعرفوا الله بالله"[80] و بر این اصل کلّ فروع آنرا جاری کن و صدّقوا لله بالله، و حبّبوا الله بالله، و اطیعوا الله بالله، و اتبعوا الله بالله، و همچنین کلّ اسماء و امثال را در آنروز مشاهده کن و ببین امر چقدر دقیق است که اگر حین ظهور شجرهٔ بیان کلّ ما علی الارض مؤمن بودند بقرآن و در حین آیه اولی کلّ تصدیق نمیکردند او را هر آینه کلّ عند الله کاذب میشدند و همان صادق بود ببین امر چقدر لطیف است امروز میخواهی باشخاصی که مبدأ علم او فهم کلمات عبادی است که باو ایمان آورده تصدیق کنی او را این است که نشناختهٔ محبوب خود را و در لیل سیر کرده و الّا اگر شناسی کلّ عالم را اگر لا گوید لا میگوئی و اگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیدهٔ باتّباع قول او شده این است که در نزد هرظهوری اهل آن ظهور

بعلمای آن ظهور محتجب میشوند و حال آنکه از ورای امر غافلند که بیک قول لای او کلّ اینها غیر صادق میگردند مراقب باش ظهور حقّ را که در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کلّ تصدیقهای ایشان در نزد او بیک "بلی" تصدیق صرف میشود و بیک "لا" دون آن[81] نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – یک کلمهٔ فرموده بود بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کلّ تصدیق میکردند آن طائفه را بتصدیق رسول الله – صلّی الله علیه و اله – واگر بر عکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حقّ است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کلّ موعودین باحمد – صلّی الله علیه و اله – که تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی – علیه السّلام – منحرف نبودند ولی عند الله صادق نبودند که اگر صادق می بودند ایمان برسول الله – صلّی الله علیه و اله – میآوردند وهمچنین در نزد ظهور "من یظهره الله" بین که کلّ کاذبند الّا عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حقّ بقول او است و کلّ صادق میگردند باتّباع بآن و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را بآنچه که دین ایشان بان بر پا بوده و سبب تقرّب اون بسوی خداوند بوده و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین.

{ ۱۲ : ۷ } الباب الثّانی و العشر من الواحد السّابع فلا ینبغی من یعمل لله ان یشرک به شیئا.

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور حقیقتی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و حروف حی او و کلّ مؤمنین باو اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب اون بوده از دره گرفته تا ذرّه منتهی نشود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه ما یتفرّع بر وجود آن اگر چه او اجلّ از این بوده وهست چنانچه دأب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حدّ عباد است و ثمرهٔ وجود ایشان در یوم معاد و الّا شبهه نیست که شجرهٔ حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشأنی که باز میسّر نمیشود اطاعت این امر الّا از برای مدرکین مگر در ظهور او کلّ ترقّی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون آن که آن وقت ثمرهٔ بیان ازبرای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معدوده چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این نیست الّا محض عرفان کلّ حدّ خود را و الّا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار مظهر غنا و استغناء است از برای آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت نهی شده و الله یؤت الفضل من یشاء من عباده انّه کان وسّاعا علیما.

{ ۱۳ : ۷ } الباب الثّالث و العشر من الواحد السّابع فیما فرض الله علی کلّ عبیده ان یکون عندهم تسعة عشر آیه "ممّن یظهره الله" فی ایام ظهوره بخطّه.

ملخّص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن گردد بخطّ شجرهٔ حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شأن الله میگوئی آنوقت اعزّ از هر شیئ عزیزیست عند الله وعند اولی العلم و یک صفحه که نوزده آیه باشد بخطّ آن بر کلّ اهل بیان فرض شده تملّک آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادله با آن نمیکند که اگر کسی کلّ ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بها آن زیاده است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای آن نفس و اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمرهٔ وجود ایشان شد و بآن در جنّت مفتخرند و هر چیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجّتی است من الله از برای او که بآن در نار مخلّد میگردد الّا اذا شاء الله چه بخطّ آن باشد و چه بآثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه حافظ کلّ آثار او می بود باحسن خطّی که در امکان فوق آن متصوّر نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کلّ مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان باو ثواب آن اعظم تر است ازآنکه کلّ آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظلّ او انشا

شده نویسد وهمچنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای اون نبوده وگویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین باو و استقبال میکنند حامل آنرا اعزّ از استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین بقرآن در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم میشوند و از شجرهٔ حقیقت که منزل او است محتجب مانده اند چنانچه دأب غیر اثنی عشریه چنین است بلی این عمل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را اینها شئون ما یتفرع بر او است و درک خواهد نمود کلّ خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از اینکه انجیل وکلّ کتبی که در ظلّ او انشاء شده بود نویسد و همچنین حین ظهور تا ظهور نقطهٔ حقیقت را سریان ده لعل از مقصود محتجب نگردی فلتملکنّ خیر شیئ قد خلقه الله اذا اذن الله لکم ثمّ ایاه تشکرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الّا کسی قابل نیست باستحقاق عطا او را و برکلّ سؤال از فضل او است و بر او نیست الّا آنچه مشیة الله تعلّق گرفته یؤتی من یشاء و یمنع عمّن یشاء و لکنّ الله یؤتی النّاس کلّهم اجمعون اذا هم بالله و بآیاته یوقنون.

{ ۱۴ : ۷ } الباب الرّابع و العشر من الواحد السّابع فی عدم جواز التّوبة الّا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الّا فاستغفروا لله سرّا عند انفسکم.

ملخّص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند "من یظهره لله" او ما اذن جایز است و الّا استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود و او که اگر عبدی بآنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحقّ است باستحقاق کینونیت خود چگونه که بر شئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الّا باستغفار از مظهر امر که شجرهٔ حقیقت باشد و همچنین حروف حی او در یوم ظهور او و الّا بعدد کلّشیئ اگر استغفار کنی ثمر نمی بخشد از برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی برآن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الّا بابواب واحد که منتهی میگردد بواحد بلا عدد که اون باشد که مکوّن کلّ اعداد لا نهایه قبل و بعد است وهمچنین در حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الّا استغفار نزد باء همچنین میم را الّا استغفار نزد سین و همچنین حرفا بحرف تا واحد اوّل تمام شود که آنوقت تکثّر آنرا نتوان احصا نمود از اینجهت امر باستغفار منقطع میگردد الّا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که ما بین خود و خدا کند و از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت قبول نمیشود الّا نزد ظاهر بظهور و همچنین کلّ

اعمال و اطوار را تصوّر کن و قدر دان یوم ظهور را که کلّ حول آن طائف میگردد و استغفر الله فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین.

{ ۱۵ : ۷ } الباب الخامس و العشر من الواحد السّابع فی وجوب السّجدة عند باب مدینة یطلعنّ فیها نقطة الالهیة اعظاما من الله له انّه هو العزیز المحبوب.

ملخّص این باب آنکه از آنجائیکه کلّ نفوس از ظلّ آیات الوهیت و ربوبّیت خلق شده همیشه در علوّ و سموّ سائرند و چونکه چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب میمانند از خضوع از برای آن و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر عمر باوامر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در حین ظهور آن که میشود کلّ نظر بخود میکنند و از او محتجب میمانند زیرا که او را هیکلی مثل خود می بینند و حال آنکه سبحان الله عن الاقتران مثل آن هیکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کلّ مؤمنین اگر مؤمن باشند مثل مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کلّ ساجد شوند نزد باب آن و همچنین ارضی که محلّ ظهور آن گردد مثل آنکه محلّ طلوع مدینه فاء میگردد و محلّ ظهور حصن معروف واجب است بر کلّ نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع میگردد و باذن ظاهر در آن ظهور آنروز حکم میشود اگر چه هیچ شیئ نیست مگر آنکه ما له و علیه او از شجرهٔ حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه حین ظهور مثلا یوم ظهور "من یظهره الله" خضوع خلق آنرا در نقطهٔ بیان ظاهر میشود چه مبدأ ظهور مقام نطفه ظهور است اگر چه نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی

چون کلّ نتوانند احصا نمود این است که این نوع بیان میشود و الّا نظر که کنی هیچ نفسی نیست که بسبیلی اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از برای شجرهٔ حقیقت اگر چه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند بقول عیسی – علیه السّلام – از برای رسول الله – صلّی الله علیه و اله – در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در قرآن عمل میکنند از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطهٔ بیان بآنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را از این است که از ایمان باون محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کلّ مؤمن باو شوند ولی نجات کلّ در ایمان باو است و او بنفسه غنی است از ایمان بما سوای خود مثل آنکه اگر کلّ برسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الّا آن شجره بنفسه همیشه در جنّت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید "بمن یظهره الله" خود مؤمن میگردید و الّا او غنی بوده از کلّ و هست مثلا اگر در مقابل شمس الی ما لا نهایه مرآت واقع شود تعکس بر میدارد و حکایت میکند از او و حال آنکه اون بنفسه غنی است از وجود مرایا و شمسی که در آنها منطبع است این است حدّ امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیات و ذاتیات و نفسانیات خود را در حبّ واحد مرآت نموده لعلّ در یوم ظهور حقیقت بواحد اوّل منطبع گردید و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی ما لا نهایه که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و الّا ثمرات وجود خود را باطل نموده اید بایدی خود امروز سالی هفتاد هزار نفس بزیارت بیت الله میرود که بامر رسول الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکه بود و حال آنکه آمر اقوی

از نفس امر است این است که اینهمه خلق که الآن میروند از روی بصیرت نیستند که اگر می بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق میشدند بامر او و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که بامر قبل او مدین بدین هستند و شب و روز سجده میکنند خدا را باو و حال در جبل محلّ سکون آن شده و حال آنکه افتخار کلّ بایمان باو است چنانچه می بینی که امروز کلّ مفتخرند بایمان باو در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله بر آن حکم میشود باو محتجب مانده چنانچه ایمان مؤمنین بانجیل حین ظهور رسول الله دون ایمان حکم شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل او بما لا نهایه قبله از آن ظاهر میگردد حتّی آنکه آن زمانیکه آن ظهور بخیاطی در آن ظهور ظاهر بوده در این ظهور جوهر میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد و همچنین کلّ مواقع را مشاهده کن و محتجب ممان تا آنکه فائز گردی بثمرهٔ وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنّت جود او هذا من فضل الله علیکم لعلّکم بین یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی بنجف سجده کنید یا در بحر که بفراسخ متعدّده ممکن است احتراما لقبّة المطّهره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای او سجده نکند در بین یدی او و اگر از این گذشته و بر اون هم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد این است که در یوم ظهور کلّ ممتحن میشوند و اگر تعقلّ کنند و بعرفان نفس خود ظهور الله را تصدیق کنند کلّ نجات می یابند ولی چون نمیکنند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود در احتجاب میمانند و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین.

{ ۱۶ : ۷ } الباب السّادس و العشر من الواحد السّابع فی ان الله قد فرض علی کلّ ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدّین و کذلک فرض علی النّاس کلّهم اجمعون الّا من یتجر تجارة کلّیة ینتفع به النّاس کحروف الانجیل.

ملخّص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن ببیان را و در نزد ظهور "من یظهره الله" غیر مؤمن باو را و ثمرهٔ آن آنکه در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین بخود را و در ارض جنّت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنّت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور "من یظهره الله" در مؤمنین بان نشود چنانچه در این ظهور در حقّ حروف حی که کلّ بآثار قبل ایشان کلّ اظهار علم خود را مینمودند و اصل دین ایشان بحبّ ایشان ثابت بود راضی نشده بآنچه از برای دیگران راضی شده ببین چقدر کلّ محتجب محشور میشوند و حروف حی چقدر بینا و مراقب باش که مثل این نوع در حقّ هیچ نفسی نشود که هیچ شیئ بمثل آن نهی نشده لعّل در یوم قیامت باتّباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی که اصل دین خود را بآنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوری زیرا که نمیشناسی و در حینی که نمیشناسی امارات حقّه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقّند و اگر از اهل فؤاد باشی که باستماع آیات از نزد ایشان میدانی که اوّل حشر قیامت است و حروف اسم واحدند یا دون آنها که امر الله را بکلّ میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی که مثل وجود اینها نفع مترتّب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که

آنوقت اذن داده شده و الّا نهی شده باشدّ نهی لعلّ در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نار است الّا همان که اذن داده شده اگر تجارت کلّیه داشته باشد و الّا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شأن غیر عزّ باشد که مطلق اذن داده نشده فلتتّقن الله فی ذلک الحکم ثمّ تتّقون و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حقّ او میشود و شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن و لتتّقن الله حقّ التّقی یا ایها النّاس کلّکم اجمعون.

{ ۱۷ : ۷ } الباب السّابع و العشر من الواحد السّابع فی قرائة یوم الجمعة هذه الآیة فی تلقاء الشّمس "انّما البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها الشّمس الطّالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انّه لا اله الّا هو العزیز المحبوب".

بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه که در ایام سته متحمّل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفته باو داده میشود و از آنجائی که هر شیئ روح آن متعلّق بانسان است و شهادت هر شیئ شهادت انسان است از این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر آیه که مدلّ است بر توحید آن خدا را و ایمان آن بنقطهٔ بیان و آنچه در او نازل شده لعلّ در یوم قیامت در بین یدی شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقّیت هر کس که متبع او است که این است ثمرهٔ این امر اگر کسی تواند درک نمود و الّا شبهه نیست که بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر نگوید بین یدی الله و فرض است بر کلّ ادای همین کلمهٔ در یوم ظهور بین یدی "من یظهره الله" در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عمّا یفعل و کلّ عن کلّ شیئ یسئلون.

{ ۱۸ : ۷ } الباب الثّامن و العشر من الواحد السّابع فی ان من یحزن نفسا عامدا فله ان یأتی تسعة عشر مثقالا من الذّهب ان استطاع و الّا من الفضّة و الّا فلیستغفر الله تسعة عشر مرّة الّا اذا استأذن فاذن له فلا شیئ علیه و من یحبس نفسا یحرم علیه ما یحلّ علیه من قبل الی حین ما یحبس و یهبط کلّ عمله و ما کان من المؤمنین و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کلّ شهر تسعة عشر مثقالا من الذّهب و ان ما ینعقد لم یکن فی البیان.

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجرهٔ حقیقت که لعلّ بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمیشناسد آنرا و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حدّ ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حدّ مرتفع گشته و بر ذهب و فضّه بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حدّ الهی و اگر مقتدر نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهور الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حروف حی وارد آمده و اگر بر حروف حی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجرهٔ حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عزّ و جلّ وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدّوائر حکم مضاعف میگردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر بابتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را

قدر ذکر شیئ حایل شود بر آن حدود الهیه وارد میآید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند ونیست در شدّت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود واگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر او دون حلال میگردد و مادامی که حایل است از اون نفس حکم حلیت بر محلّ اقتران بر او جاری نمیگردد و کلّ عمل او هبط میگردد اگر چه باعلی درجه ورع و تقوی عامل باشد واگر رجوع کند بر ما لا یحلّ علیه بر او از حدود الهیه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد میآید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او میشود در کلّ حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کلّ اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید و لتتّقن الله حقّ التّقی لعلّکم تفلحون و ثمرهٔ آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اوّل عمر تا آخر عمر در دین او مدین است و از برای لقای او عامل و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند یا در حقّ او حکم حائلیت کند و حال آنکه بظاهر از همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق بآن محزون بوده و متضرّع بوده واگر اولوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه موسی ابن جعفر – علیهما السّلام – تغییر داده بودند لعلّ بر شجرهٔ حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد نمیآمد و حال آنکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم قیامت و اگر مثل این بدع را بر داشته بود لعلّ سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین چیزهائی که بغایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق

مثل او اگر چه شبهه نیست که اولوالحکم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعلّ در یوم ظهور حقّ مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگر چه بترسید از نفس ظهور که کلّ بشبحیت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرارگذاری که نفسی را محزون نکنی لعلّ بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بخداوند محتجب نموده باشی و لیکن اگر العیاذ بالله بر شجرهٔ حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کلّشیئ که در امکان ممکن باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از درّه گرفته تا ذرّه منتهی شود زیرا که کلّ شیئ باو شیئ میگردد و او اجلّ از اقتران بشیئ است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اوّل واحد ثانی تا اینکه الی ما لا نهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میآید و مقدم میشود بر واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحقّ اعلی میگردد از اعلایی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی تر میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حقّ نکند و الله یؤیّد بامره من یشاء من عباده انّه کان بکلّشیئ علیما.

{ ۱۹ : ۷ } الباب التّاسع و العشر من الواحد السّابع فی الصّلوة.

ملخّص این باب آنکه اوّل صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کلّ آن بعدد واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب جنّتی باشد در اطاعت حقّ که در آن نبیند الّا ظاهر در آن حرف را و در کلّ نبیند الّا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کلّ آیه خضوعی و خشوعی باشد از برای "من یظهره الله" که اگر کسی بظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد بوده خدا را باو و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده ونیست و صلوة هر نفس در حدّ وجود او است مثالا صلوة نقطه بالنّسبة بصلوة حی مثل نقطه است بالنّسبة بحروف حی و همچنین صلوة حی بالنسبة بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنّسبة بحروف ثالث الی آنکه بآخر وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجرهٔ حقیقت نماز میگذارد و آخر وجودهم بر این حدود ظاهریه نماز میگذارد ولی صلاة کلّ نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی او لا شیئ است و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کلّ اعمال نظر کن یک کلمهٔ ﴿لا اله الّا الله﴾ که "من یظهره الله" گوید مقترن نمیشود با توحید کلّشیئ چه قبلا چه بعدا چه سرّا چه جهرا زیرا که او است ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کلّ اعداد متکثّره از واحد اوّل باو توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصوّر کنی نظر کن در نقطهٔ فرقان که صلوة غیر رسول الله – صلّی الله علیه و اله – از اشرف خلق که امیر المؤمنین – علیه السّلام – بود تا منتهی شود بآخر وجود بامر او خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او این است که هر شیئ حول نفس خود حرکت مینماید از حول مبدأ

خود نمیتواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه بامر او صلوة کلّشیئ مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین – علیه السّلام – و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی واحد الاوّل و بهاء کلّ در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر بها اشیاء متکثّره را مجرّد کنی تا آنکه رسد بیک دانه جواهر کلّ را دارد ببهائیت نه بذاتیت و همچنین صلوة امیر المؤمنین کلّ صلوة را دارد ببهائیت نه بکینونیت و همچنین در کلّ شئون نظر کن و همان صلوتی که در بدء در حین نزول آن اعراب دستک میزدند امروز ببین که در سر محلّ اقامه آن در بین علما چقدر کلام واقع میشود تا آنکه در یک مسئله فرعیه متعلّقه بآن هزار بیت کملین علماء انشاء نموده ولی از این شئون محتجب ممان از مبدأ مثل آنکه امروز کلّ مؤمنین بقرآن شب و روز هفده رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب میکنند ولی از مذوّت آن محتجب و بر آن وارد میآورند آنچه وارد میآورند و حال آنکه یومی که رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – وضع نمود آنرا نبود الّا حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد ازبرای یوم رجع خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الّا بتوحید در مقام عبادت بشنو که بر آن چه وارد شد کلّ در مقام عبادت باو الی الله متوجّه و از نفس او حدود ظاهریه صلوة را منع نموده وحال آنکه آنهائی که شب و روز در صلوتند چون که مقبل الی الله نشده حکم دون حقیت در باره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شأن از شئون دین ایشان است بدانکه در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدأ دین است بدیع میگردد مثل آنکه در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ﴿لا اله الّا الله﴾ عیسی – علیه السّلام – روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام بر او نمیشد الّا آنکه ﴿لا اله الّا الله﴾ گوید که مقترن است بمحمّد

رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و همچنین در ظهور "من یظهره الله" ﴿لا اله الّا الله﴾ مقبول میشود که مقترن باشد بشهادت در حقّ او که اون بعینه همان ﴿لا اله الّا الله﴾ و شهادت در حق نقطهٔ بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیگردد بمثل آنکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الّا آنکه مبدّل شد بلسان عربی واقرار بنبوّت محمّدی – صلّی الله علیه و اله – جائی که در جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلّق بآن و امروز می بینی که هر نفسی بیکی از اعمال از مذّوت آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کلّ بر جوهر دلیل و مبدأ وجود، هر آینه اقرب از لمح بصر از صراط تجاوز مینمودند و در این شئون محتجب نمیماندند ولی از این شئون هم در غروب شمس محتجب ممان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون علوّ ایمان خواهند نمود ولی نظر را هم همیشه بمبدأ اندازکه کلّ اینها نزد اون مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت میدهی آنرا هر طور که میخواهی بلی کسی را مصلّی میگویند که بحروف واحد مؤقن شود و عزّ را در امر الله بیند نه در نفس شیئ و محتجب نشود بنظر کردن در آن شیئ که اگر قابل نمیبود محلّ امر نمیشد و در حین صلوة قصد کند خدا را وحده وحده بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اوّل آنوقت مصلّی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آمد و صادق شد در یوم قیامت و الّا در لیل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نظر ناظر باشد و باید عابد در مقام صلوة نبیند الّا معبود را و نظر نکند الّا بسوی خداوند وحده وحده لا شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت اون باید توجّه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده وهست و کلّشیئ دون او خلق او است

و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف نمیگردد بعزّ قدس کینونیت او و مستحقّ عبادت و پرستش نیست الّا ذات او ولی در کلّ این شئون از ابواب هدی بیرون نرفته که بهر رکعتی فتح بابی از ابواب جنّت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنها و آن جنّت اجلّ از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنّتی که در او صور حدودیه هست ازلباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و وصفهایی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اوّل مستمّدند نه این است که محتجب مانی باینها در نزد آن واحد اوّل که آنجا صرف حبّ و ظهور است و هنوز بمقام صور حدودیه جوهریه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمدد آن است نه غیر آن مثلا اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفاء جنّت باشد نظر کن که ما یقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ این حدودات کلّ مستمّد است از آن واحد اوّل اگر چه در صدر اسلام بین یدی او نبود الّا یک مصباح و همچنین در کلّ ظهورات مشاهده کن لعلّ در یوم قیامت محتجب نمانی و اگر در نزد اون واحد اوّل هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کلّ این صور حدودیه از واحد متکثّره در صقع او است نه نفس واحد اوّل و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کلّ خلق را واحدا واحدا فرض کن تا آنکه منتهی شود بواحد اوّل که رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و حروف حی آن باشد در هر رتبه از تکثّر آن واحد هست که کلّ قائم باو است وهمچنین صلوات کلّ خلق از حدّ خود متجاوز نمیگردد و کلّ صلوتها بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کلّ صلوة حروف حی

بنفسها ساجدند از برای صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحده وحده مثل بنفس صلوة زدم تا کینونیات را مثل اون بینی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة اوّل وجود است ولی همین قسم که کینونیت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اوّل وجود الّا در حدّ خود که آخر وجود باشد کذلک کلّ اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اوّل صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت و مبین در کلّ الّا الله وحده وحده لا شریک له را و همچنین کلّ واحد متکثّره را مثل واحد اوّل بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند نیست الّا آنچه که در واحد اوّل متجلّی شده و مبین خالقی الّا الله و رازقی الّا الله و ممیتی الّا الله که در کلّ مرایا متجلّی نیست الّا شمس واحده و آن حقیقت مشیت اوّلیه است که او بنفسها مدلّ علی الله است و کلّ آنچه میکنند در مرایای خود باو میکنند و او بالله عزّ و جلّ و اگر ناظر شوی بر این نظر می بینی بعین یقین که شیئیت کلّ اشیاء بمشیت ظاهره در ملک است و نه این است که کینونیت مشیت بکینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد این است معنی ﴿أأنتم تزرعونه ام نحن الزّارعون﴾[82] وهمچنین مثل زدم بفرد ادنی تا اعلی را خود استنباط کنی و کلّ این مراتب را بمثل آنکه کفّ خود را می بینی به بین و بعرفان مگذران لعلّ در یوم قیامت توانی اخذ ثمر نمود و الّا کرور کرور از حکما در معرفة الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که ثنای کی را مینویسند و بر کجا وارد میآید و از کجا مشرق شده ودر ظلّ چه

ظهوری مستقرّ میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشید ایشان را این است که در یوم قیامت کلّ عرفانها اگر شهود شود ثمر می بخشد و الّا در هوای فؤاد آن نفس میماند و در مقام عبادت توجّه مکن الّا بسوی ذات غیب ازل که مستحقّ پرستش وعبادت است ولی از آنجائی که توجّه بآن مقترن است باقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل شو در مدینه توحید بلا آنکه غیر الله را بینی واگر نفسی در حین عبادت نظر باسم کند عبادت نکرده خدا را و محتجب مانده از مقصود الهی عزّ و جلّ بلکه کلّ اسماء مدلّ است بر اینکه نیست الهی غیر آن و معبودی سوای آن وهر شیئ که ذکر شیئیت بر او میشود خلق او است واو است مستحقّ عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد واگر در جنّت برد همچنین زیرا که این است شان استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمیشود در حقّ تو و همچنین اگر نظر در جنّت کنی و برجاء آن عبادت کنی شریک گردانیدهٔ خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنّت باشد زیرا که نار و جنّت هر دوعابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باستحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنّت اگر چه بعد از تحقّق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنّت رضای او بوده وهست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل وجود حقّ بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری میگردد و احبّ صلواة صلواتی است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرّد و جوهر تر باشد عند الله محبوب تر بوده وهست و غیر از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه

در این ظهور امر شده ذکر الله هست که برَوح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لاجل کلّ ما علی الارض مغبون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است اعلای از آن است و کلّ رکعات حی طائفند حول نقطه وحدت که مبدأ زوال و صلوة آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است وهیچ شیئ از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئ او را عاجز نمیکند و قادر است بر کلّ اشیاء وعالم است بکلشیئ قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکلشیئ بعد وجود آن و بیان آن درمواقع امر شده کلّ بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند وخواهند بر مواقع امر شاهد گشت و باستلذاذ بان ملتذ فلتصلّین باذن ربّکم ثمّ ایاه تتّقون و لا تعبدن الّا الله و انتم کنتم بآیات الله لموقنین.

الواحد الثامن

{ ۱ : ۸ } الباب الاوّل من الواحد الثّامن فی ان مثل عمل "من یظهره الله" بالنّسبة الی غیره کمثل الشّمس بالنّسبة الی النّجوم.

ملخّص این باب آنکه بدانکه مثل عمل "من یظهره الله" مثل شمس است و مثل اعمال کلّ وجود اگر طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اوّل من قابل شمس الحقیقة بعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کلّ وجود شهادت دهند بشیئی طبق رضای او شهادت او بین کلّ اینها مثل شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل بآن در مبدأ هر ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کلّ حروف انجیل بر حقّ می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول رسول مثل شمس است و آنها در لیل مذکورند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در نقطهٔ بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ما سوای آنرا اگر چه حقّ بود مثل نور کوکب در لیل وهمچنین در ظهور "من یظهره الله" اگر کلّ اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمرهٔ وجود خود را اخذ نموده و الّا حکم کوکبیت هم بر آنها نخواهد شد الّا بر مؤمنین بآن که در نهار محو صرفند و در لیل با نور این است ثمرهٔ این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کلّ علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر کلّ بر این نظر ناظر بودند در

هیچ مبدأ ظهوری ظاهر بظهور حکم دون بقا در حقّ خلق نمی نمود این است که کلّ در لیل خود را می بینند که در حدّ خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه مبدأ نهار دیگر نوری نمیماند از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کلّ را علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل "من یظهره الله" را کلمات او فرض کن که کلّ وجود را بر هم می پیچد و در ظلّ یک یاء نسبت قائم میکند و میگوید از لسان مجلّی خود که خداوند عزّ و جلّ باشد انّنی انا لله لا اله الّا انا و انّ ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتّقون و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدأ امر است الی عود آن نظر کن در نجوم انجیلیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستنیر گشته بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الآن هم بگمان نور هستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شدهٔ میدانی که بلا نورند و ازضیاء شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول الله – صلّی الله علیه و اله – باشد و همچنین در مبدأ هر ظهور تصوّر کن تا آنکه از ثمرهٔ وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی و لتتفکرنّ فیما یظهر من عند الله ثمّ مثل ما قد علّمکم الله فی الکتاب تستدلّون.

{ ۲ : ۸ } الباب الثّانی من الواحد الثّامن یجب علی کلّ نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقا من القرطاس اللّطیفة و تسعة عشر خاتما ینقش علیها اسما من اسماء الله و ان لا یورث من المیت الّا ابیه و امّه و زوجته و ابنه و اخیه و اخته و ما علّمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ما له علی ما یعزّ به نفسه.

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هر هفت حرف تام میگردد که حروف اثبات باشد از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میت بسّر حقیقت الّا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان خدا را بآن صفت خوند مثل اوحد و دحّاد و واحد و وحید و متوحّد و موحد و موحّد از این سرّ است که این نوع تقدیر شده از مبدأ امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را و آنچه مناسب مراد او است الّا آنکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هریکی را عدد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لله و فی الله بوده مقدّر میگردد که جاری شود و ثمرهٔ آن اینکه در یوم قیامت که کلّ احکام مقدّر میگردد من عند الله اگر شجرهٔ حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل آنکه حدود ارث که الآن در فرقان مبین است اگر مبدأ ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم رسول الله – صلّی الله علیه و اله – بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لانهایه در ظلّ آن عاملند و آنروز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد بر آن الّا آنکه نظر بمدء امر کند مثل یومی که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آنروز هم مثل مبدأ این حکم بر آن نفس است و حال آنکه در یوم قیامت تا کلّ را

ممتحن نفرماید شجرهٔ حقیقت خود را معروف باسم ظهور اوّل نمیفرماید کلّ باید در درجه یقین و بصیرت بحدّی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده وهمان روز شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الّا باطل میگردد کلّ اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده و میکنند بامر او بوده در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل وکتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل اون نازل نمود واگر حین ظهور نهی یک نفر بصیر باشد نظر بمبدأ امر میکند و یقین میکند واو طائف بوده از برای خدا خالصا له وکلّ همجی میگردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یک نفر اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای آنکه یقین نمیکند احّد از سیف و ادّق از شعر[83] میگردد این است که در مبدأ هر ظهوری اهل بصیرت آن اقلّ ازکبریت احمر میافتد زیرا که اکثر بتبعیت یکدیگر و ظهور عز در اوامر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا بامر حقّ بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدع او و حال آنکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حقّ باشند لعلّ اگر ظهور واقع شود بآن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بگمان خود اطاعت میکند ولی آنوقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین بانجیل تا قبل از ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – کلّ مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کما هی عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – اصل دین ایشان که کلمهٔ شهادتین بود بظهور بدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان ﴿لا اله الّا الله﴾

و در مقام عیسی – علیه السّلام – روح الله محمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – نازل شد و در ذکر مقام اوصیای او علی و الائمة حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائی که اصول دین او بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون این است سرّ قول مرحوم شیخ[84] – علیه السّلام – در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمهٔ که حضرت میفرماید و سیصد وسیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمیشوند و حضرت صادق – علیه السّلام – ذکر کاف در حقّ ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین – علیه السّلام – بر دار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نمود بود که حاشا وکلّا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمهٔ را از لسان حضرت باو شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد[85] و این از آنجایی است که نظر بمبدأ امر نمیکند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – مشاهده کند بالنّسبة بظهور عیسی – علیه السّلام – متحمّل میگردد کلمهٔ که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکند ادق میگردد از برای از از شعر و احد میگردد از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین – علیه السّلام – بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لا یزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده وهست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیر المؤمنین بوده و در این ظهور بآن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین – علیه السّلام – در زمان رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – همان وصی عیسی – علیه السّلام – بود در زمان او

بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدأ امر صراط اوسع میگردد از هر شیئی اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق میگردد از هر شعری که تواند علم تو باو احاطه نمود و اگر کلّ مؤمنین ببیان بصیرت ایشان در حدّی رسد که کلّ در محلّی باشند مثل ذکر طواف و آن شجرهٔ حقیقت یک نفس در ما بین این کلّ و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری و الّا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کلّ دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن مثلا اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را میرسید که تواند لم و بم گفت این است که کلّ از نزد او است و کلّ محتجب هستند از او از مبدأ وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند لعلّ در یوم ظهور او بثمرهٔ وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی باز حیاء ننموده و در هر ظهوری محتجب میگردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر شده ثمرهٔ خلق کلشیئ در آیه شریفه: ﴿الله الذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخّر الشّمس و القمر کلّ یجری لاجل مسمّی یدبّر الامر یفصّل الآیات لعلّکم بلقاء ربّکم توقنون﴾[86] اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطهٔ فرقان است لعلّ بلقاء رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیکشد و حال آنکه ثمرهٔ خلق کلّشیئ را می بینی کلّ باحکام قرآن عامل ولی از ثمرهٔ وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کلّ مؤمنین بقرآن

یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده لعلّ بمراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کلّ لا یشعر تلاوت میکنند و ملتفت نمیشوند بمراد الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله بیقین نداند اگر کلّ مؤمنین ببیان در ظهور "من یظهره الله" یقین کنند بر اینکه او بوده نقطهٔ بیان لعلّ بمراد الله در بیان فائز شده باشند و چون که آن روز کلّ بنقطهٔ بیان مؤقنند از این جهت ذکر مثل باو میشود و الّا تعالی شأنه هیکل ظهور آخرت را سزاوار نیست که بهیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجلّ و اعظم است از این جهت بآن ذکر میکند ولی چون بظهور قبل کلّ موقنند و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند بیقین ازاین جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را لعلّ اگر نفسی بمنتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظـهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – اگر کلّ مؤمنین بعیسی – علیه السّلام – یقین میکردند که او است هر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرماید اسم مبدأ ظهور قبل را لعلّ اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و بثمرهٔ وجود خود فائز گردند فلتتفکرنّ فیما خلق الله لکم و لتجعلنّ کلّ اعمالکم لله ربّکم لعلّکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون ذلک یوم "من یظهره الله" ان تؤمنّن به فانّکم انتم قد آمنتم بالله و ما نزّل الله فی البیان و الّا قد احتجبتم عن لقاء الله و عمّا نزل الله من قبل فی البیان و لا تصبّرن فیه فانّ صبرکم لم یکن الّا علی النّار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون لا تصبرون و لکن ستعلمون و لمّا لا تخلصون لله انفسکم لا توقنون

فلتخلّصن انفسکم لله ربّکم لعلّکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم "لمن یظهرنّه" بالحقّ علی العالمین و لتراقبّن اوّل الظّهور ان لا تصبرّن فی امر الله و تکونّن عنده لمن الجدیدیین فان هذا تذل انفسکم ان انتم بالله و آیاته من قبل موقنون ما خلقتم الّا لذلک و ما امرتم بامر الّا لهذا فلا تحتجبنّ عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کنتم بآیات الله لموقنین.

{ ۳ : ۸ } الباب الثّالث من الواحد الثّامن فی ان بعد ظهور کلّ شیئ هالک الّا وجهه[87] فی یوم القیمة فرض علی کلّ نفس ان یستغفر من شجرة الالهیة بنفسه لا بغیره الّا له عذر حقیقی لا یمکن له ان یحضر بنفسه و یستغفر منه سواء ان یجیبه بکلامه او بخطّه و الّا یستغفر عن الله بسبب آخر من الخطّ و غیره.

ملخّص این باب آنکه لابدّ یوم قیامت خواهد شد و شجرهٔ حقیقت ظاهر اگرچه برضای فؤاد نمیتوان در حقّ مؤمنین ببیان ذکر نمود کلمهٔ که قبل ذکر شد ﴿کلّ شیئ هالک الّا وجهه﴾ لعلّ کلّ مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل نشود اثبات ایشان بنفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدّل شود باثبات ولی از آنجائی که این خلق مدهوش همیشه لا یشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت را بر پا فرماید و چنین کلمهٔ که اشدّ از هر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کلّ از برای نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشدّ فرض که حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه مبدّل فرماید هلاک را بنجات که این است ثمرهٔ مشتغل باعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کلّ عمل خیر را کند باز از هالکین است الّا آنکه راجع شود و بهمان قولی که هلاک گشته نجات یابد اگر نظر کنی در ظلّ این کلمهٔ هلاک می بینی که کینونیات و کلّ اعمال بضرب الله تمام شده که اگر آنروز کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیگذاشت زیرا که وجودی که هلاک شده عند الله چه ثمر از برای بقای او

و حال آنکه حدّت این عند الله و نزد اولوالعلم اشدّ از ثمرهٔ آن است که بعین بینی ولی چون در عالم حدّی نتوانی فهمید که از اوّل عمر تا آخر عمر ازبرای نجات عمل کنی و یک دفعه در ظلّ هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود الّا از مبدأ امر که اگر بعد از نزول این آیه بعمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الّا آنکه راجع شوی و یک کلمهٔ از مبدأ اخذ کنی اگر چه بیک کلمهٔ "قد انجیناک" باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کلّ اعمال منقطع گردی زیرا که کلّ را از برای نجات میکردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمهٔ نجاتی اخذ کنی اگر چه باشاره باشد و اگر کلّ ما علی الارض را بدهی از برای اخذ چنین کلمهٔ هر آینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمهٔ نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی باسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود واگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمهٔ را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعلّ از مبدأ جاری گردد کلمهٔ که بعد از موت تو در جنّت باشی و نار تو مبدّل بنور گردد و این اقرب از هر امری است که باقبال بآن کلّ اعمال مقبول میشود مبدّل میگردد سّیئه بحسنه اگر چه رایحه جدیدی میوزد از آن ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی و هیچ امری مثل این ازبرای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان وحدودات و امکنه تو را محتجب نکند از مبدأ مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت

خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه موقف او مبدّل شده باشد مثل آنکه در ماکو که محلّ ذّل است بظاهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصوّر کن وقوف او را در این ارض مثل وقوف رسول الله – صلّی الله علیه و اله – در جبل مکه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کلّ اهل آن زمان در هالکین داخل شدند و عند الله و عند رسوله وعند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود بهلاکت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم بگمان خود در دین خود عاملند منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور "من یظهره الله" عامل باشند باشدّ تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان دادن میشود در راه آن لعلّ نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدأ امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده منتهی عمل که میکند نزد او و اولوالعلم مثل عبادی هستند که بعد اززنزول بیان عامل بودند بقبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعلّ در یوم قیامت هلاک نشوید واگر شوید نجات یابید که تا شجرهٔ حقیقت طالع است کلّ امور ممکن ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الّا تا طلوع دیگر مثلا اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن مبدأ جود نازل میفرمود "باذن الله قد انجیناک بعد ما اهلکناک فضلا من لدنّا انّا کنا فاضلین" و بهمین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدأ ظهور بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمّه هدی وابواب و کلّ مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض و ما

بینهما بل نزد هر شیئ ولی حال هم که نشد از فضل مبدأ منقوص نگشت شیئ بلکه آن نفس محروم ماند وهمچنین در ظهور "من یظهره الله" تصوّر کن و مراقب باش دقایق و ساعت یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب باعظم طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دون خود که ثمرهٔ آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی و لیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کلّ لا شیئ شود چه ثمر محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدّس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الّا نزد استماع این کلمهٔ آب میشدند و هرگز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اوّل عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدأ نجات چنین حکمی نازل شود که محقّق الصدور است که من عند الله هست زیرا که عجز کلّ را میرساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در قرآن بمحمّد رسول الله – صلّی الله علیه و اله – و حروف حی آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظلّ حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور "من یظهره الله" و همچنین ببین هر ظهوری را بما لا نهایه الی ما لا نهایه وعبادیکه واقعا در ظلّ حروف وجه قرآن بودند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند ببرکت حبّ ایشان و همان حبّ حروف واحد است در بیان وهمچنین اگر واقعا کسی در بیان در ظلّ حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت نجات مییابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود واگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بما لا نهایه الی ما لا نهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجة الله حجّتی است که کلّ ما علی الارض

از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقّی نماید و بجوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه مدلّ است بر ظهور او و آنوقت ظاهر میگردد "اعرفوا الله بالله"[88] زیرا که تا امروز هر چه ظاهر شده "اعرفوا الله بحجّته" بوده نه این است که در حین "اعرفوا الله بالله" حجّت نباشد محتجب نگردی از مبدأ بلکه کور اینقدر ترقّی میکند که مسبّحین ملأ اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می شناسند بلکه حجّت را باو میشناسند نه او را بحجّت و بدانکه معرفة الله در مقام "اعرفوا الله بالله" ثابت نمیگردد الّا و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم بما یظهر من عند "واحد الاوّل" اذ کلّ لم یکن الا من تکثّر ذلک "الواحد الاوّل" افلا تتّقون و مراد از تکثّر تجلّی او است باو در صقع او بنفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف حی اعداد متکثّره شوند بلکه بهدایت واحد اوّل کلّ مهتدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الّا تجلّی اوّل وجود را بنفس او در حدّ او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز مدین است بدین رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که اعلای خلق است این است قصد از تکثر کلّ اعداد از واحد اوّل و لتتوکلنّ علی الله یوم القیمة لعلّکم تفلحون و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجّاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجرهٔ حقیقت که ظاهر میشود ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کردهٔ و تضرّع تو نزد او مثمر شده و الّا هیچ نبییی مبعوث نشده الّا آنکه امّت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شبههٔ هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد آنرا ولی

چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بر دون حقّ مانده و حال آنکه کلّ خود را متوکل علی الله میدانند بطوری که در ما بین خود دارند هرکس بلسان خود قدری تعقّل نموده که امر بتوکل یا در کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر متّبعین حروف واحد ولی ببین که کلّ راجع میشود بنفس ظاهر در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقّی هست مبدأ آن رسول الله – صلّی الله علیه و اله – هست و حال آنکه الی ما لا نهایه از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکلی الوف الوف میتوان بیان نمود و لتتوکلنّ علی الله ثمّ بالله و آیاته توقنون.

{ ۴ : ۸ } الباب الرّابع من الواحد الثّامن فی ان کلّشیئ اعلاه للنّقطة و اوسطه للحروف الحی و ادناه للخلق.

ملخّص این باب آنکه اگر کلّ را تربیت کنند بر فطرت آیات و اعظمیت حجّت آن عند الله و عند اولی الالباب لعلّ در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحقّ و این است جوهر کلّ علم زیرا که دون این اگر کلّ علم را دارا باشد لا شیئ میشود و حکم دون ایمان در حقّ او میشود واگر هیچ علم نداشته باشد الّا همین جوهر کلّ علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری ظاهر است که اعلای خلق ادنی میشوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن ظهور هست از برای آن نفس مؤمن میتوان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت نفر "بمن یظهره الله" ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و همچنین این رشته حکم است وحدّ کلّ اعداد را ادارک کن و هر شیئ که عدل او ممکن نباشد از برای واحد اوّل است وهمچنین درجه بدرجه تا بکلّ اعداد منتهی میشود این است استحقاق هر موجود در مبدأ وجود که اگر در یوم ظهور "من یظهره الله" سیصد و شصت و یک قطعه الماس نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بها مضاعف باشد و سیصد و شصت و یک نفر در یک یوم باو ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یک بلی اگر خواهد عطا کند این اعداد را بآن اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند و همچنین در هر شأن سرّ الله را جاری

بین و حکم الله را ظاهر لعلّ یوم قیامت سبقت گیری باقرار بر تصدیق بحقّ در حین ذرّ ﴿الست بربّکم﴾ بقول ﴿بلی﴾[89] و در حین هر ذرّی بظهور اجابت آن و ملتفت باش که از برای هر شیئی ذرّی است که مثلا اگر یک ذرّ از طین را بر دارد و بفرماید که این طین وجود بدیع فطرت اوّل است یا بهر اسمی که ذکر کند اگر چه بنفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند و اجابت نکنی او را در ذرّ طین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابة الله ننموده اگر چه در رتبه کینونیت در حین ﴿الست بربّکم﴾، ﴿بلی﴾ گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چه فرق است که امر شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذرّه طین مقصود اطاعت امر او است نه آن و این که اگر آن وقت محتجب شوی از ذرّ طین بامر او محتجب ماندهٔ از سرّ وجود و اگر کلّ خیر کنی در ظلّ قول لم یسجد اوّل از برای آدم وارد شده و اگر بگوئی کلّ اطاعت را میکنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امر الله در حقّ تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبارتی "من حیث ارید لا من حیث ترید"[90] اگر چه ممتنع است که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان اون را کلّ نتوانند یقین نمود ولی این از برای عرفان عبد بود مواقع امر را که همان امری که بآن آمنوا بالله و آیاته شده بهمان امر لا تحزنّ نفسا شده اگر چه در منتهای وجود واقع باشد اگر ناظر بامر هستی چرا از یک امر محتجب و بر امری ثابت این است که تراقب کلّ اوامر الهیه از شئون تقوی بوده وهست ولی بشرطی که از مبدأ امر محتجب نگردی در هر ظهوری و الّا شبههٔ نیست که در آن ظهوریکه هستی باوامر آن عمل میکنی اگر متدین بدین خود هستی و الّا خود عصیان خود را شاهدی و ﴿کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا﴾[91] ثمرهٔ آن اینکه

لعلّ در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر "من یظهره الله" محتجب نماند که اگر بر کلّ وجود امر کنند امر او امر الله بوده و هست و هر که لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در کلّشیئ کنند و چه در تسع تسع عشر عشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضّه است در آن ظهور و لتعرفن حدود انفسکم ثمّ یوم القیمة بما قد قدّر الله لتقدرون.

{ ۵ : ۸ } الباب الخامس من الواحد الثّامن فرض علی من یقدر ان یاخذ ثلاث الماس عدد "البسم" و اربع لعلّ اصفر عدد "الله" و ستّة زمرّد عدد "الامنع" و ستة یاقوت عدد "الاقدس" ان یاخذها و یسلّم "من یظهره الله" و حروف الحی فی یوم ظهورهم.

ملخّص این باب آنکه در مواقع خود ذکر شده که کلّ وجود در بیان است و کلّ بیان در واحد اوّل و واحد اوّل در نقطهٔ اوّل و از آنجائی که از یوم قیامت حشر کلّ بر درجات واحد میشود و کلّ این واحد بامر واحد اوّل واحد است و در کلّ یک ماء حیوان دیده میشود که امر الله باشد و از آنجائی که هر شیئ در صقع خود تا مشابه نشود این واحد را کامل در حدّ خود نمیگردد و مدلّ علی الله نمیشود از اینجهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و شش قطعه زمرّد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر درنزد او تشابه بواحد اوّل بهم رساند واگرتواند در ظلّ ملک واحد اوّل وارد آورد و الّا در ظهور "من یظهره الله" بامر او بحروف حی او عطا کرده شود که این موهبهٔ است من عند الله ازبرای واحد اوّل در آن ظهور و بهاء کلّ عدل بهاء واحد اوّل باید باشد تا مستدلّین از سرّ توحید محتجب نمانند و اگر در آن ظهور کلّ باین طاعت مفتخر گردند بواحد متکثّر عطا خواهد فرمود مالک کلّ وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود شجرهٔ حقیقت و قدر ذکر شیئی در حقّ او صبر نماید بقدر همان نار میگردد ازبرای آن و سزاوار است که مستدلّین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هواء و ماء و تراب و فؤاد و روح و نفس و جسد ونور ابیض و اصفر و

اخضر و احمر در ظلّ حروف "بسم الله الامنع الاقدس" ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار اربعه ذکر شده که اعظم از کلّ دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا و آخرت را درک نماید و الله یؤت الفضل من یشاء من عباده و لیؤتینّ من یشاء من ملکه ما قدّر من عنده انّه کان جوادا محیطا.

{ ۶ : ۸ } الباب السّادس من الواحد الثّامن فی اذن التّلطیف بان یطهّرنّ فی کلّ اربعة ایام بان یدخلن بیت الحرّ و اخذ شعر کلّ البدن بالنّورة فی کلّ ثمانیة ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال الحنّا کلّ البدن و کتب الرّجال علی صدورهم "الرحمن" و النّساء "اللهم" و النّظر فی المرآت فی کلّ یوم و لیلة.

ملخّص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت باعلی ما یمکن در امکان و اگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و ما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عند الله وهست و تطهیر البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده وهست و حنا اذن داده شده چه کلّ بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محلّ حبّ الله هست بکلمهٔ "اللهم" در اولوالدّوائر، و "الرحمن" در اولوالهیاکل، بر احسن خطّ باسباب آن که منطبع شود محبوب بوده واذن داده شده و بر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را بفصل حرف حاء ذکر شده و بر یدین و رجلین اگر دأب نبوده محبوب نبوده باشد از برای او ولی در کلّ بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن حسن خود و الّا استغفار کند محبوب خود را که کلّ کینونیات در فطرت اوّلیه باحسن جمال خلق شده واگر حجابی بهم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصوّر میگردد و اینکه در لیل معروف بنهی است مبدأ آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شأن عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجرهٔ

حقیقت ظاهر شود و آن بین یدی الله واقع شود کرهی از شیئی بشیئی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الّا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبّی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتّی اگر نفسی بر جسد خود علم بذرّه بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد اورا نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی الله بآن حال نازل شود لعلّ کلّ در بیان مربّی باین تربیت شده لعلّ در یوم ظهور حقیقت ما یکره در مؤمنین بخود مشاهده ننماید کور درجه بدرجه و شیئا فشیئا ترقّی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد وعرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با اون صبر کند ولی هنوز بآن درجه اهل این ظهور نمیتوانند سیر نمود اگر بفاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زود تر شود محبوب تر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی ازبرای اون نباشد که بحبّ اون تلطیف را باو عطا کرده میشود ثواب آن ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید زیرا که شجرهٔ حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و میشناسد کلّ را و می بیند او را ولی کسی او را نمی شناسد و بعین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود درکلّشیئ چه بسا در بیتی که هست نه پدر میشناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطهٔ بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر خلق خداوند که در ظلّ او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد بنفس خود تا منتهای شأنی که روح بعرش دیگر تعلّق گیرد و می بیند کلّ را که کلّ باسم او میکنند آنچه میکنند

ازاوّل وجود تا آخر و کلّ بشیئیت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الّا آنکه بشناساند او را نفس خود بآیات خود و نمی شناساند الّا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کلّ شود وآیات عزّت از مطلع قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحبّ انّه کان لطّافا لطیفا قل الله الطف فوق کلّ ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ظهور لطفه من احد لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان لطّافا متلطّفا لطیفا.

{ ۷ : ۸ } الباب السّابع من الواحد الثّامن فی الچاپ و الامر به.

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظلّ او انشاء شود بر طبق او الی ظهور "من یظهره الله" که آنوقت اگر کلّ بشأنی مقدّر شده که توانند باحسن خطّ حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود و الّا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمیماند عند الله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که بآن مذکر شود "من یظهره الله" را باحسن خطّ نه بآنچه دأب این زمان است که هر خطّی که میرسد چاپ میزنند بجائی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضّه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کلّ مؤمنین میبود هر آینه اذن داده نمیشد و لیکن حال که کلّ در فضل وجود حقّ ساکن هستند باذن او ولی هر کس تواند که بیان را باحسن خطّ نویسد بهتر است از برای اون تا آنکه مالک گردد چاپ خوب آنرا ذلک من فضل الله یختصّ به من یشاء من عباده و الله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآن نیست الّا باحترام نسبت او الی الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کلّ ارواح در قرآن راجع میشوند بارواح حروف حی آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست بقول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد بحق و کلّ حروف حی راجعند بنقطهٔ فرقان که رسول الله – صلّی الله علیه و اله – باشد و آن راجع است الی الله بنفسه و عود او الی الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حدّ امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کلّ ارواح علّیین

او راجع میگردد بباب اوّل که "من یظهره الله" باشد و کلّ ارواح دون علّیین اون راجع میگردد باوّل دون حقّ که ساجد نشود ازبرای او و همچنین کلّ کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کلّ بنسبت او الی الله هست و لم یزل حی بوده وهست باینکه از ظهورات قبل مرتفع میشود و متّصل میگردد بظهورات بعد شبهۀ نیست که انجیل کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقّه آن راجع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح علّیین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح آن در علّیین بوده و الّا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان آنچه که "بمن یظهره الله" ایمان آورند ارواح علّیین اون هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کلّ دون علّیین و لتصنعن فیما انتم به تهتدون علی احسن خطّ انتم علیه تقتدرون.

{ ٨ : ٨ } الباب الثّامن من الواحد الثّامن فی جواز تَبْعِیض[92] الشّعر فی الرّأس للبنین، و اخذ شعر الوجه لقوّتة، و الصّلوة فی العبا لا دونه من الجبّة فانّه لا یحبّه الله.

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده ومحتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الّهی محتجب مانند و اذن داده شده صلوة در عبا بشأنی که ظاهر نشود از یدین او الّا رؤس انامل که اقرب بوقر بوده و هست و صلوة در جبّه محبوب نبوده و نیست الّا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شده کلّ این شئونات از برای آنکه لعلّ در یوم قیامت شیئ دون حبّ الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدلّین استدلال نمایند جائی که بجسد عرضی خداوند راضی نشود دون حبّ را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح و افئده که محال تجلّی واحد اوّل است فلتتّقن الله ان یا اولی التّقوی یوم القیمة لعلّکم تفلحون.

{ ۹ : ۸ } الباب التّاسع من الواحد الثّامن و لیکتب کلّ نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه من اوّل ظهور الامر الی یوم غروبه و لیحفظنّه الاوصیاء الی یوم یظهر فیه الشّجرة.

ملخّص این باب آنکه از مبدأ ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بخطّ خود یا بخط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه در قیامت بعد عاملین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند و الّا میشود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل میکرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده وهنوز آنها بانجیل عمل میکنند وهمچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امر الله را و محتجب ممان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت بر پا میشود در آن ارضی که قیامت بر پا میشود خود اهل آن مطّلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکنند از این جهت بایشان نمیگویند مثل ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – چونکه نتوانستند متحمّل شد بغیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شجرهٔ که لم یزل نطق او انّنی انا الله لا اله الّا انا بوده ظاهر میشود و کلّ محتجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود واسم مؤمن که در ملک او الی ما لا نهایه بادنی مؤمنین باو در ظهور قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند ما بین او و بیت او و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان اگر آن اسم را منع نمیکردند چگونه

میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه کینونیت ایمان بقول او خلق میشود این است که چون اعین افئده ندارند نمی بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الّا یومی است مثل کلّ ایام الّا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است و ثمرهٔ امر این باب آنکه لعلّ در آن روز چشم اون باز باشد که بیند محبوب خود را و در آنروز تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطهٔ بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بمن این است آنچه او کسب نموده در قیامت کلّ هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند لعلّ ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل شوند و الّا شب و روز گریه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و نمیشناسند مثل آنکه منتظرین احمد موعود[93] را کلّ نصاری منتظراند و تضرّع از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بینا باش بعین فؤاد خود آن روز که محتجب نمانی و قیامت بر پا شود و تو خبر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار "من یظهره الله" اگر قبول کنی و لتتوکلنّ علی الله ربّکم الرّحمن ثمّ ما تکسبنّ من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکسبون.

{ ۱۰ : ۸ } الباب العاشر من الواحد الثّامن فی ان الّذی ربّی فی الطّائفة حلّ له النّظر و التّکلّم سواء کان ذکرا او انثی واذن لمن یرید ان یتکلّم مع النّساء او هنّ مع الرّجال علی قدر ما یثمر بینهما و ان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیة عشرین کلمة خیر لهما.

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طائفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلّم سواء آنکه بر هیکل هیکل باشد یا دائره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلّم مرء با مرئه بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست وهشت کلمهٔ تجاوز نشود اقرب بتقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طائفه عرف اون است نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طائفه گویند لعلّ یوم قیامت بسعه این امر از اخذ فیض از مبدأ نفسی محتجب نگردد واگر شجرهٔ محبّت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود فلتتّقن الله حقّ تقاته لعلّکم تفلحون.

{ ۱۱ : ۸ } الباب الحادی و العشر من الواحد الثّامن فی غسل المیت ثلاث مرّآت علی ذلک التّرتیب: الاوّل الرّأس و تقول یا فرد، ثمّ البطن و تقول یا حی، ثمّ الیمین و تقول یا قیوم، ثمّ الشّمال و تقول یا حکم، ثمّ رجل الایمن و تقول یا عدل، ثمّ رجل الایسر و تقول یا قدّوس، بماء او بما شاء من کافور و سدر، و لیکفّنه بخمس لبس، و یجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرّجال: "و لله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکلشیئ علیما"، و فی النّساء: "و لله ملک السّموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلّشیئ قدیرا".

ملخّص این باب آنکه کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدأ تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ بر یک نهج جاری می بیند و اذن داده شده در مقام غسل میت یکمرتبه واجب و الی الثلاثه او الخمسه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر میشود در ﴿لا اله الّا هو﴾ و ﴿لا اله الّا انا﴾ و ﴿لا اله الّا الله﴾ و ﴿لا اله الّا انت﴾ و ﴿لا اله الّا الّذی﴾[94] و چنین نفسی اگر در ظهور میبود و در سنه اوّل مؤمن میگردید بظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی میگشت بآخر مراتب توحید از این جهت است که یکدفعه واجب گشته و مراتب رباع کلّ خواهند متحمّل شد اگر عسری نباشد واذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال بثناء و حمد الهی ذاکر گردد او را و بآنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق است که بهمان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسّر است بماء ورد یا طیب دیگر

معطّر نمایند و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهای درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جایز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد وقدری تربت از قبر اوّل و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از موت و در جنّت الهی بآنچه ما یحبّ او بوده و هست متلذّذ گردد و برید یمین او خاتمی منقوش اذن داده شده در رجال "و لله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکلّشیئ علیما"، و در نساء "و لله ملک السّموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلّشیئ قدیرا"، و تقلّب میت را در هر حال بشأنی نموده که دون وقار و سکون در حقّ او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء سته یا مطلق اسم الله از اوّل انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان مشتغل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر میت بایمان بآن ظهور قبض روح شود درجنّت الهی متلذّذ خواهد بود و الّا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان باو قبض روح شده در جنّت داخل نشده وهمچنین از اوّل ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه که موکلّند بر او و داخل جنّت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر ایمان ببیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت او کلّ خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الّا انکه ایمان آورد بخداوند و آیات او و اطاعت نماید محبوب خود را بآنچه در بیان نازل فرموده لعلّ آنوقت درک کند او را رحمت الهی و در جنّت خلق مخلد گردد و مراقب باش ظهور "من یظهره الله" را که اگر شنوی ظهور

او را و بقدر اینکه بگوئی بلی تأمّل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه درحیات باشی این است مراد خداوند در نزد هر ظهور ازهر نفسی مراقب باش که در صعقهای یوم قیامت بیرون نروی که صعقهای آنروز ظهورات حزنی است که وارد میشود و آیات ممتنعه است که ظاهر میگردد در حقّ ظاهر بظهور یا ارياح جنّتی است که از صبح ازل میوزد بر هیاکل افئده کلّ موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کلّ را مشاهده میکنی و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی شاهد شد بر او در لوح آن قل الله یتوفّیکم بامره و لیأمرن الملائکة ان یقضبن عباده المؤمنین و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند بامر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض مینمایند چنانچه هر کس در ظلّ بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالینند و هر کس در غیر بیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمیآیند زیرا که مؤمن مسّ نمیکند او را چگونه بملک رسد و اگر کشف غطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت نار در آن الّا آنکه چون در حجابند قبض روح میکنند و بخزانه نار میسپارند و روح مؤمن بین یدی الله حاضر میشود و همین قسم روح دون مؤمن در حدّ خود خداوند نظر بر او نمیافکند و امر میفرماید بنار که اون را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت تو را درک نکند و از برای خداوندی که عبادت کردهٔ چون بر سبیل نبوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثمّ کلّ عباده لعلّکم تتّقون.

{ ۱۲ : ۸ } الباب الثّانی و العشر من الواحد الثّامن فی احکام محلّ الضّرب.[95]

ملخّص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بشصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال بر او است که وارد شود در آن محلّ در هر سنه یکمرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن محلّ پنج رکعت نماز امر شده وهر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند و عفو شده بر سکان غیر این حدّ و اگر نشده بود که میتوانست از امر الله منحرف گردد ببین فضل حقّ را و مشاهده کن حدّ خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدرها صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بر دارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کلّ عملّ میکنید ولی از مبدأ امر محتجب و کلّ از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب و اگر بر احتجاب راضی میشدید این حدودات بر کلّ جاری نمیشد حال یکی محتجب میشود و کلّ خلق باو محدود بحدود الهی میگردند واگر در یوم ظهور "من یظهره الله" همّت کنید بر ایمان بخدا که ایمان باو است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبّت خدا که محبّت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کلّ تا یوم قیامت باون حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر ما یشاء و مشیت قاهره او بر ما یرید لعلّ در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را ردّ نکرده و خود از آنها محتجب تر شوی مثل آنکه امروز محتجبین از رسول خدا را ردّ میکنید و خود محتجب تر شده اید و لتتّقن الله حقّ تقاته ان لا ترضن لاحد دون ما ترضن لانفسکم لعلّکم یوم القیمة علی الله لا تحکمون.

{ ۱۳ : ۸ } الباب الثّالث و العشر من الواحد الثّامن اذن ان یکبّرن علی النّقطة خمس و تسعین مرّة فی اوّلیها و آخریها.

ملخّص این باب آنکه چون شجرهٔ حقیقت مرآة الله بوده و هست و در او دیده نمیشود الّا الله از این جهت امر شده که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اوّل نود و پنج کلمهٔ تعظیم گفته شود و در غیر آن از پنج تکبیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد و کلّ مراتب اعداد متکثّره واحدا واحدا از واحد اوّل متجلّی میگردد لعلّ در یوم قیامت در حین ظهور شجرهٔ حقیقت اگر عامل لله بوده در آن مرآت کلّ حروف حی را مشاهده میکنی نه بطوری که در نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت صرفه بر تجلّی بآنها که مدلّ گرداند آن مظاهر را بر ذات خود و همچنین کلّ مراتب اعداد را بلسان میگوئی لله عاملم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر در حین ظهور "من یظهره الله" از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الّا صادق نبوده در عمل خود هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده ازبرای او عامل خواهد بود و الّا عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – اگر نفسی عامل بوده لله از حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان مینمود و همینقدر که نشد علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا هست نفسی است که عمل میکند لله باتّباع او و الّا خالص نبوده که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد فلتتّقن الله یوم ظهوره لعلّکم تفلحون.

{ ۱۴ : ۸ } الباب الرّابع و العشر من الواحد الثّامن فی انّ لکلّ نفس ان یتلو من آیات البیان فی کلّ یوم و لیلة سبعماة آیة و ان لم یقدر فلیذکر الله سبعماة مرّة.

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است و سرّ آن اینکه عدد هفت اللّهمّ که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید واگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید و ثمرهٔ آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود "بمن یظهره الله" تا کینونیت آن لایق شود که مدلّ شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج از حدّ عدد گردد و نبیند الّا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل است ازهر شیئ اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنّت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنّت را معرفت "من یظهره الله" یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه در آن یوم خود گمان میکنی که ازاهل جنّت و مؤمن باو هستی ولیکن محتجب میشوی و در اصل نار مقرّ تواست و تو خود نمیدانی تصوّر کن ظهور او را مثل ظهور نقطهٔ فرقان که چقدر از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنّت نبود تا پنج سال الّا امیر المؤمنین – علیه السّلام – و هر که در آن یوم مؤمن بحضرت بود سرّا و کلّ اصحاب نار بودند وگمان میکردند که اصحاب جنّتند و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که

بظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لا یحصی عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن[96] او قمیص نقابت را می پوشد این است سرّ کلام اهل بیت – علیه السّلام – در ظهور که میگردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق[97] و همین قسم در ظهور "من یظهره الله" بین اشخاصی که خطور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کلّ بتبعیت ایشان میکنند در ورع چه بسا اصل نار میگردند اگر ایمان باو نیاورند و عبادی که کسی خطورشأن در حقّ ایشان نمیکند چه بسا بشرف ایمان قمیص ولایت از مبدأ جود میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – اوصیاء بقول آن وصی گشتند ببین کسی که قمیص جود ولایت عطا میکند خلق او در حقّ او اسم مؤمن که در ادنی خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدّس لم یزل که اگر کلّ اهل بیان مؤمن شوند بان شمس حقیقت مثل آنکه اوّل من آمن باو باو مؤمن شود هر آینه میپوشاند او را قمیص اسم خود که در کینونیت او دیده نشود الّا او واگر اسم او عظیم است اعظم میکند ومنسوب بخود میگرداند و در کتاب نازل میفرماید: "الله لا اله الّا هو الاعظم الاعظم"، ببین کسی که این است بحر جود او که لا شیئ محض را از ساحت فنا بساحت قدس بقائی میرساند که در کینونیت فؤاد او دیده نشود الا اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الّا مشیت مظهر او این است جود فیاض لم یزل و منّان لا یزال که هر کس را خواهد قمیص فنا پوشد چون بیند که عابد است او را ولی از او محتجب چون از مظـهر ظهور او محتجب چنانچه دید رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – که کلّ مؤمنین بانجیل خدا را

میپرستند و مؤمنند بآنچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجبند ازنفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است از این جهت حکم لدون الله کرد در حقّ ایشان و همچنین در نقطه بیان بین وهمچنین در ظهور "من یظهره الله" که اگر کلّ در آن روز نظر بمبدأ دلیل و جوهر بسیط کنند یک نفر از اهل بیان نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطهٔ فرقان کلّ مؤقن بودند بقرآن از قبل هر آینه یک نفر نمیماند الّا آنکه حین استماع آیات الله اقرب از لمح بصر از صراط میگذشت نه این است که منتی باشد شما را ای اهل بیان بایمان باو بلکه اگر ایمان نیاورید خود لدون الله میشوید بلکه همّت کرده ایمان آورده که لله شوید و از نار بنور مبدّل شوید و الّا او غنی است از کلّ ما سوی مثل آنکه اگر امروز کلّ ما علی الارض ایمان آورند ببیان خود از نار نجات میابند و داخل جنّت میشوند واز ذکر لدون الله که اشدّ از هر نار است نجات میابند و داخل جنّت لله میشوند که اعظم از هر جنّت است و از ذکر کاف نجات میابند و در ظلّ ایمان داخل میشوند و الّا نقطهٔ حقیقت لم یزل و لا یزال غنی بوده است از کلّشیئ و کلّ مفتقر بوده اند بسوی او بوجود کینونیت خود که اگر کلّ ما علی الارض در یوم ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ایمان آورده بودند خود از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاورده خود در نار مخلّد مانده در هر ظهور خود همّت نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل و الّا ظاهر بظهور مستغنی است هیچ شیئ نیست الّا آنکه و بکینونیت از برای او ساجد است لله عزّ و جلّ اگر چه خود محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند ازبهر خدا سجده و بر مظهر آن آنچه نباید کردند این است

که یکدفعه کلّ اعمال لدون الله میشود و عامل ملتفت نمیشود چنانچه کلّ ملل بهمین حجب محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کلّ بآن ظهور مؤمن شوند زیرا که کلّ بان قائمند و لتتلونّ البیان علی لحن حزن فی آناء اللّیل واطراف النّهار لعلّکم باسم الله تجذبون ثمّ لاسماء الله تحزنون.

{ ۱۵ : ۸ } الباب الخامس و العشر من الواحد الثّامن فی ان فرض لکلّ احد ان یتأهّل لیبقی عنها من نفس یوحّد الله ربّها و لابد ان یجتهد فی ذلک و ان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک حلّ علی کلّ واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثّمرة و لا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدّین و من کان مقترنا بنفس یجب علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان و لم یحّل علیه او علیها شیئ الّا اذا یرجع فی البیان و قبل ان یرفع امر الله فی یوم "من یظهره الله" اذن للمؤمنین و المؤمنات لعلّهم یرجعون.

ملخّص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتی که خداوند بعد ازایمان باو و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره ایست از وجود خود که بعد از موت آن آن را ذکر کند بخیر و امر شده در بیان باشدّ امر حتّی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود اختیار اقترانی باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل ورقی شود از اوراق جنّت اگر ایمان آورد "بمن یظهره الله" و الّا ورقی میگردد از اوراق نار واگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقتران الّا با نفسی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری بظاهر آن ظهور و اگر احدهما اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده نمیشود از برای آن و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کلّشیئ خداوند است عزّ و جلّ و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیئ و آنچه بر ایدی غیر مؤمنین می بینی بغیر حقّ است که اگر حقّ مقتدری باشد نفسهای ایشان را ازایشان منع میکند الّا آنکه ایمان آورند چگونه ما یملک ایشان الّا قبل از ارتفاع کلمة الله که بدء ظهور است اذن داده شده از

برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند ورق جنّت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفی میبرد وکینونیت آن مدد از اثبات و آن لا شیئ محض است و آن با شیئیت صرف است بامر الله و سزاوار است بر کلّ نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه مکثّر شود مراتب اعداد تا آنکه در بحر لا نهایه داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایه است که درجه بدرجه الی ما لا نهایه منتهی میشود هزار و دویست وهفتاد سال قبل را نظر کن که محمّد – صلّی الله علیه و اله – بود با امیر المؤمنین از مؤمنین بقرآن و امروز ببین میتوانی احصا نمود این قسم است که الف ما لا نهایه ترقّی میکند و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین مبدأ ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حروف سین مؤمن بباء نبود احدی و کم کم هیاکل حرف بسمله تقمص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اوّل تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر مکثّر شده این واحد قسم بذات مقدّس لمیزلی که اگر مبدأ ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نار الله هست که اگر کلّ داخل شوند در ظلّ او بنار حب او مسبّح میگردند و محمّد و موحّد و مکبّر بلا آنکه از ملک از شیئی منقوص گردد یا بر ملک اوشیئ زاید شود زیرا که از برای خدا بوده آنچه در سموات است وارض و ما بینهما چه ظاهر شود که مظهر حقیقت بظاهر اظهار فرماید یا آنکه کلّ باسم او اظهار نمایند و درجه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حدّ بلا حدّ و از نهایة بلا نهایة مشاهده کنی خلق جنّت بدع را و لتتوکلنّ علی الله ثمّ فی ایام الله تصبرون.

{ ۱۶ : ۸ } الباب السّادس و العشر من الواحد الثّامن فیما کتب علی کلّ نفس من کلّ ما یتملّک من مائة مثقال ذهب من بهاء کلّ شیئ تسعة عشر و واحدة لله ان کانت الشّمس طالعة فلیفوّض الیه لیقسمنّ بین حروف الواحد کلّ واحد مثقال اذا شاء و الّا الامر بیده لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون و ان کانت الشّمس محتجبة و یکون للحروف الواحد ذرّیة یوصلن الیهم و الّا یصرف فیما یقترنان بین نفسین و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النّار یحفظ "لمن یظهره الله" او یصرف فی البیان و یتلو بنفسه و یحفظه کعینه لیردن الی صاحبه.

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه شیئ ببهاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک اون است که نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجرهٔ حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید واگر لیل طالع شد بذرّیات آن حروف میرسانند کلّ و اگر نباشد بآن مقترن می سازند بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ مینمایند تا "بمن یظهره الله" ردّ شود و در نزد ظهور او منقطع میگردد حکم اقتران و عطا بذرّیات الّا باذن اون ثمرهٔ این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید بمثل اینکه آنروز اطاعت میکنند برکلّ است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – مینمایند درکلّ احکام همین قسم است اطاعت شجرهٔ حقیقت در هر ظهوری در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باو زیرا که آن یوم لقاء الله هست دیگرکسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که

ندا میرسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربه انّه لا اله الّا هو العزیز المحبوب.

{ ۱۷ : ۸ } الباب السّابع و العشر من الواحد الثّامن فی ان الفضّة و الذّهب اذا بلغا بما انتم توزنون ستّة الف و خمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا للنّقطة و لیأخذه الله عنکم و کلّ عنه یسئلون و لتردنّه الی "من یظهره الله" و تحفظنّه کعینیکم.

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که هیچ عزّی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه درهر ظهوری بین مؤمنین بآن ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده نه بشئون دیگر زیرا که شئون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حقّ بر او نمیشود بوده و هست و اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اوّل عمر تا آخر بلا وضوء که مستحب است نمیماند باینکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الّا با وضوء بلی این عزّ است اگر مقترن با ما یثبت به الدین باشد که معرفة الله و معرفت ظاهر بامر او نزد او باشد و الّا کینونیات مبدّل میشود از نوریت بناریت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد از آنکه عدد ذهب و فضّه بعدد کلّ حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج میشود که اگر ستّه را تنزّل دهی بشش میرسد و آنوقت اوّل حرف اشاره میشود که هاء باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو باین حدّ نود و پنج مثقال ازهر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در اخری باذن او عمل شود و در ما بینهما بنوزده نفر از اولوالطاعة که اذن دهد بر هر یک عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد واین است که تا یوم قیامت میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و ازهر تجارتی اعظم تر بوده وهست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن جود نقطهٔ بیان را بین اگر بعد از

بلاغ عدل آن را حکم کرده بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنّت که اطاعت خدا را مینمودی آن وقت مشاهده مینمودی که بیک حکم چقدر جود در حقّ تو و کلّ خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنّت شوند باطاعت اوامر الهی هر آینه بر کلّ ببین چقدر حکم وارد میآمد و حال ببین چقدر جود شده این است که هر چه هست از مبدأ است و کلّ غافل مثلا اگر رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه حجّ کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن میتوانست منحرف شود بلکه تقرّب میجست نزد خداوند باطاعت و نزد خلق افتخار میکرد در ظهور طاعت و همچنین کلّ احکام را مشاهده کن که کلّ در قبضه اوهستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحقّ نه بدون حقّ و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کلّ است که او را غنی کنند که یکی از حدود دین است امروز ببین که چقدر باو داده بودند که صدق غنا شود واگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذرّیه فلان باشد مؤمنین میتوانستند منحرف شد و تا یوم قیامت از برای او باقی میماند و اگر میفرمود ذریه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزّت او چه قسم بود و حال آنکه میبینی که فرموده و لله علی النّاس حجّ البیت سالی هفتاد هزار نفس میروند و حول طین میگردند این است علوّ امر خدا و استقلال آن بر ما سوای خود و همچنین اگر بر عکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القیمة ببین یک ذکر ابی لهبی را بدون حب نازل کرده امروز سیر کن در مشرق

و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم ذکر ندارد اگر چه در سلسله دون حقّ باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی هم نماند و همچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حکمیه که بگمان یکماه ریاست خود را در ظلّ اطاعت بیرون میآورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع آنها باسم حقّ بر پا است که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عند الله وعند اولی العلم لدون الله حکم میشود ببین بعد خلق را که از مبدأ امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و بگمان یک روز لذّت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد این نیست الّا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الّا نفس بصیر و مؤمن دقیق چگونه از قیامت تا قیامتی میگذرد که در جنّت باشد و یک روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حقّ او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات میابند و الّا در نار میمانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمیشود الّا بدعوت ظاهر بظهور او و همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الّا باجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکنند خدا را بظاهر در ظهور بعد و مظاهری که میخوانند کلّ را بسوی او مدلّ بر او هستند از حروف حی و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اوّل ازنار نجات نمی یابند مثلا اگر در حین ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – کلّ ما علی الارض اجابت کرده بودند او را و اوامر آن را کلّ از نار نجات یافته داخل جنّت میشدند زیرا که آنچه در آخرت حکم میشود از نار و جنّت بر حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شد بقهر لعل

اهل نار را بقهر داخل جنّت کنند و امر شد بشدّت حبّ در ما بین خود لعلّ تقمص قمیص اهل جنّت را پوشند واگر نفسی در بیان بقهر کلّ ما علی الارض را داخل در بیان کند کلّ را از نار نجات داده داخل در جنّت نموده و این است فضل در حقّ ایشان قسم بذات مقدّس الهی که اگر در ظهور "من یظهره الله" کلّ اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الّا آنکه کلّ داخل در جنّت شوند و کلّ ما علی الارض قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل الیل تضرّع و ابتهال و باسم او اظهار دین و دنیا مینمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند و در تضرّع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنّتی است که فوق آن جنّتی متصوّر نیست زیرا که اوّل دین معرفة الله هست و معرفة الله متصوّر نیست الّا بمعرفت او عبادیکه بآیه مستودعه در نفوس ایشان از ظهور قبل او لله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق نیست متحمّل میشوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیت او اعظم است از هر عصیانی نزد خدا وکلّ اعمال را یک دفعه محو میکند کأنه لم یکن شیئا چنانچه در ظهور نقطهٔ فرقان – صلّی الله علیه و اله – شنیدی کلّ مؤمنین بانجیل منتظر بودند احمد موعود[98] را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتّی آنکه فرمود "ما اوذی نبی مثل ما اوذیت"[99] با آنکه کلّ از برای ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند که بقول عیسی در حقّ او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آنروز نبودی ولی در ظهور نقطهٔ بیان بودی که کلّ مؤمنین برسول الله – صلّی الله علیه و اله – منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث از رسول الله – صلّی الله علیه و اله – هست و عامّه و خاصّه بر آن متّفقند و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر بود باثنی عشریه و قطع

اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی عشریه میگویند و بظاهر ارض فارس را دار العلم میگویند با وجود آنکه شجرهٔ حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را و بعد از شناختن ظاهر است حدّ بعد ایشان که همان کافی است در ذلّ ایشان و حال آنکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم ببین و مغرور مشو که کلّ میگویند مؤمن بآن هستیم که این همان کلّی است که در بدء نقطهٔ بیان بود و بعینه در بدء نقطهٔ فرقان و حال آنکه نقطه بیان بشأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند و حال آنکه کلّ میگفتند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوّت نبی و ولایت ولی و حجّیت ابواب و کلّ احکام دین اسلام بآن بر پا بود و کلّ آنرا اعظم معجزه رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض یکهزار و دویست و هفتاد سال یک آیه کسی مثل اون نیاورد همینقدر که ظاهر شد مثل آن حجّت ومثل بحر بلا تعطیل از بحر جود خود نازل نمود کلّ از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله هست وامکان ندارد من عند غیر الله بنصّ قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که کلّ باسم او کنید آنچه میکنید و از او محتجب مانید واگر محتجب مانید بر نفس خود ظلم وارد آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید واگر العیاذ بالله بر او دون حقّی وارد شود بر خدا وارد آورده اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده میکنید و از اوّل عمر تا آخر میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحّمل شد نه از صغر او که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را میشناخته اید و چه بسا که پدر و مادر و اولی قرابه او بوده اید ظاهر میگردد

و ناطق بکلام انّنی انا الله لا اله الّا انا این است که کلّ یکدفعه منفطر و متحیر میشوید از علوّ امتناع اون شمس حقیقت و سموّ ارتفاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل که آیات الله است بر ندارید و آنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید و آنچه بعد در بیان گفتند نگوئید لعلّ اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الّا حکم آن با نفوس خودتان اگر کسی حکم بر خدا کند چه حدّ دارد که قسم بذات مقدّس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشدّند از نفوسی که در این ظهور بر او حکم کردند الآن چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله – صلّی الله علیه و اله – ذکر وجود خود کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد میآیند و امروز هستند اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور "من یظهره الله" مؤمنین باو از روی بصیرت می بینند حکم محتجبین را بعید تر از محتجبین در این ظهور هر آینه تو امروز ذکری از معروفین مکه و مدینه میکنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد میآیند بالنسبه باین ظهور و همچنین در ظهور "من یظهره الله" که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حقّ است آنرا نه اون بنفسه لایق ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقّل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشته لعلّ در آن روز نجات یابی و الّا حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را میکنند لا یشعر بگمان آنکه از برای خدا میکنند و لتتّقن الله حقّ تقاته ثمّ بامر الله توقنون.

{ ۱۸ : ۸ } الباب الثّامن و العشر من الواحد الثّامن فی الصّوم و لتذکرو الله فی تسعة عشر یوما من کلّ حول آخره و انتم صائمون.

ملخّص این باب آنکه اوّل مراد خدا را بدان از صوم که ثمرهٔ آن چه چیز است و آن اینکه در ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – سؤال مینمودی سبب فرض او را هر آینه جواب میفرمود بآنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست مثلا در زمان رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبودی ازبرای هر کس که از برای اونباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد و همچنین حرفا بحرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود بحرف آخر که جامع ظهورات کلّ واحد است که اگر صائم از دون آن میبودی هر آینه در آنروز صائم از برای خدا بودی و همچنین نظر کن در نقطهٔ بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیت آن اصل دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجّت بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که بتو گفت بآیات احتجاج بتو نمود و همینقدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابة الله بوده در ذرّ رابع زیرا که ظاهر بآن ظهور بود و خود را بظهور یکی از ابواب ذکر نموده بود این است که در ذرّ رابع ذرّ اوّل ظاهر بوده زیرا که در همان ذرّ کلمهٔ: "انّنی انا الله لا اله الّا انا" نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود باینکه آخر عین اوّل است و ظاهر عین باطن در رتبه اوّل نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه در رتبه او است

تجاوز از حدّ او نمیکند مثلا نظر کن در ملک اوّل از اول وجود ذکر میشود تا آخر وجود ولی آن اوّلی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با اوّلی که در آخر وجود ذکر میشود وهمچنین کلّ مراتب اسماء و امثال را مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شدی از حبّ دون حرف اوّل شو که در کلّ حروف دیده نمیشود الّا همان یک حرف و چون که حکم بر واحد اوّل میشود نه بر اعداد متکثّره هر کس ازبرای ایشان است صائم بدان و هر کس ازبرای دون ایشان است دون صائم و در وجوه ایشان ابواب جنّت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظلّ ابواب نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلا در یوم ظهور امیر المؤمنین علیه السلام کلّ صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد که در حبّ او بودند و از دون حبّ او صائم و در هر ظهوری کلّ اهل آن ظهور باحکام آن ظهور عاملند ولی در بدء ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل ان چگونه بشئون اون رسد اینکه ذکر میشود مرتفع میشود و در ظهور بدع بآن ظهور ظاهر میشود و الّا نه این است که مرتفع شود واگر کسی در این ظهور در حبّ آخر بود شهر الله را صائم و الّا کلّ در آن حدودیکه هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کلّ مؤمنین بقرآن صائم نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد و حال اگر چه بشئون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در حین صوم حقّ است بر صائم که مراقب شود رضاء الله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجرهٔ حقیقت طالع شود و حکم نماید بدون آن فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الآن میگیرد بامر او بوده در ظهور قبل و همچنین کلّ اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل

و اقتران و مجادله اگر چه علما باشد و ظلم اگر چه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدأ ظهور تا اوّل ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده و همچنین حین ظهور "من یظهره الله" شبهه نیست که کلّ اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد مبدأ دین ایشان چگونه رسد بحکم شأنی از شئون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعدد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الّا الی الزوال که اگر تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنه بلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر جزئی از اجزاء اوامر الله که اگر کلّ ما علی الارض جمع میشدند نمیتوانستند تسع تسع عشر عشر آنی بحقّ دون آن حکم کنند و حال ببین بحر جود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حقّ عباد خود بلا استحقاق ایشان که اگر بمحض استحقاق بود هر آینه در ان حجبی که بودند بودند و مبدأ عرفان فضل او بوده که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کلّ عامل بودند و لتصومنّ لله ربّکم لعلّکم یوم القیمة عمّن لم یؤمن "بمن یظهره الله" تبعدون.

{ ۱۹ : ۸ } الباب التّاسع و العشر من الواحد الثّامن اذا ذکر اسم الشّجرة فصلّوا علیها و اذا ذکر حروف الحیّ فسلّموا علیهم و اذکروا الله محمّدا و مظاهر امره فی کلّ لیلة جمعة و یومه اثنی و ماتین مرّة ثمّ اذکروا الله فیهما اربعة الف مرّة "یا الله".

ملخّص این باب آنکه هر وقت ذکر شود "من یظهره الله" صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید "من یظهره الله" و حروف حی آن را دویست و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غین نه این است که سجده کنید و بخوانید و کسی که ذکر او ذکر الله هست و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت او است محتجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – که چقدر لیالی و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین بانجیل کلّ خدا را میخواندند بلسان خود آیا ثمری بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطهٔ بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سماء ظهور وهنوز آنها از سر سجاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود میگوید مرا از ذکر خدا باز مدار ای محتجب تو ذکر خدا را میکنی و از کسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی و کجا میکردی بدانکه اگر ذکر کنی "من یظهره الله" را آنوقت ذکر کردهٔ خدا را و همچنین اگر آیات

بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت آیات خدا ترا نفع میدهد و الّا چه ثمر در حقّ تو از اوّل عمر تا آخر عمر یک سجده کن و همه را بذکر الله بگذران ولی مؤمن مباش بمظهر آن ظهور ببین نفع می بخشد ترا ولی اگر شناسی او را و عارف شوی بحقّ او و بگوید قبول کردم کلّ عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذاکر بودهٔ او را بمنتهای ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیگردد الّا بقبولی ظاهر بظهور مثلا اگر امری را رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – قبول نمود خدا قبول فرموده و الّا در هوای نفس اون عامل مانده و الی الله راجع نگشته و همچنین اگر عملی را نقطهٔ بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان بسوی ذات ازل نیست الّا آنکه آنچه نازل میشود از مظهر ظهور شود و آنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعقل دیده نشده که ذکر تقبّل کند و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر آن عمل میکند با منتهای جدّ و اجتهاد و اگر از او پرسی ازبرای چه میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الّا بقبولی حجّت آن آیا کلمهٔ داری از حجّت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کلّ لا یشعر عمل میکنند ولی از ثمرهٔ آن محتجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور "من یظهره الله" از او نصّ داشته باشد بر قبول او او را لایق که بگویند عمل ازبرای خدا کرده و خدا قبول کرده و الّا چه ثمر کلّ ما علی الارض عمل میکنند بآنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن بآن مبدئی که قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله یک متفرّس نبود که از او طلب کند غیر عارفین باو تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبل خداوندی نمیشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول

الله – صلّی الله علیه و اله – باشد تقبّل او است نه تقبّل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و شب و روز از برای خدا عمل میکنند ببین رایحهٔ از رایحه شعور بر ایشان وزیده و حال آنکه ثمرهٔ کلّ اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمیگردد الّا بلسان آیات که عجز کلّ ما سوی را برساند چنانچه امروز قرآن عجز کلّ وجود را میرساند حال هر چه میخواهی عمل کن ببین اگر بقدر یک پرکاه ذکر قبول در حقّ او شد این قسم است که در ظلم لیل حرکت میکنید و ثمر نمی بینید از اوّل عمر تا آخر عمر ازبرای خدا عمل میکنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع باو میگردد نمیکنید که اگر میکردید در یوم قیامت اینطور مبتلا نمیشدید ببین امر چقدر عظیم است و کلّ چقدر محتجب قسم بذات مقدّس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر "من یظهره الله" و عمل ازبرای او است فریب بنفس خود مدهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدون الله میکنید که اگر لله کنید از برای "من یظهره الله" خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و الّا سکان این جبل هم که هیچ نمیدانند شب و روز ﴿لا اله الّا الله﴾ میگویند چه ثمر دارد در حقّ ایشان قدری تعقّل نموده که از مبدأ امر محتجب نگردید که کلّ اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع بدین شما میشود و کلّ اعمال دین شما ثمرهٔ آن قبول خداوند میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود الّا بقبول من ظهر او "من یظهره الله" که لسان آیات از او ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است و اون اثنین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول ائمّه است و قبول ائمّه قبول رسول الله است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن

نفس خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده که اگر آن نبود ثمر مترتّب نبوده همیشه نظر بر مبدأ امر نموده که کلّ شئون در ظلّ او ظاهر میگردد و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد بامر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد و لتوحّدوا الله ربّکم الرّحمن خالصا ثمّ بالله بالحقّ تعملون.

الواحد التاسع

{ ۱ : ۹ } الباب الاوّل من الواحد التّاسع فی ان عزّکلّ الارض لله و فرد کلّ مداین لله و ان بیوت الّتی یومئذ تنسب الی الملوک من یصلّی فیها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضّة الّا و ان یسکننّ فیه ما ینسب الی حروف الواحد او شهداء البیان و فی کلّ مقاعد العزّة فلتخلیون عنها علی عدد الواحد مقام نفس اذا کان الارض واسعة و الّا الواحد بلا عدد لیکفینّ العاملین و لابدّ ان یلحق محلّ ما قبض من النّقطة فی احد الحرمین و یبنی علی ذلک المقعد بیتا من المرآت لیذکرّن الله و یصلّین فیها.

ملخّص این باب آنکه عزّ هر ارضی لله بوده و راجع میگردد یوم ظهور "بمن یظهره الله" او بما اذن و همین قسم عزّ مداین و امکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است که یک مثقال فضّه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها الّا شهداء بیان و مظاهر واحد دهر مجلس عزی که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر آن ساعت "من یظهره الله" با حروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهری که از بیان اخذ میشود در آن ظهور واگر مجلسی وسیع نباشد محلّ یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محلّ یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده میشود که در بیت خود "من یظهره الله" هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع مینمایند او را چونکه نمیشناسند او را لاحترام او باسم او ولی او میشناسد کلّ را

و میخندد بر عبادیکه از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه مینمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب میمانند با نیات خود و طین ما قبض من النقطة امر شده که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجرهٔ ازمرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را ادا نمایند تا آنکه امارتی باشد در نزد خلق بر اینکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه من الله تکلّم نموده از او است نه از او که کسی غلوّ ننماید و از حدّ عبودیت تجاوز نکند چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد بسائرین در قرآن چگونه رسد ما علی الارض ولی کلّ این سیاران طائفند حول سیاران در ظهور "من یظهره الله" زیرا که حقّ در آن روز بایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان و لتتّقن الله فی کلّ ما نزل من عنده فانّ امر الله فی الاعلی مثل الادنی ان یا عباد الله فاتّقون.

{ ۲ : ۹ } الباب الثّانی من الواحد التّاسع من یکن له خطّ لم یکن له عدل فی ایامه فلیکتبنّ الف آیه لله و لیوصین بان یوصلنّها الی النّقطة لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انّه کان بکلّ شیئ علیما .

ملخّص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطّی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آنهم بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور "من یظهره الله" نزد آن شجرهٔ حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را بآنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گردد باین سبب نزد محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن بآن بر شهداء بیان است که بهاء الف را باو برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بها قرار دهد در عمل خود و از شئون خمسه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگردانند الّا بآثار "من یظهره الله" که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن بر هر کلمهٔ الّا کلمات او لعلّ در آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کلّ آنچه در لیل نوشته میشود وهیچ خطّی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر بظهور نبوده الّا خطّ شکسته حیوان نه میت زیرا که اکثر با تعلیم مینویسند ولی میت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن آن است که مثل آن بالنّسبة بخطّ

نسخ در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئ در حدّ خود محبوب بوده نزد خداوند و هست و لتعلّمن ذرّیاتکم ابهی الخطوط و امنعها عندکم لعلّکم بذلک یوم القیمة عند ربّکم تفتخرون.

{ ۳ : ۹ } الباب الثّالث من الواحد التّاسع و لله من کلّ ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدّین بیت من المرآت لنفسه یکتب آیات الله و کان بین عینیه تلک آلایة المذکورة فی الذّیل.

ملخّص این باب آنکه کلّ وجود خلق نشده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن درعرف بیان بقیامت ذکر میشود و آن از اوّل ظهور شجرهٔ حقیقت است تا غروب آن مثلا در نقطهٔ فرقان بیست و سه سال بود حد آن یوم که کلّ از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایام مثل شمس است بالنسبة بستارگان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنّسبة بظاهر مثل همین است از این جهت است که در آن ظهور عارفین بآن قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تآلیف و انشاآت خود و ظهورات و بروزات خود[100] زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر آینه ذکر نوری از برای آن میشود و همچنین است اگر اعلم علمای زمان "من یظهره الله" بعد از ظهور آن کلمهٔ انشا کند معاینه مثل آن همین خواهد بود وهمین قسم که نقطهٔ شمس حقیقت بوده آثار آنهم بالنّسبة بآثار شمس آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاکس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه کلّ مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کلّ در ظلّ او آنچه توانند عروج نمود و اگر کلّ عالم جمع شوند و عروج نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر شده در حقّ اولوالقدرة از میم و سین در بیان بر اینکه مقعد مرتفعی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکری که مدلّ باشد بر اینکه اگر "من یظهره الله" ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کلّ

خلق گردد و الّا ادنی لعلّ در آن یوم مراقب خود باشد که بچند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اوّل عمر تا آخر عامل بوده وهست و ثمر نمیدهد آن را الّا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین اون را بآنچه رضای او است و الّا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند واثری از آن نخواهد ماند الّا ذکر دون حقّ و احتجاب از محبوبی که از برای او میکرده آنچه میکرده و باسم او در بیان معزّز بوده که اگر حزنی بر "من یظهره الله" وارد آید انتقامی که ممکن است از کلّشیئ از اون گرفته میشود و اگر نصرت کند فضلی که در حقّ کلّ شیئ جاری میگردد در حقّ او نازل میشود زیرا که اگر اقدام بحزن او ننماید احدی را نمیرسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی نبوده الّا باعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان واگر عالمی در آن ظهور مبادرت نماید بر دون رضای او مثل اون است که بعد کلّ وجود را متحمّل شده باشد و هر ناری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کلّ از اعالی و ادانی راجع میگردد بعلمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حقّ نخواهند شد و اگر بر حقّ حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کلّ چنین میدانند که آنها بر حقّند و حال آنکه لدون الله بوده و هستند عند الله این است که آن ناریکه بکلّ میرسد اوّل بآنها میرسد و بعد از آنها بدیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اوّل بایشان میرسد و بعد بدیگران نیکو درجهٔ است درجه علم اگر علم "بمن یظهره الله" و رضای او باشد و الّا بدترین درجات است عند الله و عند کلّشیئ که اگر یک کلمهٔ نمیدانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم بکلّشیئ داشته باشد و علم "بمن یظهره الله" نداشته باشد که کلّ شیئ بامر او لباس شیئیت

را میپوشند چه آن وقت که یک کلمهٔ نمیداند اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الّا هر کس که بعلم او تابع او بوده داخل نار است و همچنین اگر بعلم او تابع حقّ شود بواسطه او داخل جنّت میگردد ولی از آنجائی که اتّباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حقّ از این جهت نبودن علم از برای او انفع تر است از بودن الّا و آنکه خالص باشد از برای خدا که بلکه بعلم خود تواند نصرت حقّ نمود در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بحق آورد در حینی که نظر میکند و عجز خود را در آیات الهی می بیند فی الفور سجده میکند و اعتراف میکند بر اینکه این است آیات "من یظهره الله" کلّ موعود بآن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باو که بثمرهٔ وجود خود فائز گردیم و از لقای الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده ایم وعمل نکرده ایم الّا از برای همین ذلک من فضل الله علینا انّه هو الفضّال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون نمیتوانی یقین نمود بحجب نفس خودت این است که میمانی در نار و ملتفت نمیشوی اگر در یوم ظهور آن غیر از آنکه ایمان باو آوری کلّ خیر کنی نجات نمیدهد تو را از نار و اگر ایمان بحقّ آوری کلّ خیر از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بآن تا قیامت دیگر در جنّت متلذّذ خواهی بود و ملتفت باش حقّ التفات که امر بسیار دقیق است در حینی که اوسع است از سموات و ارض و ما بینهما مثلا اگر کلّ منتظرین بقول عیسی – علیه السّلام – یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله[101] – صلّی الله علیه و اله – را یک نفر منحرف نمیشد از قول عیسی – علیه السّلام – و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان اگر کلّ یقین کنند باینکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – خبر داده یک نفر

از مؤمنین بقرآن منحرف نمیشوند از قول رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – و همچنین در ظهور "من یظهره الله" همین مطلب را مشاهده کن که اگر کلّ یقین کنند که این همان "من یظهره الله" است که نقطهٔ بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود نه این است که حجّتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حقّ او و اگر حجّتی از برای رهبان انجیل وعلمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای آنها هم خواهد بود بمنتهای دقّت دقّت نموده که از دقّت خود محتجب نشوی و بعین او او را شناخته تا آنکه بعرفان او فایز گردی ذکر این کلمات از برای آنکه در آن روز کلّ مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعلّ در ذکر فنا داخل نشوند و از ذروه لقا محتجب نمانند فلتراقبنّ الله ثمّ ایاه تتّقون.

{ ۴ : ۹ } الباب الرّابع من الواحد التّاسع کتب الله علی النّاس ذکر السّرّ قل کلّ عنه یسئلون.

ملخّص این باب آنکه کلّ علم علم اخلاق و صفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد اینکه امر بتقوی و ورع یا شئون دیگر شده کلّ راجع باین میگردد مثلا اگر نفسی مبتلا بفقر شود و قناعت کند و صبر عزّ او نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود وایام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری بهمرسد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذّل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کلّ صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محتجب نمانی نه اینکه بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجّه نباشد بذروه قدس و محلّ انس لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدأ هر خیر و باو راجع میشود کلّ امر واگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نمیبخشد تو را الّا آنکه بذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکری که میکنی بواسطه امر نقطهٔ بیان است و آن ظهور کینونیت نقطهٔ بیان است در آخرت که بما لا نهایه الی ما لا نهایه اقوی است از ظهور ادلای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّا بایمان باو ثواب اون نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حقّ

را جهرا که آن روز افضل است ذکر او جهرا از نود و پنج ذکر سرّا این است جوهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلتذکرّن الله سرّا بما انتم علیه مقتدرون و مراقب باش تعلّقات قلب خود را که درجات آن بلا نهایه بوده وهست واگر از اهل مراقبه بودهٔ میدانی که آنهم در شدّت سرّ حکم آن مثل جهر میشود تا آنکه در نوم و یقظه ذکر قلب آن بر نهج واحد میشود و با وجود بلاغ باین رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمیدهد تو را و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد تو را و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرّا چه جهرا بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان ومعیار آنرا هر کس در نفس خود میداند غرض ذکر "من یظهره الله" است و عبادی که در این ظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت نگشته که همان عبادی که مدّعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنهائیکه ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده باقبال خود نجات یافتند فلتراقبنّ انفسکم و لتذکرنّ الله فی سرّکم و جهرکم و انتم بذکر الله تسکنون و لا تدعون ما لا ینفعکم یوم القیمة عند ربّکم الّا و انتم بین یدی الله تسجدون ذلک بین یدی "من یظهره الله" ان یا اولی الذّکر تتّقون.

{ ۵ : ۹ } الباب الخامس من الواحد التّاسع و لله علی کلّ نفس تسعة عشر یوما یخدم النّقطة فی رجعها و یعمل باذنها اذا یاذن و الا حلّ علی صاحبه و کان الله ذا فضل عظیما.

ملخّص این باب آنکه آنچه لفظ شیئیت بر او اطلاق میشود من الله هست بمشیت ولی آنچه که مظهر مشیت در هر هیکلی قرار داده ازآیات خود نوزده آیه است که فوق آن مکثّر او است و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی که در نفس او است بین یدی الله باشد بامر او که ثمرهٔ اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه رسد بفرع آن یوم اوّل از برای نقطه و ایام حی ازبرای حروف حی و از اوّل یوم قیامت تا آخر آن این حکم بر کلّ مؤمنین ببیان هست از اعلی و ادنی و ازایشان مرتفع نمیگردد الّا آنکه اذن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی منتهای آنچه ما یمکن در امکان است در یوم هر آیه نموده که مثلا امروز بالنّسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محلّ تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز ببین چقدر در حرم امیر المؤمنین – علیه السّلام – زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین – علیه السّلام – در ظهور رسول الله – صلّی الله علیه و اله – چگونه بود بالنّسبة بآن حضرت آنچه دارا است از او است از عزّ و علوّ حال ببین تو چگونه میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف مینمایند بر اینکه نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شود و حال آنکه کلّ این عظمتها در ایشان بواسطه امری است که از مبدأ بوده که قول رسول الله – صلّی الله علیه و اله – باشد

حال ببین که تواند در آن محضر حاضر شد و حال آنکه اگر کلّ وجود یک نفس بود و آن نفس از اول بلا اول تا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه باذن برفع رأس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونیتی است که عظمت کلّ شیئ نزد آن اصغر از ذرّه است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت میکند لعلّ کلّ منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کلّشیئ و رازق او و رازق کلّشیئ و ممیت آن و ممیت کلّ شیئ و محیی آن و محیی کلّشیئ اگر علم باطن باطن را درک کنی و بآن عمل کنی از روی یقین توانی لایق حضور منوّر نورگشت بفضل او نه باستحقاق خود و الّا اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا اشرک بالله شیئا نباشی نتوانی برضای واقع او یک خطور نمود چگونه و عمل و حال آنکه کلّ خلق بشئونی که خود ما بین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محبوب ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بیتی که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی متصاعد گردد بسوی او ظاهر است فلتتّقن الله ثمّ فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی بغیر استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان او را خواهی لایق نبوده که در بساط عزّ او داخل شوی ببین تو را که بر کنگره عرش میزنند صفیر بلکه از این هم اعظم تر بدان بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و منعوت گردد باین ذکر در حینی که دون موقف عزّ بینی که از آن بظاهر ادنی مشاهده نکنی مثل آنکه در حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطهٔ بیان در حقّ حرفی که محلّ ظهور آن شده نازل شده سبحان من هو

الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سبل معارف و جواهر توحید است که ذکر میشود ولی در سبیل حدود ظاهریه آنچه دأب آن ظهور است باعلی ما یمکن در امکان خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حقّ تو خواهد کرد واگر لم و بم العیاذ بالله گفتی مثل آن است که در حقّ خود او گفته زیرا که شبهی از برای اون نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطهٔ بیان ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مرا چه قدر که توان ذکر نمود او را و اعظم علوّ و امنع سموّ اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الّا تقدیس کرده میشود از هر ذکری و تنزیه کرده ازهر ثنائی و آن با این علوّ عظمت و ارتفاع و سموّ جلالت و امتناع عند الله بوده و هست فتعالی الله عمّا یصف الواصفون علوّا عظیما.

{ ۶ : ۹ } الباب السّادس من الواحد التّاسع فیما ینبغی للنّاس ان یعزّن طائفة التی یخرج نقطة الحقیقة عن بینها اذا هم بها مؤمنون.

ملخّص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الّا آنکه محلّ ظهور میشود و همچنین هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الّا آنکه محال انس شجرهٔ حقیقت میشوند ولی اگر ابعد از خلق ایمان باو آورد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخواهی نظر کن واگر قبل بخواهی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از اقرب شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین – علیه السّلام – در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ ابی که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و هم امّی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از برای او اختیار میفرماید و همچنین کلّ شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است و آن بحر جود کلّ بهمان زنده و کلّ بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الّا میت چه اعلای خلق باشد و چه ادنی که نسبت او بکلّ اشیاء سواء است ولی خداوند نازل فرموده کلّ بهاء و ضیاء خود را بر ابوین او قبل از خلق ایشان و صلواة بر ایشان نازل فرموده قبل خلق سموات وارض و ما بینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر واقتران و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اوّلیه است بظهورها نه بذاتها و او است کینونیت مشیت که در او دیده نمیشود الّا الله جلّ و عزّ و محبوب ازل جلّ و عزّ هر کس از برای او است ازبرای خدا

است و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کلّ وجود را نزد آن بحر جود قطرهٔ از بحر جود آن دان و درک کن او را یا بحبّ درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع نشود و الّا اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه شنوی و بلی نگوئی نخواهی بعد از موت او را درک نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله هست و محبّت او نفس محبة الله هست و در کتب و کلمات محتجب ممان در یوم ظهور آن که کلّ سبب وصول باو است و اگر آن باشد و کلّ نباشد او بوده و کلّ در ظلّ او خواهد بود و اگر او نباشد و کلّ باشد هیچ شیئی نبوده و نخواهد بود و فانی محض است این است معنی آیهٔ شریفه اگر در معرفت او بنورانیت نظر کنی "قل الله یکفی من کلّشیئ و لا یکفی عن الله ربّک من شیئ لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان علّاما کافیا قدیرا" و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت ننمائی بعدد اسم "قدیر"[102] مگر آنکه مشاهده اجابت نمائی از مبدأ امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو و قادر بوده بر هر شیئی و عالم بوده و هست بهر شیئ که اسم شیئیت بر آن تعلّق گیرد بعد از آنکه از لسان کینونیت خواندی او را حروف این آیه در ملک او بوده وهست سبب میگردد که ظاهر نمایند اسباب اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الّا الی الله که کلّ ما دون او خلق او است و الله غنی منیع .

{ ۷ : ۹ } الباب السّابع من الواحد التاسع فی المنهیات من بیع الانغوزة و الورق الزّقوم.

بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است و همین قسم هرچه در ظلّ او آید در نفی داخل میشود و بدانکه هرکس لمن یظهر الله نباشد لدون الله هست و هرکس از برای او باشد لله است و همچنین در نقطهٔ بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل میشود که رایحه غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی حد اوّل و ثانی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود باین دو و آنچه طیب است راجع میشود بمحمّد و علی – علیهما السّلام – و اسبابی که متعلّق میگردد باینها نهی شده لاجل آنها و پناه بر در هر حال بخداوند واحد عزّ و جلّ و اسماء و امثال آن که مثل دون مؤمن مثل همین است بدانکه هر شیئ خیری که در علم الله بوده وهست در ظلّ شجرهٔ اثبات است که "من یظهره الله" باشد و دون آن در ظلّ نفی و این معنی را بکون آورده بعین ظاهر مشاهده کن در ظهور او لعلّ محتجب نمانی از طلعت او و ساجد شوی ازبرای خدا از برای او و اقرار کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید و جمع کنی آثار آن را باحسن خطّ و اطرز صنع که آنچه از قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات جنّت ازلیه است که بر هیاکل افئده ممکنات مستشرق میگردد درهر ظهوری ابکار حدایق آن ظهور را اخذ کن و بآنچه در امکان ممکن است نصرت واطاعت لعلّ از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه الهی که بر هر شیئ تعلّق میگیرد و

موهبه جامعه اوکه بر هر شیئ احاطه نموده قل الله انهاکم عن النفی وما ینسب الیه وامرکم و کلّ شیئ بالاثبات و ما ینسب الیه لعلّکم یوم القیمة تتّبعون الله ثمّ بامره تهتدون قل کلّ له ساجدون و بدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمیشود الّا بذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجرهٔ حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید و آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فنای نفی است نه دون آن مثلا نهی ازاین دو شیئ که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن وهمچنین درکلّ مراتب وجود مشاهده کن بحر جود را و اتکال کن برخداوند خود در هر شأن که او است بهترین حافظین.

{ ۸ : ۹ } الباب الثّامن من الواحد التّاسع فی حرمة التّریاق و المسکرات و الدّواء مطلقا.

ملخّص این باب آنکه کلّ شئون دون حبّ از دون حقّ بوده وهست و کلّ شئون حبّ از حقّ بوده وهست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقا تا آنکه مطهّر کنی خود را از هر شیئ که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی درمواقع ضرورت بالاء لطیفه و نعماء طیبه که شئون شجرهٔ محبّت بوده و هست و حکم آن در کلّی مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از یک نفس دون مؤمن مثل کلّی او است ولی خداوند عالم عزّ و جلّ در هر حال بشأنی تجلّی فرموده که کلّ وجود او را ساجدند و کلّ بحبّ او راغب و بطاعت او صاعد و هیچ ذرّهٔ نه مگر آنکه بکنه کینونیت عابد است او را و ناطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیئی که از شئون شجرهٔ محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئی که بوده محبوب بوده وهست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاهر حقّ مدارا نموده لعلّ ثمری از وجود ایشان اخذ شود بایمان بحقّ زیرا که امکان درهر نفسی هست اگر خود بنفسها محتجب نشود و لتستعیذنّ عمّا لا یحبّه الله بالله ربّکم الرّحمن ان انتم تحبّون ان تفلحون.

{ ۹ : ۹ } الباب التّاسع من الواحد التّاسع فی حرمة صلوة الجماعة الّا صلوة المیت فانّکم تجتمعون و لکن فرادی تقصدون.

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام محقّق الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائیکه آخر هر ظهوری کلّ خود را چنین جلوه داده که مظهر اثباتند نه نفی ولی بدء ظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بوده از این جهت است که نهی شده تا آنکه کلّ لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و بشجرهٔ حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن وراء نفسی که آن الآن اظهار ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیه نفس الامریه زیرا که آن در آنروز لدون الله بوده که اگر نمیبود نمیشد و آنکه نماز کرده لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمیشد این است یکی از احکام داودیه که بباطن شده نه بظاهر که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محلّ کلام است که چرا بصیر نشد که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا که آن از عزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و هست نزد خداوند ولی کسی مقدّم نایستد کلّ در صفوف خود قائما نماز گذارند بر او بقصد فرادی ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطهٔ بیان که چقدر صلوة جماعت بر پا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نماز گذارد در ظهور اخرای او که لدون الله واقع شود و حال آنکه کلّ باسم او مصلّی بوده اند وبقول

او مصلّی ببین حدّ خلق را که با اینهمه اظهار حبّ و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر یک صلوة مثل آنکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن مراقب بوده یوم ظهور "من یظهره الله" را که این قسم محتجب نمانی که شب و روز بتمنّای ذکر او سر برید و باحکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغتة طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کلّ محروم مانید و از ثمرهٔ وجود خود بی نصیب گردی اگر چه آن بحر جود صابر است که اگر یک نفسی در علم او باشد که وفا میکند بعهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن تو را بیدار کنند و خود محتجب شوی چنانچه رسول خدا – صلّی الله علیه و اله – ظاهر شد و عبادیکه در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا امروز در خواب هستند زیرا که بر او بود که بفرماید: منم احمد موعود[103] – صلّی الله علیه و اله – و اقامه حجّت فرماید بآیاتی که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجّتی در هیچ ظهور تکذیب کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بآن داری که چقدر مذمّت شده عبادی که از رسول الله – صلّی الله علیه و اله – تمنّا نمودند آنچه نمودند حتّی آنکه گفتند ﴿تأتی بالله و الملائکة قبیلا﴾[104] که از آن اعظم تر ذنبی از برای ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزّه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکوّن بهم رساند و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت "من یظهره الله" بر پا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر مهیمنی را بر

خلق خود از مؤمنین ببیان و الّا فضل کلّ وجود را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله – صلّی الله علیه و اله – نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدأ غیر از امر الله نیست مثلا آنچه من قبل الله بود ﴿و لله علی النّاس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلا﴾[105] بود ولی از خلق ارتفاع آن ظاهر باطاعت ایشان امر خدا را و الّا همان عزّی که در امر الله بوده هست نزد بصیر لطیف چه کلّ عمل کنند و چه عمل نکنند ولتصلّینّ لله ربّکم الرّحمن لعلّکم بآیات الله یوم القیمة توقنون.

{ ۱۰ : ۹ } الباب العاشر من الواحد التّاسع فی طهارة ارض النّفوس.

ملخّص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است درعلم خدا وکلّ بذکر الله طاهر میگردند اگر مؤمن شوند "بمن یظهره الله" و تطهیر افئده نمیشود الّا بایمان بحروف ثلاث و ارواح الّا برباع و انفس الّا بسداس و اجساد ذاتی الّا بمثل آن وکلّ تطهیر درکلمهٔ توحید است که طاهرکنی این آیات واحد را از آیات درظلّ آن از نار و همچنین در هر شیئی مشاهده کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلا اگر دستمال دست تو قدر ذرّهٔ سیاه شود تطهیر آن نمیشود الّا بآنچه در حدّ آن مقدّر شده وهمچنین از ذروه وجود الی منتهای ذکر هر شیئ نظرکن تا آنکه محتجب نگردی از دوای هر دآء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلا سمع خود را طاهرکن از اینکه ذکر دون الله نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کلّ شئون خود را تا آنکه در صرف جنّت حبّ پرورش کنی لعلّ درک کنی "من یظهره الله" را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی بود بطهارتیکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل نار نمیشود یعنی چونکه می بیند علوّ کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حبّ نفسی که تصدیق او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمرهٔ این است و هر عینی که نظرکند درکلمات او با ایمان بآن واجب میگردد بر آن جنّت و هر فؤادی که شاهد

شود بر کلمات آن با ایمان بآن درجنّت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر لسانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان باو خواهد در جنّت بود و متلجلج میشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاد از برای ظهورات عزّ او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر یدی که بنویسد کلمات اون را با ایمان باو مملوّ فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت وهر صدری که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبّت خود اگر مؤمن باو باشد و هر قلبی که حبّ کلمات اون را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول الله: ﴿اذا ذکر الله وجلّت قلوبهم﴾[106] هر آینه محلّ نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند در یوم قیامت باحسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده تلاوت بکنی زیرا که اوّل دین تو بکلمهٔ ﴿لا اله الّا الله﴾ ثابت میگردد با ذکر مظاهر واحد اوّل و ذکر بیان و حال آنکه دون کلمات علّیین در حروف اوّل نفی است که در زمان ظهور خود را یکی از مطهّرین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس آن است که آنچه لدون الله هست از آن خود را طاهر گردانی و آنچه لله هست خود را بآن فایز گردانی ولی اگر رسد ظهور بیان بشأنی که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات علّیین را تلاوت نکنی اذن داده میشوی واگر خواهی که در کلّ عمر خود در بحر صرف محبّت و علّیینّ سیر نمائی داری زاد سفر زیرا که اگر کلّ وجود بیک کلمهٔ "الله اعظم" سیر کنند کلّ میرسند بمقصد که آن "من یظهره الله" باشد که او است ظاهر بظهور این کلمهٔ و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور مثلا نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیه نه جزئیه و همچنین نفی بیان ظاهر نمیشود

الّا بظهور "من یظهره الله" که کلّ آن روز مدّعی اثباتند از برای او و متبرّی از نفی ولی خوش بود گر محک تجربه آید بمیان که آنوقت چنین کلّ خالص شوند که سموات و ارض و ما بینهما از عظمت آن خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید که کلّ ماهیان بحر بیان بآن ماء زنده ولی از آن محتجب و لتطهّرنّ انفسکم علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون.

* * * * * * * * * * *

* * * * * * * * *

* * * * * * *

* * * * *

* * *

*

یادداشت ها

[1] "بگوئید: ای بی شرم های ارض، آنچه در این ظهور نازل بعینه همان کلمات نقطه اوّلیه بوده و خواهد بود. و این غلام لازال جز عبودیت صرفه دوست نداشته. فو الّذی نفسی بیده، عبودیتْ محبوب جانم بوده، به شأنی که کلّما أشاهد موقفاً من مواقف الأرض أحبّ أن أخرّ علیه سجّدا لله محبوبی و محبوب العارفین. فیالیت علی کلّ ذرّة من ترابها سجدتُ لله ربّی و ربّ العالمین. و این که در الواح ذکر مقامات عالیه شده ناظراً إلی أمر الله و شأنه و عزّه و إجلاله بوده، چنانچه نقطه بیان فرموده: **إنّه ینطق فی کلّ شیء بإنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا، أن یا خلقی، إیایَ فاعبدون!** و اگر نظر به این مقام نبود، فو نفسه المحبوب، ما ذکرتُ إلاّ العبودیة الصّرفة لله الحقّ. کذلک کان الأمر، ولکن النّاس هم لا یشعرون"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 193، "التجلی الاول ... إنّه ظهر بالحقّ ونطق بکلمةٍ [هو الله تنطق أنا الله] انصعق بها من فی السموات والأرض إلّا من شاء الله"، التجلیات، التجلی الاول، من آثار حضرة بهاءالله.

[2] "قوله – کبر غفلته –: قطع نظر از کلّ سخن ها الان میرزا یحیی مدّعی هر مقامی که فوق آن متصوّر نشود می باشند به دلیل آیات. هر که مدّعی باشد باید اتیان به مثل و اعلای از آن نماید.

این کلمات ظاهر نشده مگر از منبع غرور و معدن کذب و مطلع فحشاء. اگر تصدیق مرآتیت او شود نقطه اولی – روح ما سواه فداه – می فرماید که: **اگر مرآت ادّعا نماید که "من شمس هستم" نزد شمس واضح است که او شبحی است از او که می گوید**. فوالله این بیان منزل بیان نصّ صریح است بر این که بعد از او بر حقّ اعتراض نمایند، و نفوسی که دعوی مرآتیت دارند در مقابل شمس حقیقت ادّعای شمسی کنند. فویلٌ له و لک! تفترون علی أنفسکم، ثمّ علی الله و لا تشعرون"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 136

[3] قال تعالی: ﴿هُوَ اللهُ رَبّی وَلَا أُشْرِک بِرَبّی أَحَدًا﴾، القرآن الکریم، سورة الکهف (18)، الآیة 38

[4] قال تعالی: ﴿وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّة وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ﴾،القرآن الکریم، سورة القصص (28)، الآیة 5

[5] قال تعالی: ﴿سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ یکفِ بِرَبِّک أَنَّهُ عَلَی کلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ﴾،القرآن الکریم، سورة فصلت (41)، الآیة 53

[6] سید کاظم رشتی

[7] قال تعالی: ﴿مَا یجَادِلُ فِی آیاتِ اللَّهِ إِلاَّ الَّذِینَ کفَرُوا فَلاَ یغْرُرْک تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلاَدِ کذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ کلُّ أُمَّة بِرَسُولِهِمْ لِیأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِیدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکیفَ کانَ عِقَابِ وَکذَلِک حَقَّتْ کلِمَة رَبِّک عَلَی الَّذِینَ کفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾، القرآن الکریم، سورة غافر (40)، الآیة 4 – 5

[8] قال تعالی: ﴿أَوَلَمْ یکفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَیک الْکتَابَ یتْلَی عَلَیهِمْ إِنَّ فِی ذَلِک لَرَحْمَة وَذِکرَی لِقَوْمٍ یؤْمِنُونَ﴾، القرآن الکریم، سورة العنکبوت (29)، الآیة 51

[9] قال تعالی: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ یسْتَمِعُ إِلَیک وَجَعَلْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ أَکنَّة أَنْ یفْقَهُوهُ وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ یرَوْا کلَّ آیة لاَ یؤْمِنُوا بِهَا حَتَّی إِذَا جَاءُوک یجَادِلُونَک یقُولُ الَّذِینَ کفَرُوا إِنْ هَذَا إِلاَّ أَسَاطِیرُ الأَوَّلِینَ﴾، القرآن الکریم، سورة الانعام (6)، الآیة 25

[10] قال تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيهِمْ كلِمَة رَبِّک لاَ يؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كلُّ آية حَتَّى يرَوْا الْعَذَابَ الأَلِيمَ﴾، القرآن الكريم، سورة يونس (10)، الآية 96 – 97

[11] قال تعالی: ﴿تِلْک آياتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيک بِالْحَقِّ فَبِأَى حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآياتِهِ يؤْمِنُونَ﴾، القرآن الكريم، سورة الجاثية (45)، الآية 6

[12] قال تعالی: ﴿اللهُ الَّذِى رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كلٌّ يجْرِى لِأَجَلٍ مُسَمًّى يدَبِّرُ الأَمْرَ يفَصِّلُ الآيَاتِ لَعَلَّكمْ بِلِقَاءِ رَبِّكمْ تُوقِنُونَ﴾، القرآن الكريم، سورة الرعد (13)، الآية 2

[13] "قال رسول الله: أَلا أدلّک على كنزٍ من كنوز الجنّة؟ قالت: بلى يا رسول الله، قال: لا حول ولا قوّة إلّا بالله"، أخرجه أحمد (4/417 رقم 19760)، والبخارى (6/2690 رقم 6952)، ومسلم (4/2076 رقم 2704)، وأبو داود وابن ماجه وغيرهم

[14] "انظروا إلى من كان قد روى حديثنا"، الكافى، الكلينى، المجلد 1

[15] قال تعالی: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمّنْ ذُكرَ بِآياتِ رَبّهِ فَأَعْرَضَ عَنهَا﴾، القرآن الكريم، سورة الكهف (18)، الآية 57

[16] معروف بحديث الكساء، هنالک عدة صيغ لهذا الدعاء المعروف، ما يلى ذكره الشيخ الطوسى فى الأمالى، "عن على بن الحسين (عليه السلام) عن أم سلمة قالت: نزلت هذه الآية [آية التطهير] فى بيتى وفى يومى، كان رسول الله (ص) عندى مدعا عليا وفاطمة والحسن والحسين (عليهم السلام) وجاء جبريل (عليه السلام) فمد عليهم كساء فدكيا، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتى اللهم أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيرا. قال جبرئيل وأنا منكم يا محمد؟ فقال النبى (صلى الله عليه واله): وأنت منّا يا جبرئيل. قالت أم سلمة فقلت يا رسول الله وأنا من أهل بيتک؟ وجئت لأدخل معهم، فقال كونى مكانک يا أم سلمة إنّک إلى خير، أنت من أزواج نبى الله. فقال جبرئيل اقرأ يا محمد (إنمّا يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيرا) فى النبى وعلى وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام".

[17] ليله بعثت

[18] مراتب التوحيد والظهورات الخمسة، راجع 4 : 6 & 11 : 8، "فلتنظرون الى سناء الله كيف يستضيئ بامره وان هذا مصباح الله فى السموات و الارض مضيء و يستشرق بنوره كالشمس المشعشع كالقمر اللائح كالكواكب اللامع كالنجم الساطع كالسراج المنير كالمصباح المضيء و ان قليلا منكم ما تتعقلون و ان هذا السين سناء الله لاهل عرش اللاهوت و هذا شهادة ان لا اله الا هو ثم السين سناء لاهل عرش الجبروت و ان هذا شهادة ان لا اله الا الله ثم السين سناء الله لاهل عرش الملكوت و هذا شهادة ان لا اله الا انا ثم السين سناء الله لاهل عرش الناسوت و هذا شهادة ان لا اله الا انت ثم السين سناء الله لاهل عرش الياقوت و ان هذا شهادة ان لا اله الا الذى تلک مراتب الخمس قد نزلها الله من قبل فى القران"، تفسير اسم الله المحسن

[19] معنى برزخ. "فإذا شهدت ذلک فاعلم بأنّ ما نزّل الله فى القرآن من القيامة والسّاعة كلّها قد قضت فى هذه السّنين وهو خمسين ألف سنة عند ربّک وإنّ يوم الدّين قد قضى وإنّا الكلّ فى خلق بديع هذه نشأة الرّجعة وهى برزخ بين الدّنيا والآخرة قد مضت الدّنيا كلّها وهى أوّل ظهور طلعة الله وإثبات حقيقة الأوّلية لمن فى ملكوت البداية والنّهاية"، تفسير آية النور

[20] قال تعالی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّک مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يوْمَ الْقِيامَة إِنَّا كنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾، القرآن الكريم، سورة الاعراف (7)، الآية 172

[21] "قلت لأبى عبدالله عليه السلام: ما لمن زار قبر الحسين عليه السلام:، قال: كان كمن زار الله فى عرشه"، كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، الباب 59، أنّ من زار الحسين عليه السلام كان كمن زار الله فى عرشه وكتب فى أعلى عليين، الحديث 1، ص 278

[22] "والمشية والكاف المستديرة على نفسها والإرادة، أقول: المشية هی الذكر الأول يعنی أنّ الفاعل إذا أراد صنع شیء أول ما يذكره وتتوجه إليه العناية هو المشية وإذا تأكد ذلک العزم سمّی إرادة وهی ما روی يونس عن الرضا – عليه السلام – وسمّيت بالكاف لأنّها هی أمر الله المعبر عنه بكن فالكاف إشارة الی الكون وهو المشية أو أثر المشية والنون إشارة الی العين وهی الإرادة أو أثر الإرادة فسمّيت بالكاف لأنّها منشأ الكون وهو الوجود وسمّيت الإرادة بالكاف بمعنی المشية وبالنون لأنّها منشأ العين وبالمستديرة علی نفسها لأنّ المشية هی الكاف وخلقها الله بنفسها فهی فی الاعتبار كاف خلقت بكاف واستدارتها فی اعتبار كونها علّة معاكسة لاستدارتها فی اعتبار كونها معلولة لأنّ العلّة استدارتها استدارة فاعلية والمعلول استدارته مفعولية فلذا قيل لها الكاف المستديرة علی نفسها لأنّها لاعتبار كونها معلولة تدور علی نفسها باعتبار كونها علّة"، جوامع الكلم، المجلد 2، شرح الفوائد، الفائدة الرابعة، الشيخ أحمد الاحسائی

[23] "يک نغمه از نغمات ورقاء بيان در ذكر ميزان مخصوص قاصدان حرم رحمن ذكر می شود، لعلّ به معرفت آن فائز شده از مظاهر شيطانيه به كلّيه منقطع شوند و حجبات اوهام را شقّ نمايند، علی شأنٍ يسمعنّ أهلُ ملاء الأعلی صوتَ خرقِها و يشهدنّ أنفسَهُم فوقَ ملاء البيان كلّها، مِن الّذينهم كفروا و أشركوا و يفرّنّ مِن غصنٍ إلی غصنٍ ليدخلنّ الشّک و الرّيبَ فی قلوبِ الّذين قلّبْتهم نسماتُ الرّحمن عن شمالِ الظّنّ إلی يمينِ اليقين. قوله – عزّ ذكرُهُ و عزّ ثنائُهُ و عزّ كلمتُهُ و أُعظِمَ إحسانُهُ: **او است ميزان و امر او است ميزان و احوال او است ميزان و دلالات او است ميزان. ما ينسَب إلی الميزان ميزان.** باری ميزان نفس ظهور بوده و خواهد بود، و آنچه از بحر جود وكرم ظاهر فرمايد و به آنچه اليوم عاملند و به آنچه ناطقند و به آنچه آمرند، ميزان كلّ از قبل و بعد بوده و خواهد بود. و اليوم هر نفسی را از اين ميزان قدس رحمانی خارج مشاهده نمائی باطل دان و مردود شمر، و نعوذُ بالله به اصل ميزان جسارت منماَ! خَف عن الله الّذی خلقک مِن قطرةِ ماءٍ مُهين"، من آثار حضرت بهاءالله، كتاب بديع، ص20

[24] حديث كميل، حديث الحقيقة، حديث ما الحقيقة. "قال عليه السلام: مَا لَک وَالحَقِيقَة يا كمَيل فقال كميل: أَوَلَسْتَ صَاحِب سِرّک قال عليه السلام: بَلَی وَلَكنْ يرْشَحُ عَلَيک مَا يطْفَحُ مِنّی قال: أومثلک يخيب سائلا قال عليه السلام: الحَقِيقَة كشْفُ سُبُحَاتِ الجَلَالِ مِنْ غَيرِ إِشَارَة قال زدنی بيانًا قال عليه السلام: مَحْوُ المَوْهُوم وَصَحْوُ المَعْلُوم قال زدنی بيانًا، قال عليه السلام: هَتْک السّتْرِ وَغَلَبَة السّرّ قال زدنی بينًا، قال عليه السلام: جَذْبُ الأَحَدِية بِصِفَة التّوْحِيدِ قال زدنی بيانًا، قال عليه السلام: نُورٌ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الأَزَلِ فَيلُوحُ عَلَی هَياكلِ التّوْحِيدِ آثَارُهُ قال زدنی بيانًا، قال عليه السلام: أَطْفِئِ السّرَاجِ فَقَدْ طَلَعَ الصّبْحُ"، جامع الاسرار، الآملی، الصفحة 28. أيضًا، نور البراهين، السيد نعمة الله الجزائری، 221/1، باب التوحيد ونفی التشبيه

[25] "قال الله: اعددت لعبادی الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت، ولا خطر علی قلب بشر"، الاحاديث القدسية، ص 61

[26] "اگر كلّ ما علی الأرض اليوم مرايای لطيفه شوند و شهادت دهند بر امری كفايت نخواهد نمود، چه كه شهادت كلّ منوط است به نفس ظهور. چنانچه نقطه بيان – روح ما سواه فداه – در ظهور آخر می فرمايد قوله – عزّ ذكره: **اگر كلّ ما علی الأرض شهادت دهند بر امری، و او شهادت دهد به دون آن كه آنها شهادت داده، شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شَبَح شمس است، كه در تقابل واقع نشده، و إلاّ مطابق با شهادت او می گرديد. قسم به ذات اقدس الهی كه يک سطر از كلام او بهتر است از كلام كلّ ما علی الأرض، بلكه استغفار می كنم از اين ذكر افعل التّفضيل. كجا می تواند آثار شموس در مرايا مثل آثار شمس در سماء گردد؟ ذلک فی حدّ اللاشیء و هذا فی حدّ مُشَيِّء الشّیء بالله عزّ و جلّ.** حال آنچه در نزد عباد مذكور و مشهور علی زعمِک ابداً عندَ الله معتبر نبوده و نخواهد بود، وكلّ معلّق و منوط به تصديق اين ظهور ابدع امنع اقدس، لو أنتم تعلمون. و بر فرضِ تصديقِ آنچه ذكر نموده ايد، در حين ظهور آخر می فرمايند – عزّ ذكره – كه طوريون ميت و لا شیء می شوند، حروفات و ادلاء نور محتجب می مانند وشجره اثبات از نفی محسوب می شود. و همچنين می فرمايند: **بسا نفسی در ظهوری از اعلی علوّ اهل جنّت است، و حين ظهور بعد از ادنی دنوّ اهل نار می گردد.** بگو به معرضين و مغلّين كه: ای بی بصران، كه خود را از كوثر معانی و تسنيم معارف

و سلسبیل بیان محروم و ممنوع نموده اید، در "اعلی علوّ" تفکر نمائید، شاید به قطره ای از بحر اعظم مشروب گردید. و همچنین در مقام دیگر می فرماید – عزّ ذکره – که: **اعلی سکان جنّت قبل در ادنی دنوّ نار ساکن می گردند**. حال بصر طاهر لازم تا در این بیانات مظهر امر تفکر نماید. لم یزل مشرکین در احیان ظهور به کلمات قبلش تمسّک جسته بر مظهر نفس إلهی اعتراض می نمودند چنانچه شما هم الیوم به کلمات قبلش تمسّک جسته بر نفسش اعتراض نموده و می نمائید. ویلٌ لهم و لکم و لِمَن یتَّبِعُکم مِن عذابِ یومٍ عظیم"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 27 – 28

[27] "و فوق این مقام مقامات لا نهایة عندالله بوده، لاینبغی اظهارُها. لم یزل اِناء علم الهی به خاتم حفظ مختوم بوده و خواهد بود. کلّ اشیاء از آنچه منسوب به حقّند به ندای «إنّنی أنا الله لا إله إلاّ أنا» ناطق. و این بسی واضح است که این کلمه و این رتبه از نفس آن شیء نبوده، بلکه نظر به آن است که در ظلّ حقّ ساکن گشته و از حقّ محسوب شده. و بعد از قطع آن نسبت همان شیء از اهل سجّین عندالله مذکور. چنانچه نقطه بیان – روح ما سواه فداه – فرموده قوله عزّ ذکره: **این حجره، که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه، امروز اعلی غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقرّ است که گویا ذرّات آن همه به ندای ذکر «إنّنی أنا الله لا إله إلاّ أنا ربُّ کلِّ شیءٍ» می خوانند بر کلّ حجرات. اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه به ذهب باشد، ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرّات مرایا می خوانند، چنانچه ذرّات مرایای اعلی مقاعد عمارت صدری، که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده، می خوند و می خوانند. و حکم از برای هیچ شیء نیست إلاّ آن که راجع به آن نفس می گردد"**، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 36 – 37

[28] "اگر کلّ ما علی الأرض الیوم مرایای لطیفه شوند و شهادت دهند بر امری کفایت نخواهد نمود، چه که شهادت کلّ منوط است به نفس ظهور. چنانچه نقطه بیان – روح ما سواه فداه – در ظهور آخر می فرماید قوله – عزّ ذکره: **اگر کلّ ما علی الأرض شهادت دهند بر امری، و او شهادت دهد به دون آن که آنها شهادت داده، شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شَبَح شمس است، که در تقابل واقع نشده، و إلاّ مطابق با شهادت او می گردید. قسم به ذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کلّ ما علی الأرض، بلکه استغفار می کنم از این ذکر افعل التّفضیل. کجا می تواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد؟ ذلک فی حدّ اللاشیء و هذا فی حدّ مُشَیِّء الشّیء بالله عزّ و جلّ**. حال آنچه در نزد عباد مذکور و مشهور علی زعمِک ابداً عندَ الله معتبر نبوده و نخواهد بود، و کلّ معلّق و منوط به تصدیق این ظهور ابدع امنع اقدس، لو أنتم تعلمون. و بر فرضِ تصدیقِ آنچه ذکر نموده اید، در حین ظهور آخر می فرمایند – عزّ ذکره – که طوریون میت و لا شیء می شوند، حروفات و ادلاء نور محتجب می مانند وشجره اثبات از نفی محسوب می شود. و همچنین می فرمایند: **بسا نفسی در ظهوری از اعلی علوّ اهل جنّت است، و حین ظهور بعد از ادنی دنوّ اهل نار می گردد**. بگو به معرضین و مغلّین که: ای بی بصران، که خود را از کوثر معانی و تسنیم معارف و سلسبیل بیان محروم و ممنوع نموده اید، در "اعلی علوّ" تفکر نمائید، شاید به قطره ای از بحر اعظم مشروب گردید. و همچنین در مقام دیگر می فرماید – عزّ ذکره – که: **اعلی سکان جنّت قبل در ادنی دنوّ نار ساکن می گردند**. حال بصر طاهر لازم تا در این بیانات مظهر امر تفکر نماید. لم یزل مشرکین در احیان ظهور به کلمات قبلش تمسّک جسته بر مظهر نفس إلهی اعتراض می نمودند چنانچه شما هم الیوم به کلمات قبلش تمسّک جسته بر نفسش اعتراض نموده و می نمائید. ویلٌ لهم و لکم و لِمَن یتَّبِعُکم مِن عذابِ یومٍ عظیم"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 27 – 28

[29] "قال الامام الصادق علیه السلام: فَقَالَ إِبْلِیسُ یا رَبِّ أَعْفِنِی مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُک عِبَادَةً لَمْ یعْبُدْکهَا مَلَک مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِی مُرْسَلٌ فَقَالَ اللَّهُ لَا حَاجَةَ لِی إِلَی عِبَادَتِک إِنَّمَا أُرِیدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَیثُ أُرِیدُ لَا مِنْ حَیثُ تُرِیدُ فَأَبَی أَنْ یسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی: (فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّک رَجِیمٌ وَ إِنَّ عَلَیک لَعْنَتِی إِلی یوْمِ الدِّین)"، بحار الانوار، المجلسی، المجلد 11، الصفحة 141.

[30] قال تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَى مِنَ التَّوْرَاة وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾، القرآن الكريم، سورة الصف (61)، الآية 6

[31] "اگر شما به ظنّ و گمان نوشته اید، این عباد موقناً بین سموات و ارض ناطقند بأنّه لا إله إلاّ هو، و أنَّ نقطةَ البیان لمیزانُهُ و ظهورُهُ، وکلّما نزّل مِن عنده لحقٌّ لا ریبَ فیه، و أنّهُ لَمُمیزُ الحقِّ عنِ الباطل و الشّک عن الیقین. حال این ممیزی که ذکر نموده به کلّ آیات او موقن و مذعنی، یا به آنچه به نفس و هوای خود تفسیر نموده و مطابق دیده؟ اگر به جمیع ما نزّل مِن عنده موقنی که می فرمایند قوله – عزّ ذکره: کلّ آنچه در بیان است تحفه ای است از خدا از برای آن ظهور عزّ صمدانی. و بعد می فرمایند: **سبحانک أللّهمّ، یا إلهی، ما أصغر ذکری و ما ینسب إلیّ. إذا أرید أن أنسبَهُ إلیک، فلتقبلنّنی و ما ینسب إلیّ بفضلک، و إنّک أنت خیرُ الفاضلین**"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 23

[32] "فالکلیم ألبس حلّة الأصفیاء لمّا عهدنا منه الوفاء، وروح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا وشیعتنا الفئة الناجیة والفرقة الزاکیة..."، بحار الانوار، المجلسی، المجلد 26، الصفحة 265

[33] "عن أبی عبد الله علیه السلام: (أبی الله أن یجری الأشیاء إلا بالأسباب فجعل لکل شیء سببا وجعل لکل سبب شرحا وجعل لکل شرح مفتاحا وجعل لکل مفتاح علما وجعل لکل علم بابا ناطقا من عرفه عرف الله ومن أنکره أنکر الله ذلک رسول الله ونحن)"، بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، الصفحة 26.

[34] عوالی اللئالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة، أبی جمهور، المجلد 4، الحدیث 228، الصفحة 132

[35] القرآن الکریم، سورة النازعات (7)، الآیة 24

[36] "و همچنین در مقام دیگر منصوصاً در معنی اولوالابصار می فرمایند قوله جلّ ثنائه: **این است که مشتبه می گردد در نزد هر ظهوری حقّ صرف از دون او إلاّ نزد أولی الأبصار، که ایشان حقائق اشیاء را کما هی مشاهده می نمایند، و همیشه ناظر به شمس حقیقت هستند، و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمی نماید. أولئک هم المتّقون حقّاً فی کتاب الله من قبل و من بعد، أولئک هم المهتدون**"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 34

[37] مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی

[38] "اگر کلّ ما علی الأرض الیوم مرایای لطیفه شوند و شهادت دهند بر امری کفایت نخواهد نمود، چه که شهادت کلّ منوط است به نفس ظهور. چنانچه نقطه بیان – روح ما سواه فداه – در ظهور آخر می فرماید قوله – عزّ ذکره: **اگر کلّ ما علی الأرض شهادت دهند بر امری، و او شهادت دهد به دون آن که آنها شهادت داده، شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شَبَح شمس است، که در تقابل واقع نشده، و إلاّ مطابق با شهادت او می گردید. قسم به ذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کلّ ما علی الأرض، بلکه استغفار می کنم از این ذکر افعل التّفضیل. کجا می تواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد؟ ذلک فی حدّ اللاشیء و هذا فی حدّ مُشَیِّء الشّیء بالله عزّ و جلّ**. حال آنچه در نزد عباد مذکور و مشهور علی زعمِک ابداً عندَ الله معتبر نبوده و نخواهد بود، و کلّ معلّق و منوط به تصدیق این ظهور ابدع امنع اقدس، لو أنتم تعلمون. و بر فرضِ تصدیقِ آنچه ذکر نموده اید، در حین ظهور آخر می فرمایند – عزّ ذکره – که طوریون میت و لا شیء می شوند، حروفات و ادلاء نور محتجب می مانند وشجره اثبات از نفی محسوب می شود. و همچنین می فرمایند: **بسا نفسی در ظهوری از اعلی علوّ اهل جنّت است، و حین ظهور بعد از ادنی دنوّ اهل نار می گردد**. بگو به معرضین و مغلّین که: ای بی بصران، که خود را از کوثر معانی و تسنیم معارف و سلسبیل بیان محروم و ممنوع نموده اید، در "اعلی علوّ" تفکر نمائید، شاید به قطره ای از بحر اعظم مشروب گردید. و همچنین در مقام دیگر می فرماید – عزّ ذکره – که: **اعلی سکان جنّت قبل در ادنی دنوّ نار ساکن می گردند**. حال بصر طاهر لازم تا در این بیانات مظهر امر تفکر نماید. لم

یزل مشرکین در احیان ظهور به کلمات قبلش تمسّک جسته بر مظهر نفس إلهی اعتراض می نمودند چنانچه شما هم الیوم به کلمات قبلش تمسّک جسته بر نفسش اعتراض نموده و می نمائید. ویلٌ لهم و لکم و لِمَن یتَّبِعُکم مِن عذابِ یومٍ عظیم"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 27 – 28

[39] 12210 سنة

[40] "مع آن که به نصّ صریح منزل بیان ابداً ظهور بعد محدود به وقتی نشده، چنانچه منصوصاً می فرماید اگر این حین بخواهد ظاهر شود مختار است، چه که عارف به حین ظهور احدی إلاّ الله نبوده و نیست. و در جمیع بیان می فرمایند منوط به اراده و مشیت خود آن سلطان احدیه است. یظهر نفسَه کیف یشاء و یرید. **إنّما الدّلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفسُهُ إذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه. سبحان الله عمّا تصفون**. و همچنین می فرمایند: **چه کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر إلهی به جا آورند"**، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 56 – 57

[41] قال تعالی: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ﴾، القرآن الکریم، سورة الذاریات (51)، الآیة 56

[42] "... إِلَهِی أَمَرْتَ بِالرّجُوعِ إِلی الآثارِ فَأَرْجِعْنِی إِلَیک بِکسْوَة الأَنْوَارِ وَهِدَایة الاسْتِبْصَارِ حَتّی أَرْجِعَ إِلَیک مِنهَا کمَا دَخَلْتُ إِلَیک مِنهَا مَصُونَ السّرّ عَنِ النّظَرِ إِلَیهَا وَمَرْفُوعَ الهِمّة عَنِ الاعْتِمَادِ عَلَیهَا إِنّک عَلَی کلّ شَیءٍ قَدِیرٌ ..."، دعاء الحسین علیه السلام فی یوم عرفة، مفاتیح الجنان، فی أعمال أشهر السنة العربیة، الصفحة 328

[43] عیون أخبار الرضا (ع)، ج1، ص139، ح1، باب:12. أیضا، بحار الأنوار، ج10، ص299، ح1، باب 19

[44] "عن الحمیری، عن أحمد بن هلال، عن أبی نجران، عن فضالة، عن سدیر قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: أنّ فی القائم سنّة من یوسف قلت: کأنّک تذکرة حیرة أو غیبة قال لی: وما تنکر من هذا هذه الأمّة أشباه الخازیر إنّ إخوة یوسف کانوا أسباطًا أولاد أنبیاء تاجروا یوسف وبایعوه وخاطبوه وهم إخوته وهو أخوهم، فلم یعرفوه حتّی قال لهم یوسف علیه السلام: أنا یوسف"، بحار الانوار، المجلسی، ج 12، ص 283

[45] "قال ابن القیم – رحمه الله –، "وسمعت شیخ الإسلام ابن تیمیة – رحمه الله – یذکر أثرًا فی هذا الباب، وهو: "أن الملائکة لما أُمروا بحمل العرش، قالوا: یا ربنا کیف نحمل عرشک وعلیه عظمتک وجلالک؟ فقال: قولوا: لا حول ولا قوّة إلا بالله العلی العظیم، فلما قالوها حملوه"، المستدرک علی مجموع الفتاوی، المجلد 1، الصفحة 158

[46] قال تعالی: ﴿اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنْ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی كلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكلِّ شَیءٍ عِلْمًا﴾، القرآن الکریم، سورة الطلاق (65)، الآیة 12

[47] قال تعالی: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاة فِيهَا هُدًی وَنُورٌ يحْكمُ بِهَا النَّبِيونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كتَابِ اللهِ وَكانُوا عَلَيهِ شُهَدَاءَ فَلاَ تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِی وَلاَ تَشْتَرُوا بِآيَاتِی ثَمَنًا قَلِيلاً وَمَنْ لَمْ يحْكمْ بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئک هُمْ الْكافِرُونَ﴾، القرآن الکریم، سورة المائدة (5)، الآیة 44

[48] قال تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يبَايعُونَک إِنَّمَا يبَايعُونَ اللهَ يدُ اللهِ فَوْقَ أَيدِيهِمْ فَمَنْ نَكثَ فَإِنَّمَا ينْكثُ عَلَی نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَی بِمَا عَاهَدَ عَلَيهُ اللهَ فَسَيؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾، القرآن الکریم، سورة الفتح (48)، الآیة 10

[49] "سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: أنا سید ولد آدم وأنت یا علی والأئمّة من بعدک سادات أمّتی، من أحبّنا فقد أحب الله، ومن أبغضنا فقد أبغض الله، ومن والانا فقد والی الله، ومن عادانا فقد عادی الله، ومن أطاعنا فقد أطاع الله، ومن عصانا فقد عصی الله"، بحار الانوار، المجلسی، ج88/27، "ومن أطاعکم فقد اطاع الله، ومن عصاکم فقد عصی الله، وَمَنْ أَحَبّکمْ فَقَدْ أَحَبّ اللهَ، وَمَنْ أَبْغَضَکمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِکمْ

فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ"، الزيارة الجامعة الكبيرة. "عن أبی عبد الله علیه السلام: (أبی الله أن یجری الأشیاء إلا بالأسباب فجعل لكل شیء سببا وجعل لكل سبب شرحا وجعل لكل شرح مفتاحا وجعل لكل مفتاح علما وجعل لكل علم بابا ناطقا من عرفه عرف الله ومن أنكره أنكر الله ذلک رسول الله ونحن)"، بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، الصفحة 26.

[50] قال تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيكمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَى مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَينَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾، القرآن الكريم، سورة الصف (61)، الآية 6

[51] "عن عبدالرحمن بن مسلم قال: دخلتُ علی الكاظم علیه السلام فقلتُ له: أیما أفضل الزیارة لأمیر المؤمنین صلوات الله علیه أو لأبی عبدالله علیه السلام أو لفلان أو فلان وسمّیت الأئمة واحدا واحدا؟ فقال لی: یا عبدالرحمن بن مسلم من زار أوّلنا فقد زار آخرنا، ومن زار آخرنا فقد زار أوّلنا ومن تولّی أوّلنا فقد تولّی آخرنا ومن تولّی آخرنا فقد تولّی أوّلنا، ومن قضی حلجة لأحد من أولیائنا فكأنّما قضاها لجمیعنا. یا عبدالرحمن أحببنا وأحبب فینا وأحبب لنا وتولّنا وتولّ من یتولّانا وأبغض من یتغضنا ألا وإنّ الراد علینا كالراد علی رسول الله صلی الله علیه واله جدّنا ومن ردّ علی رسول الله صلی الله علیه واله فقد ردّ علی الله. ألا یا عبدالرحمن من أبغضنا فقد أبغض محمّدا ومن أبغض محمّدا فقد أبغض الله جلّ وعلا، ومن أبغض الله جلّ وعلا كان حقّا علی الله أن یصلیه النار وما له من نصیر"، بحار الانوار، المجلسی، المجلد 100، الصفحة 122

[52] "عن أبی حمزة الثمالی قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: قال رسول الله صلی الله علیه واله: من سرّ مؤمنا فقد سرّنی ومن سرّنی فقد سرّ الله"، بحار الانوار، المجلسی، المجلد 74، الصفحة 287 . "ونروی عن الصادق علیه السلام أنّه قال: من سرّ مؤمنا فقد سرّنی، ومن سرّنی فقد سرّ رسول الله صلی الله علیه واله، ومن سرّ رسول الله فقد سرّ الله"، بحار الانوار، المجلسی، المجلد 74، الصفحة 413

[53] قال تعالی: ﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُقَدِّمُوا بَينَ يدَى اللهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، القرآن الكريم، سورة الحجرات (49)، الآية 1

[54] قال تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيكمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَى مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَينَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾، القرآن الكريم، سورة الصف (61)، الآية 6

[55] قال تعالی: ﴿تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَيصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ﴾، القرآن الكريم، سورة المسد (111)

[56] قال تعالی: ﴿وَلاَ تَدْعُ مَعَ اللهِ إِلَهًا آخَرَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ كلّ شَيءٍ هَالِک إِلاَّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيهِ تُرْجَعُونَ﴾، القرآن الكريم، سورة القصص (28)، الآية 88

[57] قال تعالی: ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ جَعَلَ لَكمْ مِنْ أَنْفُسِكمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يذْرَؤُكمْ فِيهِ لَيسَ كمِثْلِهِ شَيءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾، القرآن الكريم، سورة الشورى (42)، الآية 11

[58] 298 حسب حساب الجمل

[59] قال تعالی: ﴿اللهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ لَيجْمَعَنَّكمْ إِلَى يوْمِ الْقِيامَةِ لاَ رَيبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثًا﴾، القرآن الكريم، سورة النساء (4)، الآية 86

[60] سید کاظم رشتی

[61] إشارة الی یوم القیامة، یوم ظهور دین جدید. "و ثالث آنکه از برای خداوند بداء بوده و حق است چه بسا بداء واقع شده در بعضی کل اینها جواب اسکاتی است از برای سکونت و الا کل واقع شده و میشود مثلا طلوع شمس از مغرب نه این شمس مراد است اگر این شمس میبود در ظهورات قبل میباید بشود بلکه مراد طلوع شمس حقیقت است از محل غروب خود نظر کن که طلوع شمس حقیقت در مکه شد و حال طلوع آن از ارض فاء شده که منتهی الیه غروب اول باشد اینست مراد نه آنطوریکه ظاهر فهمیده میشود چنانچه متدققین از علمای سابقین هم باین اشاره نموده

اند چنانچه مرفوع شیخ احمد ابن زین الدین رفع الله درجته اشاره باین بیان نموده در رسالهٔ که نوشته و سایر غرائب رجعت را هم مثل این تصور نموده و اینکه شنیدهٔ در رجعت اعدای اهل بیت عصمت غذای ایشان میشود آنچه میشود مراد علم است چنانچه قول حضرت صادق [علیه السلام] مبین است در تفسیر آیهٔ فرقان: ﴿فَلْيَنْظُرِ الإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ﴾ که بعلم تفسیر شده نظر کن امروز بکل علماء که اکثر چونکه بمظنه عمل میکنند در دین خود اکل میته گرفته‌اند احکام الهی را در حق خود و حال که صاحب حکم ظاهر است با حجت متقن و دلیل مبرهن محتجب مانده اند مثل امّت عیسی [علیه السلام] که رهبانهای آنها ریاضت میکشیدند که یک حکم را مطابق رضای الهی درانجیل فهمند و رسول الله [صلّی الله علیه وآله] ظاهر شد که مصدر احکام الهی بود و آنها محتجب ماندند هنوز هم ریاضت میکشند که رضای الهی را در انجیل بفهمند حال مشاهده کن که رزق محتجبین بچه محل ادنی منتهی شده و احدی ملتفت نیست بر امر مبدء و منتهای خود و کل لا یشعر حرکت میکنند الا عبادیکه خداوند ایشانرا نجات داده" الدلائل السبعة الفارسية. "عن أبی هريرة رضی الله عنه أنه صلی الله عليه وسلم قال: ثلاث إذا خرجن لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أوكسبت فی إيمانها خيرا: طلوع الشمس من مغربها، والدجال ودابة الأرض"، رواه مسلم. "عن أبی هريرة رضی الله عنه أنه صلی الله عليه وسلم قال: لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت فرآها الناس آمنوا أجمعون فذلک حين لا ينفع نفس أوكسبت فی إيمانها خيرا، ولتقومن الساعة وقد نشر الرجلان ثوبهما بينهما فلا يتباعيانه ولا يطويانه، ولتقومن الساعة وقد انصرف الرجل بلبن لقحته فلا يطعمه، ولتقومن الساعة وهو يليط حوضه فلا يسقی فيه، ولتقومن الساعة وقد رفع أكلته إلی فيه فلا يطعمها"، رواه مسلم

[62] "ای بی خبران، به شأنی مبالغه فرموده اند که می فرمایند در آن یوم احتیاط در عرفان او مکنید که به قدر همان احتیاط در نار خواهید بود. مع ذلک وارد آورده اید آنچه را که هیچ یک از مظاهر نفی و سجّین وارد نیاورده اند. یک بیان دیگر از بیان منزل بیان لوجه الله ذکر می شود، شاید اثواب رثیثه بغضا را از هیکل بیاندازید و به رداء عزّ الهی فائز شوید. قوله – جلّ کبریائه: **ولی مغرور نگشته به حبّ نقطه و حروف حیّ که آن روز روز امتحان است! اگر کسی آن نقطه و حروف را دوست داشت و به هدایت آن مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته"**، من آثار حضرة بهاءالله، کتاب بدیع، ص 88

[63] "نقطه بیان – جلّ و عزّ – فرموده که در یوم ظهور به کلمات او بر او احتجاج منمائید. به القای شیطان به مجعولات انفس معرضه احتجاج نموده و می نمائید و همین احتجاجات شما و امثال شما را خبر فرموده اند، صدّق الله العلیّ العظیم. نصّ بیانِ مُنزل بیان است که می فرماید قوله – عزّ ذکره: **منتهای جدّ و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نگردد، که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر از آنچه نازل فرموده از کلّ خلق. زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست إلاّ شبحی اگر بر حقّ مستقرّ باشند. و إلاّ که لایق ذکر نیست. چنانچه نفسی اگر افلاطون زمان باشد در هر علمی، اگر تصدیق نکند حقّ را، آیا ثمر خواهد بخشید او را علم او؟ سبحان الله عن ذلک! بلکه از برای او علم اون است که علم به خدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و مادون آن را اطلاق علمْ أولوالأفئده ننمایند"**، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 76

[64] "بشنو بیان دیگر منزل بیان – روح ماسواه فداه – را قوله – عزّ إجلاله: **و همچنین تصوّر کن در نزد ظهور آن جمال قدم که اگر کلّ اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند که ثمر نمی بخشد إلاّ به تصدیق به او فلتعتبرنّ أن یا أولی العلم، ثمّ إیاه تتّقون** والله حال خجلت می برد این عبد که چه ذکر نماید. این بیان نقطه اولی – روح ماسواه فداه – و آن کلمات شما که عالم را به کدورت و غبار تیره نموده فارفع رأسک عن النّوم، ثمّ إشهد أنوار تجلّی ربّک لعلّ تطّلع بما کنتَ غافلاً عنه و تکون من التّائبین إلی الله الّذی خلقنی و إیاک و جعلنا من الّذینهم أدرکوا أیام لقائه و کانوا مِن الفائزین از خدا می طلبم که نسیم عنایتی بوزد که شاید آن مرده را به عرصه حیات کشاند و از فضل و عنایت خود قطره از ماء حیوان وکوثر جاریه از یمین عرش ربّک الرّحمن مشروب فرماید و او است برکلّ شیء قادر و توانا"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص77، أیضًا راجع ص129

[65] "مثلاً اگر بخواهد کلّ آنچه را در ظهور قبل عنایت فرمود اخذ نماید احدی را نرسد که بر او اعتراض نماید، چه که او قادر بوده و خواهد بود. یک بیان از نقطه بیان – روح ما سواه فداه – ذکر می شود، لعلّ تستشعر فی نفسک و تکون مِن المستشعرین. قوله – جلّ کبریائه: **مثل کلّ بیان مثل جوهری است که نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور مظهر حقیقت اگر از کلّ خواهد اخذ نماید آنچه به ایشان داده قدر شیء صبر ننمایند. نه آن که یکی به مسئله فروع آن محتجب گردد و یکی به اصول آن و یکی به شئون حکم و یکی به شئون عزّ، بلکه کلّ از اوست و به او راجع می گردد. و او را شناخته به آیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که به قدر همان در نار محتجب خواهید بود. و اگر در مابین خود و خدا توجّه می کنید مثال او است که در افئده شما است. به او از او محتجب نگردید. بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده اید**"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 87

[66] مراتب التوحید والظهورات الخمسة، راجع 8 : 2 & 11 : 8، "فلتنظرون الی سناء الله کیف یستضیئ بامره وان هذا مصباح الله فی السموات و الارض مضیء و یستشرق بنوره کالشمس المشعشع کالقمر اللائح کالکواکب اللامع کالنجم الساطع کالسراج المنیر کالمصباح المضیء و ان قلیلا منکم ما تتعقلون و ان هذا السین سناء الله لاهل عرش اللاهوت و هذا شهادة ان لا اله الا هو ثم السین سناء لاهل عرش الجبروت و ان هذا شهادة ان لا اله الا الله ثم السین سناء الله لاهل عرش الملکوت و هذا شهادة ان لا اله الا انا ثم السین سناء الله لاهل عرش الناسوت و هذا شهادة ان لا اله الا انت ثم السین سناء الله لاهل عرش الیاقوت و ان هذا شهادة ان لا اله الا الذی تلک مراتب الخمس قد نزلها الله من قبل فی القران"، تفسیر اسم الله المحسن

[67] حدیث شریف

[68] قال تعالی: ﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کنتُ بَصِیرًا قَالَ کذَلِک أَتَتْک آیاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکذَلِک الْیَوْمَ تُنسَی﴾، القرآن الکریم، سورة طه (20)، الآیة 125 – 126

[69] قال تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیکمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَینَ یدَی مِنَ التَّوْرَاة وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جَاءَهُمْ بِالْبَینَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِینٌ﴾، القرآن الکریم، سورة الصف (61)، الآیة 6

[70] لیله بعثت

[71] قال تعالی: ﴿أَلَمْ تَرَی کیفَ فَعَلَ رَبّک بِأَصْحَابِ الْفِیلِ أَلَمْ یجْعَلْ کیدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ وَأَرْسَلَ عَلَیهِمْ طَیرًا أَبَابِیلَ تَرْمِیهِمْ بِحِجَارَة مِنْ سِجِّیلٍ فَجَعَلَهُمْ کعَصْفٍ مَأْکولٍ﴾، القرآن الکریم، سورة الفیل (105). اختلفت الاقوال فی طیور الابابیل المذکورة فی الآیة، منها الوطواط، البومة، . . .

[72] قال تعالی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّک مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکمْ قَالُوا بَلَی شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا یوْمَ الْقِیامَة إِنَّا کنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ﴾، القرآن الکریم، سورة الاعراف (7)، الآیة 172

[73] عدة "قیوم" حسب حساب الجمل = 100 + 10 + 6 + 40 = **156**

عدة "یوسف" حسب حساب الجمل = 10 + 6 + 60 + 80 = **156**

[74] "الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرَة وَأَحَدُّ مِنَ السَّیفِ"، بحار الانوار، 8\2\65، "إِنَّ عَلَی جَهَنَّم جِسرًا أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّیفِ"، کنز العمّال، 39036، "الصّراطُ أدقّ من الشّعر ومن حدّ السّیف"، بحار الانوار، 8\64\1

[75] قال تعالی: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَی جَبَلٍ لَرَأَیتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْیة اللهِ وَتِلْک الأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یتَفَکرُونَ﴾، القرآن الکریم، سورة الحشر (59)، الآیة 21

[76] قال تعالی: ﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيهِمُ الْقُرْآنُ لاَ يسْجُدُونَ﴾، القرآن الکریم، سورة الانشقاق (84)، الآیة 21

[77] قال تعالی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّک مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يوْمَ الْقِيامَة إِنَّا كنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾، القرآن الکریم، سورة الاعراف (7)، الآیة 172

[78] "الیوم علم و جهل و اعلی و ادنی و قُرب و بُعد و صادق و کاذب، حیّ و میت، بالغ و رضیع، عاقل و غافل به تصدیق ظهورْ معلوم و ممتاز می شوند. مَن آمن به فهو مِن أعلی العلماء و أعزّ النّاس و أبصرهم و أتقاهم و أعقلهم و أعلاهم و أقربهم و أصدقهم و أدقّهم و أفقههم. کذلک نزّل بالحقّ مِن جبروتِ عزٍّ عظیم. این است که نقطه بیان در این مقام می فرمایند قوله – عزّ ذکره: **فلتهدینّ، أللهمّ، کلّ أولی محبّتی إلی دینک. فإنّ الأمر مِن عندک علی حدٍّ سواء، لو یؤمن بحجّتک و آیاتک أدنی الخلق لَیکون أعلاه، و أبعدُ الخلق لیکون أقربَهُ**. مقصود از این بیانات آن که جمیع بدانند که عند الله اهل علم نفوسی هستند که عالم به او شده اند و در کلمه "بلی" توقّف ننموده اند. آن نفوسند اهل علم و ادلّاء آن و اهل عصمت و معدن حکمت و منبع بیان و مطلع ذکر. کلّ اسماء خیر به آن نفوس راجع مادامی که در ظلّ الله مستقرّند. علوم ظاهریه در این مقام معتبر نبوده و نخواهد بود. این است که آن نقطه وجود و طلعت مقصود در کلمات منزله مخاطباً به اهل علم وصایای لا یحصی فرموده اند و جمیع را وصیت فرموده، که در حین ظهور مغرور به علم و حکمت و بیان خود نشده که شاید به علم الله و ما عنده فائز گردند. این است که نقطه بیان می فرماید قوله – عزّ ذکره: **لعلّ یوم ظهور حقّ کسی به افتخار تعلّم نزد آن مبدأ علم متعلّم گردد. و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست.** و می فرماید – عزّ ذکره: **هیچ لذّتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن و لِمَ و بِمَ در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند. همین قسم که کینونت او مظهر الوهیت و ربوبیت است برکلّ شیء، همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است برکلّ کلامها، که اگر آن انسانی بود متکلّم هرآینه می گفت: "إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا و إنّ ما دونی خلقی. أن یا کلّ الحروف إیای فاتّقون"**،
من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 71

[79] "الیوم علم و جهل و اعلی و ادنی و قُرب و بُعد و صادق و کاذب، حیّ و میت، بالغ و رضیع، عاقل و غافل به تصدیق ظهورْ معلوم و ممتاز می شوند. مَن آمن به فهو مِن أعلی العلماء و أعزّ النّاس و أبصرهم و أتقاهم و أعقلهم و أعلاهم و أقربهم و أصدقهم و أدقّهم و أفقههم. کذلک نزّل بالحقّ مِن جبروتِ عزٍّ عظیم. این است که نقطه بیان در این مقام می فرمایند قوله – عزّ ذکره: **فلتهدینّ، أللهمّ، کلّ أولی محبّتی إلی دینک. فإنّ الأمر مِن عندک علی حدٍّ سواء، لو یؤمن بحجّتک و آیاتک أدنی الخلق لَیکون أعلاه، و أبعدُ الخلق لیکون أقربَهُ**. مقصود از این بیانات آن که جمیع بدانند که عند الله اهل علم نفوسی هستند که عالم به او شده اند و در کلمه "بلی" توقّف ننموده اند. آن نفوسند اهل علم و ادلّاء آن و اهل عصمت و معدن حکمت و منبع بیان و مطلع ذکر. کلّ اسماء خیر به آن نفوس راجع مادامی که در ظلّ الله مستقرّند. علوم ظاهریه در این مقام معتبر نبوده و نخواهد بود. این است که آن نقطه وجود و طلعت مقصود در کلمات منزله مخاطباً به اهل علم وصایای لا یحصی فرموده اند و جمیع را وصیت فرموده، که در حین ظهور مغرور به علم و حکمت و بیان خود نشده که شاید به علم الله و ما عنده فائز گردند. این است که نقطه بیان می فرماید قوله – عزّ ذکره: **لعلّ یوم ظهور حقّ کسی به افتخار تعلّم نزد آن مبدأ علم متعلّم گردد. و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست.** و می فرماید – عزّ ذکره: **هیچ لذّتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن و لِمَ و بِمَ در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند. همین قسم که کینونت او مظهر الوهیت و ربوبیت است برکلّ شیء، همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است برکلّ کلامها، که اگر آن انسانی بود متکلّم هرآینه می گفت: "إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا و إنّ ما دونی خلقی. أن یا کلّ الحروف إیای فاتّقون"**،
من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 71

[80] أصول الکافی، المجلد 1، الکلینی، کتاب التوحید، باب أنّه لا یعرف إلّا به، الحدیث 1

[81] "مخصوص چون از علما در ظهور قبل غرور و استکبار مشاهده فرموده اند این فئه را بسیار نصیحت نموده و به مواعظ حسنه و بیانات شافیه ایشان را متذکر داشته که مباد به سنن قبل عمل نمایند و در حین مظهر ظهور از حقّ غافل شوند، چه که به اعراض آن نفوس جمیع ناس معرض إلاّ مَن شاء ربّک. چنانچه می فرمایند قوله – عزّ ذکره: **این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور به علمای آن ظهور محتجب می شوند. و حال آن که از ورای امر غافلند که به یک قول لای او کلّ اینها غیر صادق می گردند. مراقب باش ظهور حقّ را که در یوم ظهور به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کلّ تصدیق های ایشان در نزد او به یک "بلی" تصدیق صرف می شود و به یک "لا" دون آن.** و همچنین در این مقام مخاطباً لعلماء البیان می فرمایند قوله – جلّ کبریائه: **أنْ یا علماءَ البیان، فلترحمنّ علی أنفسکم، ثمّ ترحمون بأنْ لا تحتجبنّ عن الّذی یظهر بالحقّ بشئون دینکم. فإنّ کلّ دینکم عنده بمثل یوم قد خلق الله ذلک الدّین، أنتم إلی نقطة البدءِ تنظرون. فإنّکم أنتم مثل کلّ أولی الظّهورات مبتلون. ربّما لیل راقدون و أنتم عندالله مؤمنون و فی نهارکم مَثَلکم کمثل العلماء من قبلکم لن یحکم الله علیکم بشیء. فلتتراقبنّ أنفسکم، ثمّ لتتراقبون!**"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 73 – 74

[82] قال تعالی: ﴿أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾، القرآن الکریم، سورة الواقعة (56)، الآیة 64

[83] "الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرَة وَأَحَدُّ مِنَ السَّیفِ"، بحار الانوار، 8\2\65، "إِنَّ عَلَی جَهَنَّم جِسرًا أَدَقَّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدَّ مِنَ السَّیفِ"، کنز العمّال، 39036، "الصّراطُ أدقّ من الشّعر ومن حدّ السّیف"، بحار الانوار، 1\64\8

[84] شیخ احمد احسائی

[85] "قال الصّادق علیه السلام: کأنّی انظر إلی القائم علی منبر الکوفة وحوله أصحابه ثلاث مائة وثلاثة عشر رجلا عدّة أهل بدر، وهم أصحاب الألویة وهم حکام الله فی أرضه علی خلقه، حتّی یستخرج منه قبائه کتابا مختوما بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله صلّی الله علیه وآله فیجفلون عمخ إجفال الغنم، فلا یبقی منهم إلّا الوزیر وأحد عشر نقیبا کما بقوا مع موسی بن عمران علیه السلام. فیجلون فی الأرض فلا یجدون عنه مذهبا، فیرجعون إلیه والله إنّی لأعرف الکلام الّذی یقوله لهم فیکفرون به"، بحار الانوار، المجلسی، ج52، ص 325

[86] قال تعالی: ﴿اللهُ الّذِی رَفَعَ السّمَاوَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخّرَ الشّمْسَ وَالْقَمَرَ کلّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمّی یدَبّرُ الأَمْرَ یفَصّلُ الآیاتِ لَعَلّکمْ بِلِقَاءِ رَبّکمْ تُوقِنُونَ﴾، القرآن الکریم، سورة الواقعة (56)، الآیة 64

[87] قال تعالی: ﴿وَلاَ تَدْعُ مَعَ اللهِ إِلَهًا آخَرَ لاَ إِلَهَ إِلاّ هُوَ کلّ شَیءٍ هَالِک إِلاّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُکمُ وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ﴾، القرآن الکریم، سورة القصص (28)، الآیة 88

[88] أصول الکافی، المجلد 1، الکلینی، کتاب التوحید، باب أنّه لا یعرف إلّا به، الحدیث 1

[89] قال تعالی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّک مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکمْ قَالُوا بَلَی شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا یوْمَ الْقِیامَة إِنَّا کنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ﴾، القرآن الکریم، سورة الاعراف (7)، الآیة 172

[90] "قال الامام الصادق علیه السلام: فَقَالَ إِبْلِیسُ یا رَبِّ أَعْفِنِی مِنَ السُّجُودِ لآِدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُک عِبَادَة لَمْ یعْبُدْکهَا مَلَک مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِی مُرْسَلٌ فَقَالَ اللَّهُ لَا حَاجَة لِی إِلَی عِبَادَتِک إِنَّمَا أُرِیدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَیثُ أُرِیدُ لَا مِنْ حَیثُ تُرِیدُ فَأَبَی أَنْ یسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی: (فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّک رَجِیمٌ وَ إِنَّ عَلَیک لَعْنَتِی إِلی یوْمِ الدِّین)"، بحار الانوار، المجلسی، المجلد 11، الصفحة 141.

[91] قال تعالی: ﴿اقْرَأْ کتَابَک کفَی بِنَفْسِک الْیوْمَ عَلَیک حَسِیبًا، القرآن الکریم﴾، سورة الإسراء (17)، الآیة 14

[92] **التبعیض (فی اللغة):** التجزئة وهو ضد الجمع.

التبعيض (فى الفقه): يردُ إطْلاقُ مُصْطَلَحِ التَّبْعِيضِ فى مَوَاطِنَ كثيرَةٍ مِنَ الفِقْهِ، منْ ذَلِک: كتَابُ الطَّهَارَةِ فى بَابِ صِفَةِ الوُضُوْءِ، وكتَابُ الصِّيام فى بَابِ زَكاةِ الفِطْرِ، وَأيضًا كتابُ الحَجِّ، وكتابُ النِّكاحِ فِى بَابِ الطَّلاقِ وَبَابِ الظِّهَارِ، وكتَابُ الإيمَانِ وَالنُّذُورِ، وكتَابُ العِتْقِ، وَغَيرِهَا. **(موسوعة المصطلحات الاسلامية)**

مسألة البنين الطويل الشعر وحكم مسح الرأس عند الوضوء، هل يجوز التبعيض أم لا؟

[93] قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَى مِنَ التَّوْرَاة وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يأْتِى مِنْ بَعْدِى اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾، القرآن الكريم، سورة الصف (61)، الآية 6

[94] مراتب التوحيد والظهورات الخمسة، راجع 4 : 6 & 8 : 2، "فلتنظرون الى سناء الله كيف يستضيئ بامره وان هذا مصباح الله فى السموات و الارض مضيء و يستشرق بنوره كالشمس المشعشع كالقمر اللائح كالكواكب اللامع كالنجم الساطع كالسراج المنير كالمصباح المضيء و ان قليلا منكم ما تتعقلون و ان هذا السين سناء الله لاهل عرش اللاهوت و هذا شهادة ان لا اله الا هو ثم السين سناء لاهل عرش الجبروت و ان هذا شهادة ان لا اله الا الله ثم السين سناء الله لاهل عرش الملكوت و هذا شهادة ان لا اله الا انا ثم السين سناء الله لاهل عرش الناسوت و هذا شهادة ان لا اله الا انت ثم السين سناء الله لاهل عرش الياقوت و ان هذا شهادة ان لا اله الا الذى تلک مراتب الخمس قد نزلها الله من قبل فى القران"، تفسير اسم الله المحسن

[95] إشارة الى المكان/المدينة الذى ضُرِبَ فيه حضرة الباب، ولقد ضرب حضرة الباب فى مدينة تبريز بالعصى على قدميه إحدى عشرة مرة على يد الملا محمد الممقانى. "ثمّ الثّانى من بعد العشر قد شهدتَ حين الضّرب كلّ الحزن فلا تحزن، فإنّ هنالک كلّ شيءٍ يسبّحنى بک ومن اكتسبوا، لو علموا لک وعليک ما اكتسبوا وسيرجعون ثمّ يستغفرون قل من يكن على تلک الأرض إلى ما فى حولها، ستّة وستّين فرسخًا إن قضى من عمره تسعة وعشرين سنة عليهم أن يحضروا محلّ الضّرب فى كلّ سنة مرّة ثمّ تسعة عشر يومًا هنالک لتخلصون وعلى محلّ الضّرب خمس ركعة صلوٰة ليصلّيون ومن لم يستطع فى بيته تسعة عشر يومًا يخلص لله ربّه ومن لم يكن فى ذلک الحدّ، يعفى عنه بفضلى وإن أحكم على من [على] الأرض، من يقدر أن يرد، أن يا عباد الله تتّقون"، البيان العربى، الواحد الثامن. "وَإِنَّ عَلَى مَحَلِّ الَّتِى ضربت تَلْک الشَّجَرَة، فرض على الّذينهم آمنوا بالله وآياته كلّهم أجمعون أن يصلّوا هنالک ركعتين، صلوٰة على ما قد فصّلناه فى الكتاب * ثمّ يقولون ويكشفون رؤسهم ويقومون على التّراب من دون النّعلين ويخرجون عن أبدانهم لباسهم حتّى لم يكن عندهم إلّا مثل ما هم به يكفيون * وإنّ قَبْلَ ذلک، عليهم إِذْنٌ من الله، أن يغتسلوا لله ربّ العالمين * فإذا نزلوا تلک الأرض وصلّوا تلک الصّلوٰة فى ذلک المقعد، لم يحلّ عليهم أن يخرجوا من حول تلک الأرض تسعة يومًا، يعتكفون هنالک، ويسبّحون الله ويقدّسونه ثمّ يستغفرون الله ويتوبون، تلک من حدود الله قد فرضت على النّاس كلّهم أجمعون * ولقد كتب الله على الّذينهم بعد التّسعة والعشر هم يريدون أن يخرجون، أن يقولون: "سبحانک إنّک أنت فاطر السّموٰات والأرض وما بينهما ربّ العالمين لا يعزب من علمک من شيء لا فى السّموٰات ولا فى الأرض وتقضى بالحقّ وَإِنَّک أَنْتَ خَيرُ الحَاكِمِينَ" * إن كنت من ذرّية الّذينهم ظَلَمُوا على النّقطة وَضَرَبُوهَا أو لم يؤمنوا بآياتها: "فأنزل عدلک ولا تحكم إلّا بما قد شئت، فإنّک أنت خير الحاكمين" * وإن لم [تكن] من تلک الذَّرَارِى: "فأنزل عَلَى وَاقْبَلْ [صلاتى] واعتكافى عندک واجعلنى من عبادک الوارثين" * وأنزل اللّهمّ على الّذينهم ظَلَمُوا على النّقطة والحروف أو يظْلِمُونَ على قدر تسع تسع عشر عشر خردل ما ينبغى لعلوّ قهرک وارتفاع جبّاريتک، فإنّک أنت جبّار السّموٰات والأرض وما بينهما، تحكم بالحقّ، وما المُلک إلّا لک، وإنّک أنت الواحد القهّار" * هذا جزائكم فى دين الله على ما قد كسبتم، كذلک يأخذكم الله، إنّه أشدّ بأسًا وأشدّ تنكيلاً * فإذًا، [فلتتفكرن] فى أنفسكم كيف تنفقون فى سبيل الله حتّى تدخلنّ تلک الأرض، وتعترفن فيها بأنّا كنّا يومئذٍ عن الله وآياته غافلين * ولم يكن عند الله أحد إلى الله أشكو ما نزل بى، وإليه أفوّض ما قدّر لى، كذلک ينتقم الله من النّاس كلّهم أجمعون بما يقضين عليهم بالعدل، بأن يخرجون من مساكنهم وليدخلون تلک الأرض

ولیعتکفون فیها تسعة عشر یومًا، ولم یحلّ علیهم أن یتقرّبوا نساءهم، ولا أولادهم، ولا أن یخرجوا من أبدانهم من شعر، إلّا أن یعبدون الله ویتضرّعون ویبکون علی أنفسهم ثمّ یستغفرون، هذا عدل الله، فاعتبروا یا أیها المؤمنون * سبحان الّذی یقدّر مقادیر کلّ شیء کیف یشاء بأمره إنّا کلّ إلیه منقلبون * وقل الحمد لله الّذی جعلنی یومئذٍ وأخی ممّا کانا من الّذینهم کانوا محبّین ذکرالله وسائلین من فضله أن ینصرنّه بنصر عزیز ولیرفعنّه إلی مقام عدل منیع ولیظهرنّه علی العالمین مع الّذین فی قلوبهم حبّ من الله وآمنوا بآیاته فإنّ أولئک هم یومئذٍ فی رحمة ربّک وأولئک ینزل الله علیهم رحمته إنّه کان غفّارا کریما * ولله الأمر من قبل ومن بعد وما من إله إلّا الله إنّا کلّ له عابدون * ذلک من حدود الله لمن یستطیع أن یخرج من بیته، ومن لم یستطع، فلیقمن حدود الله فی بیته، فإنّ الله قد نزّل فی الکتاب ویقضی بالحقّ، فإنا کنّا علیه لشاهدین * سبحان الّذی فی قبضته ملکوت کلّ شیء یبدع ما یشاء بأمره، وإنّا کلّ إلیه لمنقلبون * وإنّ فی أیام الّتی أنتم علی تلک الأرض تعتکفون فی کلّ یوم تحضرن ذلک المقام ثمّ بأیدیکم لتشیرن إلی الیمین والشّمائل ثمّ تسعة وعشر من الحجر لتصعدون بأیدیکم ولتقولون فی کلّ واحد: "هذا عَدلٌ من الله للّذینهم بالله وآیاته لا یؤمنون" * وإن علّمکم الّذینهم شهداء الله أسمائهم، فلتذکرنّهم بأسمائهم ولتسئلن من الله عدله علیهم، لعلّ النّاس هم یتّقون فی یوم الّذی تأتی الشجرة لا یصنعون بها إلّا الحقّ، وهم یتّبعون آیات الله وعمّا اکتسبت أیدیهم من قبل لیستغفرون"، کتاب الجزاء

[96] راجع الکتاب الاقدس، الفقرة 166، أیضا راجع الشرح رقم 179، کتاب ظهور الحق، جلد3، الصفحة 188، أیضا مطالع الانوار، الفصل الرابع . إشارة الی الملا محمد جغفر "کندم باک کن" أو "المُغربل" وهو أول من آمن بدعوة حضرة الباب فی إصفهان وفاز بکأس الشهادة فی دفاعه عن قلعة الشیخ الطبرسی .

[97] "علی بن إبراهیم عن أبیه عن الحسن بن محبوب عن یعقوب السراج وعلی ابن رئاب عن أبی عبدالله (علیه السلام) أن أمیر المؤمنین (علیه السلام) لما بویع بعد مقتل عثمان صعد المنبر وخطب بخطبة ذکرها یقول فیها: ألا إن بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه (صلی الله علیه وسلم) والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتی یعود أسفلکم أعلاکم وأعلاکم أسفلکم ولیسبقن سباقون کانوا قصروا ولیقصرن سباقون کانوا سبقوا والله ما کتمت وسمة ولا کذبت کذبة ولقد نبئت بهذا المقام وهذا الیوم"، أصول الکافی، ج1، الکلینی، دار التعارف للمطبوعات، بیروت – لبنان، 1998 م، کتاب الحجة، باب التمحیص والامتحان، الحدیث رقم 1، الصفحة 431

[98] قال تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیکمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَینَ یدَی مِنَ التَّوْرَاة وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جَاءَهُمْ بِالْبَینَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِینٌ﴾، القرآن الکریم، سورة الصف (61)، الآیة 6

[99] "وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بیانا لفضله: مَا أُوْذِی نَبِی مِثْل ما أُوْذِیت"، تفسیر ابن عربی، ج1، محیی الدین ابن عربی، دار الکتب العلمیة، بیروت – لبنان، الطبعة الاولی 2001م، سورة آل عمران، الصفحة 151

[100] "و بشأنی غفلت نموده اید که کلماتی، که لایق اَبصُر مشرکین است که به آن نظر نمایند، به مقرّ اطهر امنع می فرستید. در این مقامْ ظهورِ قبل – روح ما سواه فداه – بیانی فرموده اند، خالصاً لوجه الله ذکر می شود که شاید معرضین متنبّه شوند و از شمس هدایت محجوب نمانند. قوله – عزّ ذکره: **مَثَل آن ایام مثل شمس است به ستارگان. و همچنین مَثَل اهل آن ظهور بالنّسبة به ظاهر مثل همین است. از این جهت است که در آن ظهور عارفین به آن قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تألیف و انشائات خود و ظهورات و بروزات خود.** ای کاش این یک نصیحت سلطان احدیه را استماع می نمودند و ارتکاب نمی نمودند آنچه را که از آن نهی شده اند! لَمْ أدرِ بأیّ صراطٍ یمْشُون و فی أیّ مَناهِجٍ یسْلُکون. یستدلّون بآیاتِ الله، ثمّ بمُنزِلِه یکفُرون"، من آثار حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص 28

[101] قال تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیکمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَینَ یدَی مِنَ التَّوْرَاة وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جَاءَهُمْ بِالْبَینَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِینٌ﴾، القرآن الکریم، سورة الصف (61)، الآیة 6

---

102 بعدة "قدیر" حسب حساب الجمل: 100 + 4 + 10 + 200 = 314

103 قال تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَى مِنَ التَّوْرَاة وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يأْتِي مِنْ بَعْدِى اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾، القرآن الكريم، سورة الصف (61)، الآية 6

104 قال تعالی: ﴿أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَينَا كسَفًا أَوْ تَأْتِي بِاللهِ وَالْمَلاَئكَة قَبِيلاً﴾، القرآن الكريم، سورة الاسراء (17)، الآية 92

105 قال تعالی: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجّ الْبَيتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيهِ سَبِيلاً وَمَنْ كفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِى عَنْ الْعَالَمِينَ﴾، القرآن الكريم، سورة آل عمران (3)، الآية 98

106 قال تعالی: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيتْ عَلَيهِمْ آياتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يتَوكلُونَ﴾، القرآن الكريم، سورة الانفال (8)، الآية 2